



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



آیین‌ها و باورهای
مربوط به آن در
فرهنگ ما آمده

مصطفی خلعتبیری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آب، آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در

فرهنگ عامه

(با تکیه بر اسناد موجود در واحد فرهنگ مردم)

مرکز تحقیقات صداوسیما

مصطفی خلعت‌بری لیماکی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	پیش‌گفتار.....
۹	مقدمه.....
۱۱	فصل اول: کلیات.....
۱۱	جایگاه آب در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی.....
۱۳	اهمیت و جایگاه آب در قرآن کریم.....
۱۷	فصل دوم: آب در تمثیل و مثل، کنایات، قصه‌ها و ...
۱۷	تمثیل‌های آب.....
۵۴	چیستان‌های آب.....
۵۵	دو قصه درباره آب.....
۵۷	فصل سوم: باورها و معتقدات مربوط به آب، باران، چشمه‌های نظرکرده و ...
۵۷	آب در باورها و اعتقادات عامه.....
۷۳	فصل چهارم: آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی).....
۷۴	آیین‌های باران‌خواهی.....
۷۵	نمونه‌هایی از آیین باران‌خواهی در فرهنگ مردم ایران.....
۱۰۱	تحلیل آیین‌های مربوط به باران‌خواهی.....
۱۰۵	آیین‌های بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی).....
۱۱۹	فصل پنجم: تقسیم آب و آبیاری سنتی.....
۱۱۹	مدخل.....
۱۲۰	شیوه‌های تقسیم، حفظ و نگهداری آب.....
۱۲۲	منابع تأمین آب.....

۱۲۴.....	شیوه‌های تقسیم آب و آبیاری در نقاط مختلف کشور
۱۴۹.....	اصطلاحات آبیاری سنتی و معرفی نمونه‌های شاخص آن (کلیات)
۱۵۴.....	برخی دیگر از اصطلاحات آبیاری سنتی در فرهنگ عامه ایران
۱۶۲.....	پیوست‌ها
۱۶۲.....	پیوست ۱: مراحل کندن قنات
۱۶۴.....	پیوست ۲: خاطره‌ای مربوط به کندن قنات
۱۶۶.....	نتیجه‌گیری
۱۶۸.....	منابع و مأخذ
۱۷۰.....	اسامی راویان و فرهنگیاران
۱۷۶.....	عکس‌ها و طرح‌ها
۱۸۹.....	الفبای صوتی و آوایی

پیش‌گفتار

آب در ایران کهن، هویتی پاک و مقدس دارد و وجود آیین‌های مختلف در مورد آن دلیلی بر این مدعاست. با ورود دین اسلام به ایران و پس از وقایع کربلا، آب در نزد مسلمانان و به‌خصوص شیعیان حرمت و ارزش والای مذهبی پیدا کرده است.

جایگاه آب در ایران باستان از یک سو و ارزش مذهبی آن در اسلام از سوی دیگر باعث گردید که این روشنایی زلال در بافت باور و زندگی مردم به شیوه‌ای ظریف تنیده شود. امروزه زندگی روزمره ما ایرانی‌ها لبریز از تعارفات، مثل‌ها و آیین‌هایی است که بسیاری از آنها ریشه در منزلت تاریخی و جایگاه مقدس این موهبت الهی دارد.

این کتاب حاصل پژوهشی است که در واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات در مورد موضوع آب انجام گرفته و در پنج فصل تنظیم شده است:

در فصل اول منزلت و اهمیت آب در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی؛ در فصل دوم گزیده‌ای از مثل‌ها، چیستان‌ها و قصه‌های مربوط به آب؛ در فصل سوم آب از منظر باورها و اعتقادات مردم؛ در فصل چهارم آیین‌های باران‌خواهی؛ و در فصل آخر شیوه‌های تقسیم، حفظ و نگهداری آب و بسیاری از اصطلاحات سنتی مورد بررسی قرار گرفته است.

جایگاه آب در میان مردم ایران چه از لحاظ ویژگی پاکی و طهارت و چه از لحاظ احیاکنندگی و زندگی‌بخشی آن و با توجه به شرایط قَلت و کم‌آبی و گسترش جمعیت از اهمیت خاصی برخوردار است و این موضوع می‌تواند در رسانه ملی از طرق متفاوت و در برنامه‌های مختلف مورد استفاده برنامه‌سازان قرار گیرد.

مرکز تحقیقات صداوسیما می‌کوشد تا با نشر پژوهش‌هایی از این دست از یکسو تازه‌ترین پژوهش‌های مرتبط با رسانه را در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار دهد و از سوی دیگر دست‌اندرکاران و برنامه‌سازان رسانه ملی را در جهت تقویت برنامه‌سازی در حوزه فرهنگ، آداب و رسوم و عادات و باورهای مردم یاری کند.

مرکز تحقیقات صداوسیما

مقدمه

عنصر آب، اساس هستی و سنگ زیرین خلقت بشری است. آب در دفتر هستی و عالم وجود، اولین آفریده خداوند و عنصر اولیه حیات مادی و نیز آشناترین واژه برای هر انسانی است که در این عالم زیسته و می‌زید. همان گونه که خداوند در قرآن در این باره می‌فرماید: وجعلنا من الماء كل شيء حي (از آب هر چیزی را زنده گردانیدیم. سوره انبیا، آیه ۳۰). بنابراین آب در حیات انسان، حیوان و نبات نقشی اساسی دارد. همان گونه که آب منشأ حیات معرفی شده، همچنین نشانه صفا و پاکیزگی درون است و کنایه از تحرک و پویایی و جوشش معرفت ذاتی است. آب دارای جایگاهی ویژه در دستگاه خلقت و نظام آفرینش دارد و محل استقرار عرش الهی است.

موقعیت جغرافیایی ایران و کمبود منابع طبیعی آب در این سرزمین باعث شده است که ایرانیان برای آن مقام ویژه‌ای قائل شوند. آب در آیین زردشت مقدس بوده و پس از آمدن اسلام به ایران نیز حرمت خود را حفظ کرده است. رواج تشیع در ایران و عمومیت یافتن عزاداری سالار شهیدان، همچنین تکرار مداوم وقایع تاریخی کربلا و تکیه خاصی که در نقل آن وقایع بر موضوع ممانعت از رسیدن آب به خاندان امامت می‌شود، و ماجرای شهادت حضرت ابوالفضل العباس(ع) که در آن واقعه جان خود را در راه رساندن آب به تشنگان کربلا از دست می‌دهد، همگی سبب شد بار دیگر آب نزد ایرانیان و این بار به دلیلی دیگر، مورد احترام قرار گیرد که البته این حرمت، بیشتر جنبه مذهبی داشته است.

به هر حال اهمیت آب نزد ایرانیان بسیار بالا بوده است و همیشه به آن به دیده احترام نگریسته‌اند. ایرانیان از گذشته، آب را منشأ خیر و برکت دانسته، از در سپاس از آن برآمده و آیین‌هایی ویژه برای آن داشته‌اند. از تقدس آب نزد ایرانیان همین بس که میهن و زادگاه را «آب و خاک» می‌نامند. در فرهنگ مردم ایران آب همچنان جنبه‌های تقدس خود را در بین مردم حفظ کرده است. برای مثال، آب زمزم برای مسلمانان مقدس است. همچنین به عقیده شیعیان،

آب و نمک مهریه حضرت فاطمه زهرا(س) است و آب بهترین چیزی است که می‌توان رایگان به کسی داد، زیرا این کار تشنگی امام حسین(ع) و یاران او را در میدان کربلا به یاد می‌آورد. از این رو هنگام نوشیدن آب به یاد امام حسین(ع) و یاران او می‌افتند و زیر لب چنین زمزمه می‌کنند: سلام بر حسین و لعنت بر یزید. همچنین هنگام نوشیدن آب ابتدا آن را به فرد کوچکتر از خود تعارف می‌کنند. در نقاطی از ایران وقتی عروس را به خانه داماد می‌برند، به هر جوی آب روان که می‌رسند، عروس بخشی از مهریه خود را به آب هدیه می‌کند و سپس از آن می‌گذرد. امروزه هنگامی که آب بر زمین می‌ریزد، می‌گویند آب روشنایی است. وقتی مسافری می‌خواهد به سفر برود، پشت سر او آب می‌ریزند یا بر سر سفره هفت سین یا سفره عقد، آب می‌گذارند. دعاهای مربوط به باران خواهی یا بندآمدن باران از دیگر باورهای مربوط به آب است. برای مثال، در مناطق کویری که باران و آب کم است، بیشتر دعاها در زمینه باران خواهی است، اما در مناطق شمالی به علت بارندگی‌های فراوان، بیشتر دعاها برای بندآمدن باران است. این شعر که به صورت ضرب‌المثل درآمد، گویای این امر است:

برزگر باران و گازر آفتاب

هر که نقش خویش می‌بیند در آب

نمونه‌های ذکرشده در بالا، تنها اشاره‌ای کوتاه از آثار احترام به آب در جامعه ایران است. علاوه بر این، در فرهنگ عامه ما، تمثیل‌ها و مثل‌ها، و تعبیر و کنایات فراوانی درباره آب وجود دارد. آداب خاصی نیز در مورد آب و آبیاری در فرهنگ عامه ایران موجود است که بررسی این باورها و آداب، و آگاهی از قدمت، سابقه تاریخی و جایگاه آب در ایران و شناخت باورها و آیین‌های مربوط به آن، از موارد مهمی است که به جهت حفظ و احیای این باورها و اعتقادات باید به آن توجه ویژه مبذول داشت. همچنین، خشکسالی‌های مکرر که طی سالیان گذشته برای برخی از نقاط کشور ما اتفاق افتاده، به دلیل این است که جایگاه آب، این ماده حیاتی به خوبی تبیین نشده است. مفید خواهد بود اگر با پژوهش در این باره و معرفی جایگاه آب در فرهنگ مردم از طریق رسانه و نشان دادن اهمیت این عنصر حیاتی، همچون نیاکان خود، به حفظ و حرمت آب اهمیت دهیم تا از این رهگذر، هم قدر این نعمت الهی را دانسته باشیم و هم با الگوسازی، جلوی مصرف بی‌رویه آن را بگیریم تا با کمبود آب روبه‌رو نشویم.

فصل اول: کلیات

جایگاه آب در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی

آب در فرهنگ ایرانی ریشه‌ای اسطوره‌ای دارد. علامه دهخدا در خصوص ریشه و سیر تاریخی این واژه می‌نویسد: «آب در زبان اوستایی «آب» و در زبان پهلوی «آو» می‌باشد، و به معنی مایع شفاف، بی‌مزه و بوی که انسان و حیوان از آن آشامد و نبات بدان تازگی و تری گیرد؛ و آن یکی از چهار عنصر قدماست و به عربی آن را «ماء» و «بلال» خوانند... و نیز از کنیت‌های آن ابوحیان، ابوالحیات، ابوالعباب، و ابوالغیاث و ابومدرک است که در بعضی لهجه‌های فارسی از این واژه به «آف»، «آو» و «آو» تعبیر می‌شود.»^۱

برای نمونه، چند بیت از اشعار شاعران را به استشهاد می‌آوریم؛
سعدی شیرازی سروده است:

دو اندرز فرمود بر روی آب

مرا پیر دانای مرشد شهاب

در اینجا منظور از آب، معنی حقیقی آن است.

بس آتش و خون که در جگر از تو مراست

بس آب که بگذشته ز سر از تو مراست

۱. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه آب.

در عشق تو یکتا صفتم لیک چو شمع

در هر سویی سوز دگر از تو مراست^۱

پرستنده او مه و آفتاب

همیدون فلک ز آتش و باد و آب^۲

آب و ترکیبات لفظی آن علاوه بر معنی حقیقی به ده‌ها معنی مجازی، کنایی و استعاری در کلام عارفان، ادیبان و شاعران استعمال شده است. اشک یکی از معانی غیر حقیقی آب است. چنانکه فردوسی می‌سراید:

ز سوگ سیاوش پر از آب، روی

به رخ بر نهاده ز دیده دو جوی (شاهنامه)

ز آب مژه غریقم ز آتش به دل حریق

چونان از این شده است تنم زار و نال و نال^۳

از دیگر معانی غیر حقیقی واژه آب، عرق شرم و حیاست.

بیامد به نزدیک افراسیاب

نیا را رخ از شرم شد پر ز آب

فرستاده آمد رخ پر ز شرم

ز شرم فریدون پر از آب گرم (شاهنامه)

ناصر خسرو قبادیانی نیز در تعبیر شرم و حیا به آب، چنین می‌سراید:

بر روی بی‌خرد نبود شرم و آب

پرهیز کن مگرد به پیرامونش

علاوه بر معانی نام برده‌شده، واژه آب در معانی دیگری از قبیل شراب، طراوت و تازگی، روش و نوع، رونق و رواج، و ده‌ها معنای کنایی و استعاری در شعر و ادب پارسی به کار رفته

۱. عطار نیشابوری، فریدالدین، مختارنامه، تهران: ۱۳۵۸، باب ۴۷، ص ۲۲۴.

۲. اسدی توسی، ابونصر علی، گرشاسب‌نامه، تهران: ۱۳۵۴، ص ۹.

۳. قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: ۱۳۵۷.

است که بررسی و تبیین تمامی آنها در این مجال نمی‌گنجد. در ادبیات حماسی و عرفانی نیز آب جایگاه ویژه‌ای دارد.

در فرهنگ ایرانی، آب از جایگاهی ممتاز و ویژه برخوردار است. معمولاً هنگام نوشیدن آب می‌گویند: سلام بر حسین، لعنت بر یزید. و اگر آب نذری بنوشند، می‌گویند: اجرتان با ابوالفضل (ع)، الهی آب زمزم نصیبتان شود. واحد آب برای نوشیدن، قطره و قلب / qolop/ و چکه (چیکه) و خرده است (یکی نیست یک قطره آب به آدم بدهد، یک قلب آب را از آدم دریغ می‌کنند، یک خرده آب بده بخوریم). کلمه آب خود در شست‌وشو به عنوان واحد به کار می‌رود: بلغور را پیش از پختن باید سه چهار آب بشویند (سه چهار مرتبه بشویند). یکی از واحدهای سنجش نزد کشاورزان «سنگ» است که البته مقدار ثابتی ندارد. در فرهنگ معین آمده که یک سنگ آب شامل مقدار آبی است که [از] شکافی به اندازه بیست سانتی‌متر مربع و از قرار یک متر مربع در هر ثانیه جریان دارد. در کرمان یک سنگ آب برابر است با بیست و چهار ساعت آبی که برای آبیاری دو هکتار زمین کافی باشد. در اصفهان یک سنگ آب را برابر مقدار آبی حساب می‌کنند که یک جریب زمین را در یک ساعت مشروب می‌کند.^۱

اهمیت و جایگاه آب در قرآن کریم

تصریحات دینی که از سرچشمه وحی صادر شده، به ما گوشزد می‌کند که اولین پدیده مادی که خدا آفریده، آب بوده است. در قرآن کریم به مظاهر طبیعی برای اثبات قدرت و وحدانیت خداوند متعال به وفور استدلال شده است. در عین آنکه این استدلال‌ها برای هدف مزبور آورده شده، لکن نکات علمی در آنها کاملاً مراعات شده و واقعیت‌گرایی، نمود روشنی دارد. از جمله این مظاهر، پدیده‌های مرتبط به هم از قبیل آب، باران، ابر، باد و دریاست.

اصل آب از آسمان است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وانزلنا من السماء ماءً بقدر فأسكناه فی الارض». (و ما برای شما آب را به قدر معین از آسمان رحمت نازل در زمین ساختیم و محققاً بر نابود ساختن آن نیز قادریم. سوره مؤمنون، آیه ۱۸). این آیه بر فرستادن آب‌های

۱. شاملو، احمد، کتاب کورچه، مجلد اول، تهران: مازیار، ۱۳۵۷، صص ۸-۹.

موجود از آسمان بر روی کره زمین، تصریح دارد.

دنیای نخستین از آب است. در سوره هود چنین می‌خوانیم: «و هو الذی خلق السموات والارض فی سته ایام و کان عرشه علی الماء...» (و اوست خدایی که آسمان و زمین را در فاصله شش روز آفرید و عرش با عظمت او بر آب قرار یافت... بخشی از آیه ۷ سوره هود) این آیه با تعبیر «وکان عرشه علی الماء» بر استقرار قدرت الهی بر آب قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین، تصریح می‌کند.

آب، اصل زندگی است. قرآن کریم آب را اصل حیات و زندگی می‌شمارد. ضمن آنکه تصریح می‌کند: «وجعلنا من الماء کل شیء حی» پس از هر بار یادآوری نزول باران با تعبیر گوناگون، اصل بودن آب در حیات ارض را مورد اشاره قرار می‌دهد؛ تعبیری مانند: «فاحینا به الارض بعد موتها...» ([وبه بارانش]) زمین را زنده گردانیدیم... بخشی از آیه ۹ سوره فاطر، «فیحیی به الارض بعد موتها...» ([هم به باران رحمت آسمان]) زمین را پس از مرگ زنده می‌کند... بخشی از آیه ۲۴ سوره روم) و غیره.

قرآن همچنین زیبایی طبیعت را وابسته به آب می‌داند و آن را در شاداب نگه داشتن حیات بشری بسیار مؤثر می‌داند. در سوره حج می‌فرماید: «الم تر ان الله انزل من السماء ماءً فتُصْبِح الارض مخضرة ان الله لطیف خبیر» (ای بشر آیا ندیدی که خدا از آسمان آب فرو بارید که زمین را سبز و خرم کرد که همانا خدا را با خلق عنایت و لطف است. سوره حج، آیه ۶۳). تأکید بر نقش آب در سرسبزی زمین با اشاره به دو وصف لطیف و خبیر بودن خداوند که هماهنگی بسیار با زیبایی و زیباشناسی دارد، بیان روشن نقش آب در زیبایی طبیعت است.

از دیدگاه قرآن غذای انسان وابسته به آب است. در سوره بقره چنین می‌خوانیم: «وانزلنا من السماء ماءً فأخرج به من الثمرات رزقاً لکم...» (آن خدایی که برای شما زمین را گسترده و آسمان را برافراشت و از آسمان آبی که به سبب آن بیرون آورد میوه‌های گوناگون برای روزی شما آفرید... بخشی از آیه ۲۲ سوره بقره). همچنین قرآن در سوره‌های ابراهیم آیات ۱۰ و ۱۱، نحل آیات ۱۰ و ۱۱، یونس آیه ۲۴، سجده آیه ۲۷ و سوره عبس آیه‌های ۲۴ و ۳۲ نیز به اینکه غذای انسان به آب وابسته است، اشاره دارد.

علاوه بر آب، آیات قرآنی درباره باران و انواع و فواید آن نیز بسیار است. آثار حیاتی آب و باران در قرآن کریم فهرست‌وار به قرار زیر است:

- ۱- جابه‌جایی ابرها توسط باده‌ها و رانده شدن ابرهای پرآب به مناطق خشک و تشنه ریزش باران و احیای مجدد و پی در پی سرزمین‌های افسرده و مرده.
- ۲- آب و باران، مایه نظافت و بهداشت عمومی و پاکیزگی کلی.
- ۳- نزول باران و ممزوج شدن آن با گیاهان روی زمین.
- ۴- نزول باران و جریان سیل و آثار سودمند و گاهی زیانبار آن.
- ۵- نقش باران در ظهور و پیدایش میوه‌ها و محصولات رنگارنگ.
- ۶- تأثیر باران در خلق و آفرینش جفت‌های شاداب از هر چیز.
- ۷- ذخیره شدن آب‌های نازل‌شده و ذوب تدریجی برف‌های ارتفاعات و جوشش چشمه‌ها و کاریزها.

- ۸- شادابی و سرسبزی کره زمین در اثر بارش باران و دیگر نزولات آسمانی.
- ۹- نقش باران و آب در پیدایش جنگل‌ها، مراتع، باغ‌ها و بستان‌ها.
- ۱۰- باران و تشکیل دریاها با آب‌های متفاوت شیرین، تلخ و شور.
- ۱۱- فرو فرستادن باران و امثال آن به اندازه و به طور محدود.
- ۱۲- تنوع ابرها و ریزش باران‌ها و آثار آن.

با مراجعه به معجم‌های واژگان قرآن کریم، معلوم شد که درباره ابر، باد، باران، آب، نهر، چشمه و نوشیدنی، قریب به صد آیه وجود دارد. واژه‌های قرآن کریم در این‌باره عبارتند از: برد(تگرگ)، سحاب(ابر)، غمام(ابر)، مزن(ابر و به گفته برخی ادیبان ابر باران‌دار)، غیث(باران)، مطر(باران)، نهر(آب جاری)، ینبوع(آب چشمه)، معصرات(گردبادی از آب دریا یا خاک زمین)، ثجاج(آب فرو ریزنده)، عین(چشمه)، ماء(آب) و شراب(نوشیدنی).

برخی واژگان هم هستند که در قرآن نیامده‌اند لیکن به همان معانی کلمات بالا یا نزدیک به مضامین آنها هستند. مطر و هم‌خانواده‌های آن ۱۵ بار؛ غیث و هم‌ریشه‌های آن ۶ بار؛ طَلَّ(باران سبک و کم) ۱ بار، وَذَقَّ(باران مستمر و پی در پی) ۲ بار؛ صیب(ابر یا ابر باران‌زا) ۱ بار؛ ماء بیش از ۳۰ بار؛ سحاب ۶ بار؛ و مزن ۱ بار در قرآن کریم استعمال شده است.^۱

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک، دانشنامه جهان اسلام، حرف «ب»، جزء دوم، ص ۱۹۹.

فصل دوم:

آب در تمثیل و مثل، کنایات، قصه‌ها و ...

تمثیل‌های آب

- دسته‌گل به آب دادن

وقتی به طور کنایه بخواهند بگویند فلان کس کار را خراب کرد، از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند. چند قصه مشابه از این ضرب‌المثل در فرهنگ مردم ایران وجود دارد.

قصه مثل

دو برادر بودند، یکی قدمش سبک بود و خوش‌قدم و دیگری سنگین و بد‌قدم، برادر خوش‌قدم هر کجا می‌رفت برای اهل آنجا مبارک بود و دیگری برعکس هر کجا وارد می‌شد، نظم آنجا به هم می‌ریخت و دعوی سختی به راه می‌افتاد. روزی نوبت عروسی به برادر نیک‌قدم افتاد، همه به ویژه اهل و عیال برادر بد‌قدم از او می‌خواهند برای اینکه در روز عروسی اتفاق بدی نیفتد، او شهرشان را ترک کند و روز عروسی در ولایت دیگری به سر ببرد. به هر ترتیب وی قانع شد برای خوشبختی برادرش آنجا را ترک کند. رفت و رفت تا چند فرسخی دور شد و به آبادی دیگری رسید و به کنار چشمه آبی مأوا گرفت. غذایش را خورد و استراحت کرد. بعد از ظهر برخاست، چشمش به گل‌های وحشی خودروی کوهستان افتاد و از طرفی به فکر عروسی برادرش فرو رفت. اتفاق روزگار آب همان چشمه از صحن حیاط خانه برادرش می‌گذشت، با خود

گفت: خوب است حال که دسترسی به مجلس عروسی برادرم ندارم و از طرفی گل در اینجا فراوان است و می‌دانم که این آب نیز از حیاط خانه برادرم می‌گذرد، دسته‌گلی بچینم و به آب بیندازم تا پدر و برادرم آن را بگیرند، شاید دلخوشی برایشان به همراه داشته باشد. با زحمت دسته‌گلی چید و به آب انداخت. آب گُل را برد و برد تا به صحن حیاط برادر رسانید. در وسط حیاط حوض بزرگی بود که آب از یک طرف داخل و از طرف دیگر برای آبیاری باغات خارج می‌شد، از قضا در حیاط خانه گردابی بود که چیزهای سبک روی آب می‌ماند و دور می‌زد و در آب فرو نمی‌رفت. دسته‌گل آمد و در گرداب چرخید تا اینکه توجه دختر بچه‌ای را به خود جلب کرد و او نزدیک آن رفت و خواست دسته‌گل را بگیرد، اما تعادل او به هم خورد و در آب افتاد و غرق شد. مادر او باخبر گشت و به سر و سینه زد و پدر که خیلی بچه خود را دوست می‌داشت، به زن خود حمله برد و کتک‌کاری کرد و او را کشت. طایفه زن و مرد به دعوا پرداختند و عروسی به عزا تبدیل شد. غروب که شد برادر سنگین‌قدم آمد به پدرش گفت: عروسی برادرم را تبریک می‌گویم. برخلاف او پدرش مانند ببر خشمگین بود. نزد هر کس می‌رفت، او را به نحوی ناراحت و غمگین می‌دید. علت را پرسید، گفتند: تو چه کار کردی که عروسی برادرت عزا شد؟ گفت بابا من که کاری نکردم، فقط دسته‌گلی به آب دادم. گفتند: پس بگو آن دسته‌گل را تو به آب داده بودی که چنین فتنه‌ای به پا شد.^۱

- آب که دولخ /dulax/ (گرد و خاک) نداره

به کسی که بهانه بی‌جا می‌گیرد، چنین می‌گویند.

قصه مثل

گرگی با یک میش رفیق شد، مدتی با هم بودند. میش خوب می‌چرید، به همین دلیل زود چاق شد، گرگ طمع کرد و پیش خود گفت: چه نقشه‌ای بکشم که میش را بخورم، عاقبت به این

نتیجه رسید که باید از او بهانه بگیرد. یک روز به او گفت: رفیق توی این بیابان دیگر آب و علفی نیست، بیا برویم یک جای دیگر شاید بهتر از اینجا باشد. میش قبول کرد و راه افتادند تا به یک رودخانه رسیدند. گرگ به میش تعارف کرد: بفرمایید، میش گفت: نه شما بفرمایید. گرگ عاقبت میش را جلو انداخت... وسط‌های رودخانه که رسیدند، گرگ با اوقات تلخی گفت: هی چه خبره؟ یواش برو... زیاد دولخ کردی، چشم (چشم‌هایم) کور شد. میش گفت: رفیق... اگر خیالی کردی بگو وگرنه آب که دولخ نداره.^۱

– تا هوشیار فکر کند، دیوانه از آب گذر کند

کنایه از هدر دادن وقت و زمان است و اینکه در تصمیم‌گیری‌ها نباید مت‌به‌خشخاش گذاشت و محاسبه‌گری کرد.

قصه مثل

می‌گویند یک نفر هوشیار کنار سیلاب ایستاده بود و فکر می‌کرد که چگونه از آن بگذرد، در این موقع یک دیوانه از راه رسید و سنگ آسیاب را به گردن خود انداخت و از سیلاب گذشت و مرد عاقل در آب غرق شد. این مثل از آن زمان رایج شده است.^۲ همچنین در خراسان (کاشمر) می‌گویند: تا هوشیار بشینه و استخاره کنه دیوانه ور دل او (آب) می‌زنه.

– من این طرف و آن طرف بلد نیستم، تا آب می‌آید آبیاری می‌کنم

قصه مثل

در زمان قدیم شخصی یک رعیت داشت، روزی به او گفت که فلان زمین را آبیاری کن و آب به فلان باغ ببر، باغ را که آبیاری کردی، آب را به فلان زمین دیگر ببر و آبیاری کن تا من بیایم.

۱. کریمی، مرتضی، یزد، ابرقو، ۵۰/۹/۲۱.

۲. ابراهیمی، صفری، مازندران، محمودآباد، ۵۴/۳/۲.

رعیت در جواب گفت:

من این لت او لت حالیم نی تا او اییاد ای زنم.

/man in lat o lat hâlim ni tâ ow iyâd ie zanom/

- برای من آب نداشته باشد، برای تو که نان دارد

جمله‌ای است منسوب به حاج میرزا آغاسی، صدراعظم ایران در دوره محمدشاه قاجار، که به صورت مثل در آمده است. وی که به احداث قنات علاقه شدید داشت، چاه‌کنی را واداشته بود تا در محلی قنات حفر کند. مقنی یا چاه‌کن اصرار می‌کرد که حفر چاه در این نقطه بیهوده است، زیرا این زمین آب ندارد. سرانجام حاجی که از سماجت او سخت از کوره در رفته بود، فریاد کشید: مردک! برای من آب نداشته باشد، برای تو که نان دارد. در آباده فارس نیز روایتی از این مثل به این شرح وجود دارد:

- اگه چاه او ندره به کت کن نون دره /age čâh ow nadera be kat kan non dara/

(اگر چاه آب ندارد، برای مقنی(چاه‌کن) نان دارد.)

قصه مثل

در زمان قدیم در دو فرسخی صغاد آباده، یک نفر به نام صادق‌خان، قناتی می‌کند، هر قدر چاه را گود می‌کرد، آب در آن قنات پیدا نمی‌شد. مردم می‌گفتند این قنات سنگ است، آب ندارد، اما صادق‌خان به کت‌کن‌ها (چاه‌کن‌ها) می‌گفته اگر هرچه ثروت دارم خرج کنم باید قنات را به آب برسانم. تا روزی بالای چاهی که کت‌کن‌ها کنده بودند می‌رود و سرش را در چاه می‌کند و می‌گوید: هی. کت‌کن از ته چاه جواب می‌دهد: هی. صادق‌خان می‌پرسد: او دره؟ /ow dare/ (آب دارد) کت‌کن می‌گوید: نه. صادق‌خان می‌گوید: باز هم بکن. کت‌کن می‌گوید: مردک هر چه می‌گویم او ندره می‌گوید بکن. صادق‌خان می‌گوید: مردک تو هستی اگر او ندره، به تو که نون

- زیرآب چیزی را کشیدن

این ضرب‌المثل را در موقعی می‌گویند که کسی مزاحم دیگری باشد و او را از کار واجب باز دارد. می‌خواستی زیرآبش را بکشی، یعنی دست به سرش کنی تا زود برود یا دنبال حرف را ول کند. اما داستان این مثل از این قرار است:

قصه مثل

زن و شوهری بودند، چهار فرزند داشتند، شوهر قدری گوشت به خانه می‌فرستد و پیغام به زنش می‌دهد که این گوشت را برای شام شب، آبگوشت درست کند، زن هم قبول می‌کند. همین که شب شوهرش به خانه می‌آید، در هوای سرد زمستان خودش را برای خوردن یک آبگوشت گرم آماده می‌کند و به زنش می‌گوید: شام بیاور تا بخوریم. زن که شوهرش دیر به خانه آمده بود، شام بچه‌ها را یکی یکی داده و خوابانیده بود، باقیمانده آبگوشت را آورد که زن و شوهری با هم بخورند، مرد دید این آبگوشت اصلاً چربی و رmq ندارد و هیچ مزه‌ای نمی‌دهد، داغ هم نیست. مرد گفت: ای زن این آبگوشت است یا آب ریس برنج؟ اینکه مزه نمی‌دهد. زن گفت: چه کار کنم بچه‌ها یکی یکی گرسنه شدند و خوابشان گرفت و چهار دفعه از این آبگوشت به بچه‌ها دادم، چون آبگوشت تمام شد، آب در قابلمه ریختم. مرد گفت: ای زن نادان، خزینه حمام به این بزرگی، ماهی یک مرتبه زیرآبش را می‌کشند، آنوقت تو قابلمه به این کوچکی را چهار مرتبه زیرآب زدی!^۲

۱. صادقی، محمد، فارس، آباءه، ۱۳۵۰.

۲. فصیحیانی، ضیاء، فارس، شیراز، ۵۳/۸/۲۵.

- بی‌گدار^۱ به آب زدن

این مثل کنایه از بدون حساب و کتاب و محاسبه به کاری دست زدن است.

قصه مثل

از این مثل دو قصه روایت شده است:

۱- پسری از مادرش پرسید: مادر مگه من پدر نداشتم؟ مادر جواب داد: چرا پسرم. پسر پرسید: پس پدرم کجاست؟ مادر گفت: پسرم، چند سال پیش پدرت بی‌گدار به آب رودخانه زد و آب رودخانه هم او را برد. پسر پرسید: مادر مگر رودخانه پل نداشت؟ مادر گفت: چرا، رودخانه پل داشت ولی پل دور بود. پسر در جواب مادر گفت: اگر پدرم از پل رفته بود، یعنی تا حالا هم نیامده بود؟^۲

۲- در روزگاران گذشته شتری از روباهی سؤال کرد و گفت: ای روباه آب رودخانه تا کجای پای تو می‌رسد؟ روباه در جواب شتر گفت: آب رودخانه چیزی نیست تا زیر شکم بنده که آقا روباه هستم می‌آید. شتر گفت: خیلی خوب در صورتی که آب رودخانه تا زیر شکم تو روباه می‌آید، حتماً شکی نیست که من آقا شتر از آب رودخانه می‌توانم عبور کنم. ناگهان شتر به آب رودخانه زد و آب هم تا کله او رسید، غافل از اینکه روباه روی آب می‌ماند و در آب فرو نمی‌رود، آب رود، شتر را غلتانید و همراه خود برد.^۳

- نان را به آب (دریا، رودخانه) بینداز، ماهی نداند خدا می‌داند

که ایزد در بیابانت دهد باز

مترادف: تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

۱. گدار/godâr/ قسمتی از کف رودخانه را می‌گویند که از جاهای دیگر برجسته‌تر و به سطح آب نزدیکتر باشد.

۲. کریمی، محمدحسین، اصفهان، قمبران، ۱۳۵۶.

۳. عرب، سپهدار، فارس، نورآباد ممسنی، ۵۶/۱۰/۱۵.

قصه مثل

حاکمی بود که پسری داشت. یک روز همین‌طور که داشت در رودخانه شنا می‌کرد، آب او را با خود برد، پسر حاکم بعد از تلاش زیاد خودش را به گوشه‌ای رساند و نجات داد، ولی کسی نتوانست او را پیدا کند. حاکم دستور می‌دهد تا تمام افراد بگردند و پسرش را پیدا کنند و می‌گوید: هر کس که بچه را پیدا کند، انعام خوبی به او می‌دهم. خلاصه بعد از چند روز تقلا و تلاش مداوم، پسرک را زنده پیدا می‌کنند. حاکم از اینکه پسرش در عرض چند روز زنده مانده و از گرسنگی نمرده است، تعجب می‌کند و از او می‌پرسد: این چند روز چه می‌خوردی؟ پسر جواب می‌دهد: هر روز یک گرده نان به آب می‌آمد و من آن را می‌خوردم. حاکم جویا می‌شود که بداند چه کسی بوده که نان را به آب می‌انداخته است تا اینکه مردی را در حال انداختن نان به رودخانه پیدا می‌کنند و او را پیش حاکم می‌آورند، حاکم هم خلعت و انعام فراوانی به او می‌دهد و علت این کار را از او می‌پرسد، مرد می‌گوید: نان را به دریا بینداز ماهی نداند خالق می‌داند.^۱

– تا چرم گاو را آب نبرده است، پندم را به گوش بگیر
(تا کار از کار نگذشته باید به فکر بود.)

قصه مثل

پینه‌دوزی که برای پینه زدن به کفش مشتریانش چرم خیس و نرم لازم داشت، همیشه یک تخته چرم گاو را در آب رودخانه می‌گذاشت و دو سه تا سنگ رویش می‌گذاشت و پسرش را برای مواظبت از آن می‌گذاشت، ولی قبل از اینکه پسرش را ترک کند، کتک مفصلی به او می‌زد و سپس سفارش نگهبانی از چرم را می‌نمود تا اینکه روزی پسرش اعتراض کرد و گفت: پدر آخر این همه کتک خوردن من به خاطر مواظبت از چرم نیست، اگر هست چرم را که آب نبرده، چرا کتکم می‌زنی؟ پدرش جواب داد: پسرم اگر چرم را آب ببرد خاطر جمع باش اصلاً تو را نخواهم

۱. رضویان، سیدیچی، آذربایجان غربی، تکاب، ۵۱/۸۱۰.

زد ولی این همه خشونت من به خاطر این است که پندم را وقتی به گوش بگیری که چرم گاو را آب نبرده است وگرنه کتک زدن، بعد از چیزی که از دست آدم رفت، چه فایده‌ای دارد.

– بده آب بخور، بده به راه بگذر

اصل مثل به زبان ترکی است و حکایت از سختی سفر به جایی دارد.

قصه مثل

روزی فردی تصمیم گرفت به زیارت کربلا برود، وقتی به کربلا رسید، هر وقت می‌خواست آب بخورد از او پول می‌گرفتند و به هر کجا که می‌خواست برود باز از او پول می‌گرفتند. بعد از برگشتن به دیار خود، وقتی مردم شهرش درباره کربلا از او سؤالاتی پرسیدند، او جواب نمی‌داد و فقط می‌گفت: بده آب بخور، بده به راه عبور کن.^۱

– آنکه می‌رفت سر آب اینجاست (آنکه به خاطرش می‌رفتم سر آب اینجاست)

این مثل را در موقعی می‌گویند که کسی دیگر به دیگران احتیاجی نداشته باشد و به اصطلاح «خرش از پل گذشته باشد».

قصه مثل

پسری دل‌باخته دختر عموی خود می‌شود و با هزار دردسر دختر را برای او خواستگاری می‌کنند. در این مدت مثلاً یک سالی که دختر نامزد او بود، پدر دختر، به دنبال داماد خود می‌فرستاد تا کاری برایش انجام دهد و پسر هم با عشق و علاقه، شب و روز برای عموی خود مجانی کار

۱. عزیزی، عزیز، آذربایجان غربی، مهاباد، ۵۱/۹/۱۶.

می‌کرد. چون کار پدرزنش بیشتر زراعی بود، بیشتر شب‌ها دامادش را برای آبیاری زمین و باغ می‌فرستاد، تا اینکه پس از مدتی پسر مال و منالی به هم زد و دختر عموی خود را عروس کرده و به خانه‌اش برد. یکی دو شب که از عروسی گذشت پدر دختر که می‌خواست زمین خود را آبیاری کند، به عادت همیشگی فردی را دنبال داماد می‌فرستد و می‌گوید: برو به داماد بگو، عمویت گفت امشب بیا سر آب و فلان زمین را آب بده. قاصد می‌رود نزد داماد و می‌گوید: عمویت گفت امشب برو فلان زمین را آب بده، داماد که دیگر احتیاج نداشت برای پدرزنش (عمویش) کار کند و دخترش را هم به خانه آورده بود، با کمال خونسردی گفت: آنکه می‌رفت سر آب خودش اینجاست. (یعنی علتی که باعث می‌شد من سر آب بروم اکنون پیش من است).^۱

– خدا عوض می‌دهد اما چند بار از آب چاه می‌خوراند

کنایه از اینکه خداوند بدون زحمت و تلاش به کسی روزی نمی‌دهد. احتمالاً با عبارت «از تو حرکت از خدا برکت» مترادف است.

قصه مثل

واعظی، هر وقت بالای منبر می‌رفت، خطاب به مردم می‌گفت: هر کس در راه خدا کمک کند، خداوند صد در دنیا هزار در آخرت به او عوض می‌دهد. مردی که هر روز آن حرف را می‌شنید تا آنجا که برایش مقدور بود به مردم کمک می‌کرد، تا اینکه یک روز دید پول‌هایش ته کشیده و هنوز خبری از صد برابر در دنیا نیست. آن روز هم به مسجد رفت و دید باز واعظ همان جمله را تکرار می‌کند، پس از شنیدن وعظ و بیرون آمدن از مسجد، همچنان ناراحت می‌رفت تا اینکه دید یک نفر عقب مقنی می‌گردد تا انگشترش را از ته چاه بیرون آورد و اجرت خوبی بگیرد، مرد

۱. مساعی، ناصر، اصفهان، شهرضا، ۵۳/۶/۲.

چون پولی نداشت قبول کرد. بالاخره پس از زحمت زیاد انگشتر را بیرون آورد و اجرتش را گرفت. فردا دوباره پای منبر رفت، دید واعظ باز هم می‌گوید: هر کس در راه خدا کمک کند خداوند صد در دنیا هزار در آخرت به او عوض می‌دهد. مرد زیر لب گفت خدا عوض می‌دهد، اما چند بار از آب چاه می‌خوراند.^۱

– من از ته مشک توی کفگیر آب می‌خوام

این مثل را برای افراد بهانه‌گیر به ویژه برای بچه‌های لجباز و ایرادگیر می‌گویند.

قصه مثل

در زمان‌های گذشته، بچه‌ای بود که خیلی ایرادگیر و لجباز بود. یک روز بچه شروع به گریه و زاری می‌کند و هر چیزی را به او می‌دهند، قبول نمی‌کند و ساکت نمی‌شود، به او می‌گویند پسر جان تو چه می‌خواهی؟ می‌گوید: آب می‌خواهم. هر چه به او آب می‌دهند، نمی‌خورد. می‌گویند: پس چرا آب نمی‌خوری؟ می‌گوید: من از ته مشک توی کفگیر آب می‌خوام! مادر بچه مشک آب را فشار می‌دهد و کفگیر را زیر مشک می‌گیرد و دست دیگرش را زیر سوراخ‌های کفگیر می‌گیرد و به بچه می‌گوید بیا حالا دهان بگذار لب کفگیر و آب بخور، بچه به این ترتیب آب می‌خورد و آرام می‌شود.^۲

– دویست سال عبادت به دو جرعه آب و دو دانه نان نیرزد

این مثل در مورد کسانی به کار می‌رود که می‌بینند زحمت سالیان دراز آنها به حادثه‌ای جزئی از بین رفته است. (کاری که از سر دل نباشد پایدار نیست)

۱. قهرمان، اخترالدوله، همدان، ملایر، ۱۳۴۶ (خانم قهرمان به علت تغییر مکان از تهران و مشهد نیز مطالبی ارسال کرده‌اند).

۲. مساعی، ناصر، اصفهان، شهرضا، ۱۳۵۳.

قصه مثل

در زمان‌های خیلی قدیم، عابدی در غار کوهی شبانه‌روز به عبادت حق تعالی مشغول بود، مدت عبادتش به دویست سال رسید. روزی از روزها، خشکسالی پدید آمد و تمام چشمه‌های دشت و بیابان خشک شد و عابد به هر طرف کوه و بیابان گشت، آبی به دست نیاورد. در این لحظه شیطان خود را به شکل پیرمردی درآورد و کوزه پرآبی را به دست گرفت و آمد پیش مرد عابد و احوالش را پرسید. مرد عابد با حالت ناتوانی و دهان خشک گفت: خیلی تشنه‌ام هر کجا گشتم، آبی پیدا نکردم. شیطان گفت: من قدری آب به همراه دارم ولی اگر تو خوب بخری آن را به تو خواهم داد. عابد خوشحال شد و گفت: آب را بده بخورم، هر چه بخواهی می‌دهم. شیطان گفت: من آب را با زر و جواهر و مال عوض نمی‌کنم، اگر حضری نصف عبادتت را با آب عوض کنی خواهم داد، مرد عابد غمگین شد و اول قبول نکرد و بعد که دید تلف می‌شود گفت: حرفی ندارم، نصف عبادت من مال تو باشد. بعد شیطان به قدر دو جرعه آب به او داد و رفت. مرد عابد تا آمد به طرف غار حرکت کند، دید که خیلی گرسنه شده و چون راه غار خیلی دور بود و می‌دانست به این زودی‌ها نمی‌رسد، از گرسنگی، بی‌حال شد و پاهایش توانایی راه رفتن نداشت. باز شیطان به شکل درویشی درآمد و جلو مرد عابد ظاهر شد، احوال پرسید، عابد گفت: از گرسنگی دارم می‌میرم و راه هم خیلی دور است. شیطان گفت: من دو دانه نان برای خودم آورده‌ام، چنانچه خوب بخری، به تو می‌فروشم. عابد گفت: هر چقدر جواهر و زر بخواهی می‌دهم. باز شیطان گفت: من با پول معامله نمی‌کنم، اگر اقرار می‌کنی هر چه عبادت داری به عوض این دو نان به من بدهی، حاضرم نان‌ها را به تو بدهم. عابد ابتدا ناراحت شد، بعد دید از گرسنگی خواهد مرد، گفت: حرفی ندارم و از روی رضا و رغبت آن نصف عبادت دیگرش را هم به شیطان داد و دو دانه نان گرفت و شروع کرد به خوردن آنها و شیطان هم غیث زد. بعد از اینکه عابد نان‌ها را خورد، با خود گفت: دیدی دویست سال عبادت من به دو جرعه آب و دو دانه نان ارزش نداشت، برای مال دنیا سال‌ها عبادت را از دست دادم.^۱

۱. مساعی، ناصر، اصفهان، شهرضا، ۵۳/۶/۲.

- آب زیر گاه

به کسی می‌گویند که مودزی و متقلب باشد و بی‌آنکه کسی بفهمد کار خودش را بکند و به منظورش برسد.

قصه مثل

این تعبیر ضرب‌المثل گونه، روایتی هم دارد. در قدیم وقتی دشمن به شهر یا کشوری هجوم می‌برد و پیشروی می‌کرد، جلوی راه آنها باتلاق‌های مصنوعی می‌کشیدند و روی آنها را به اندازه‌ای گاه می‌ریختند که هم‌سطح با زمین شود و طبیعی نشان دهد، به این ترتیب وقتی دشمن به آنها می‌رسید، همان‌طور که پیشروی می‌کردند، پیش‌قراولان و سرداران در آن باتلاق فرو می‌رفتند. این تعبیر آب زیر گاه، از این حقه و حيله جنگی گرفته شده است.^۱

- انگشت انگشت جمع کردن، خیک خیک به آب دادن

به کسی که درستکاری را از یاد برده باشد و در مال مردم تقلب و دزدی کند، چنین می‌گویند.

قصه مثل

مرد تاجری بود که یک دکان روغن فروشی داشت و فردی را هم اجیر کرده بود که توی دکان باشد و روغن بفروشد. مرد تاجر همیشه به نوکرش سفارش می‌کرد، وقتی می‌خواهی روغن بفروشی، انگشت را در دهانه پیمانه بگیر تا به این وسیله مقداری از روغن را به نفع خود برابیم. هر چه نوکر بیچاره می‌گفت خدا را خوش نمی‌آید برای مقدار ناچیزی از روغن مدیون مردم شویم، به گوش مرد تاجر فرو نمی‌رفت که نمی‌رفت. مدتی به این منوال گذشت تا اینکه مرد

۱. قهرمان، اخترالدوله، تهران، ۱۳۵۶.

تاجر خبردار شد در کربلا روغن کم است و روغن در آنجا حکم طلا را دارد. تاجر به هوس می‌افتد مقداری روغن به کربلا ببرد تا سود هنگفتی عایدش شود. سی-چهل خیک روغن برمی‌دارد و برای فروش به طرف کربلا به راه می‌افتد. در بین راه به دریا می‌رسد و مجبور می‌شود خیک‌های روغن را بار کشتی کند و به راهش ادامه دهد. در نیمه راه وسط دریا، کشتی سوراخ می‌شود و هر چه پارچه توی سوراخ کشتی می‌کنند، فایده نمی‌کند و آب وارد کشتی می‌شود. ناخدا و مسافران کشتی گفتند: هر چه بار سنگین است باید به دریا ریخته شود از جمله خیک‌های روغن. یکی یکی خیک‌های روغن را به دریا می‌ریختند و آه از نهاد مرد تاجر بیرون می‌آمد که ای خدا سرمایه یک عمر زحمتم بر آب رفت. در این وقت نوکر تاجر فرصت را غنیمت می‌شمرد و می‌گوید: اشکالی ندارد، انگشت انگشت جمع کردن، خیک خیک به آب دادن.^۱

- چیزی را که آب می‌کشید شغال برده

قصه مثل

می‌گویند یک سال قحطی همه جا را فرا می‌گیرد و خوراکی کمیاب می‌شود، پدری مقداری خرما دور از چشم بچه‌هایش سر یک درخت پنهان کرده بود و هر وقت که گرسنه‌اش می‌شد، می‌رفت بالای درخت و از آن خرماها می‌خورد. خوردن خرما باعث تشنگی او می‌شد و چون زیاد آب می‌خورد، به بچه‌ها هم می‌گفت: تند تند آب بخورید که سال قحطی است و خوراکی کم است. بچه‌ها که گرسنه بودند نمی‌توانستند مثل پدرشان آب بخورند، پس دنبال علت گشتند تا ببینند چرا پدرشان می‌تواند آب بخورد و آنها نمی‌توانند، لابد پدرشان چیزی می‌خورد. پس از مدتی که کمین می‌کنند، می‌بینند که پدرشان از خانه دور می‌شود و بالای درختی می‌رود و بعد پایین می‌آید و برمی‌گردد. بچه‌ها دور از چشم پدر، بالای آن درخت می‌روند، می‌بینند که مقداری خرما آنجاست، خرماها را که مال پدرشان بوده است، برمی‌دارند و می‌خورند و سپس برمی‌گردند. روز

بعد آنها به پدرشان می‌گویند: پدر آب بخور که سال قحطی است و خودشان تند تند آب می‌خورند، پدر که خرماها را گم کرده بود به خیال اینکه خرماها را شغال برده می‌گوید: چیزی را که تشنگی می‌طلبید شغال برده.^۱

- آب را بر سر زنی سر نشکنند، خاک را بر سر زنی سر نشکنند، آب را با خاک اگر قاطی کنی، مالش دهی تا گِل شود، قالب زنی خستی شود، کوره نهی اجر شود، بر سر زنی سر بشکنند.

بحر طویل گونه‌ای است پرداخته عوام. تمثیلی بر اثبات این حقیقت که هر کاری را طریقی است و در هر امری تنها از راه درست آن باید رفت تا به مقصود رسید.

قصه مثل

شخصی نزد ایاس، قاضی بصره که از ازکیای عرب بود، رفت و از او پرسید: اگر کسی خرما خورد اشکالی دارد؟ ایاس گفت: نه. آن شخص گفت: بعد از خوردن خرما قدری آب بالای آن خورد چطور؟ گفت: هیچ اشکالی ندارد. گفت: اگر بعد از آن مدتی در آفتاب نشیند چه؟ گفت: ضرر ندارد. گفت: پس چرا همان آب و خرما که در آفتاب گذارند، بعد خورند، حرام است؟ ایاس گفت: اگر قدری آب به تو ریزند بر تو صدمه‌ای وارد آید؟ گفت: نه. گفت: اگر قدری خاک بر تو بپاشند آیا اعضای ترا کوفتگی گیرد؟ گفت: نه. ایاس گفت: اگر آب و خاک را به هم ضم (مخلوط) کنند و خستی سازند و بر سرت زنند چه شود؟ گفت: بشکنند و صدمه رسانند. آنگاه ایاس قاضی گفت: همچنانکه ترکیب آن دو چیز سر تو را بشکنند، ایضاً از ترکیب این سه چیز قانون شرع بشکنند و حد بر تو لازم آید.^۲

- مشک خالی و پرهیز آب

پرهیز آب عبارتی بود که سقایان و آبکشان هنگامی که با مشک یا سبوی پرآب از جایی

۱. پیشدادفر، فرخنده، هرمزگان، بندرعباس، ۱۳۵۵.

۲. شاملو، احمد، کتاب کوچه، مجلد اول، تهران: مازیار، ۱۳۵۷، صص ۲۲-۲۳.

پرتردد می‌گذشتند، بانگ می‌کردند تا عابران را توجه دهند که خیس نشوند. عبدالله مستوفی می‌نویسد: با مشک خالی پرهیز آب گفتن، نظیر با دست خالی توپ زدن، کنایه از سر و صدای بی‌اساس راه انداختن و به دروغ خود را صاحب قدرت و اختیار جلوه دادن است. یکی از کارهای بامزه داش‌های تهران این بود که مشکی پیدا می‌کردند و در آن می‌دمیدند آن را مانند مشک پرآب، به کول می‌گرفتند و دهن گشاد مشک در دست، با صدای «پرهیز آب، پرهیز آب» مردم را از اطراف طوق یا علم متفرق می‌کردند تا از ازدحام زیاد جلوگیری شود.^۱

اما این مثل در فرهنگ مردم ایران در مورد کسی به کار می‌رود که بخواهد هنر نداشته یا کار انجام نداده خود را به رخ دیگران بکشد و از قبیل آن منفعتی ببرد. حکایت زیر از این مثل نیز روایت شده است:

قصه مثل

در زمان قدیم که مردم با اسب و شتر و امثال آن مسافرت می‌کردند، رسم بود وقتی کسی از سفر حج برمی‌گشت، به نسبت نفوذ و شخصیتی که داشت، خویشان و آشنایانش هر کدام از محل اقامت و شهر حاجی، مشکی تهیه می‌کردند و آن را پر از آب می‌کردند و به پیشواز حاجی می‌رفتند و سر راه حاجی را آبپاشی می‌کردند. البته هر چه تعداد افراد مشک به دوش بیشتر بود و سر راه حاجی بیشتر آبپاشی می‌شد، بر اهمیت و شخصیت حاج‌آقا افزوده می‌گشت. مثلاً می‌گفتند: این همان حاجی است که جلو راهش دو فرسخ آب پاشیدند.

از قضا یک مرتبه که یکی از حاجی‌های اسم و رسم‌دار از مکه برمی‌گشت، یکی از آشناهایش که مجبور بود حتماً مشکی تهیه کند و به پیشواز حاج‌آقا برود، با خودش فکر کرد که حاجی از آن حاجی‌ها نیست که دور و برش خالی باشد و حتماً چند نفری برای آبپاشی به پیشواز او می‌روند. پس چه بهتر من مشکم را از باد پرکنم و ببرم، چون با بار سنگین تحمل این همه راه برایم دشوار است. بالاخره آنجا یک کلکی خواهم زد. همین کار را هم کرد، یعنی مشک خود را در خانه پر باد کرد و گلوی مشک را محکم بست و به راه افتاد تا محل تجمع مشک به دوشان

۱. مستوفی، عبد...، شرح زندگانی من، مجلد ۳، ص ۵۸۱، حاشیه ۱.

رسید. هن و هن‌کنان خود را خسته و کوفته نشان داد و منتظر موقعیت شد که کارش را شروع کند. به هر حال، حاج‌آقا از راه رسید. جمعیت خوشحالی کردند و هر کدام با مشک‌های خود دست حاج‌آقا را بوسیدند. تا وقت کار و فعالیت مشک به دوشان رسید. در این وقت آن فردی که مشک پر از باد به دوش داشت، با سر و صدای زیاد خود را میان مشکیان انداخت و «پرهیز آب، پرهیز آب» گویان به تقلا افتاد و منتظر شد که مشک رفیق بغل دستی‌اش باز شود، آن وقت کار خود را شروع کند، بلکه مشتش باز نشود و رسوا نگردد. هر چه بیشتر انتظار کشید کمتر به نتیجه رسید و این انتظار طولانی شد. تا اینکه رفیقش پرسید: پس چرا سر مشکت را باز نمی‌کنی؟ آن بابا گفت: راستش را بخواهی، می‌ترسم رسوا شوم؛ چون مشک من عوض آب، باد دارد، حالا از تو خواهش می‌کنم اول تو سر مشکت را باز کن و نگذار من آبرویم پیش حاج‌آقا بریزد و مرا پیش او روسیاه نکن. بیچاره آن مرد که مشکش را به امید دیگران پر باد کرده بود، گفت: رفیق، حقیقت را بخواهی مشک من هم پر از باد است و از آب خبری نیست و باید فکری کرد که رسوا نشویم. تقلاً بیشتر شد و از هر سو صدای «پرهیز آب، پرهیز آب»، بلند بود. اما حتی یک قطره آب هم از مشکی سرازیر نشد که نشد، تا اینکه معلوم شد همه مشکیان در خانه خود همان فکر را کردند که باید مشکشان را عوض آب از باد پر کنند و زحمت و مرارت حمل این همه آب را بر خود نگذارند.

از آن طرف حاج‌آقا هر چه انتظار کشید دید سر مشکی باز نشد و آبی هم پاشیده نشد. با ناراحتی پرسید: پس چرا مشکیان کار خود را شروع نمی‌کنند؟ ملتزمین رکاب حاج‌آقا پرسان پرسان رفتند و برگشتند و به حاج‌آقا خبر دادند که مشک‌ها عوض آب، باد دارد و مثل اینکه خبری نیست و بقیه راه را بایستی آبپاشی نشده برویم. حاج‌آقا هم وقتی ماجرا را فهمید با ناراحتی مرتب می‌گفت: مشک خالی پرهیز آب؟ مشک خالی پرهیز آب؟^۱

- تا وقتی این آب می‌رود...

تا این شرایط و اوضاع برقرار است... تا وضع بر این منوال است.

قصه مثل

به احتمال زیاد این اصطلاح از حکایت معروف *انوار سهیلی* گرفته شده است که عربی در بغداد، کنار دجله به دکه نانوايي درآمد و با او موافقت کرد که نیم دینار به او بدهد و هر چه نان خواهد بخورد، نانوا حساب کرده بود که اعرابی به هر حال بیش از ربع دینار نخواهد توانست خورد، لیکن سخت در اشتباه بود، که مردک بر لب شط نشسته و چندان نان خورد که نخست از نیم دینار و آن گاه از دیناری تمام برگذشت. حیرت‌زده بانگ برداشت که: ای برادر، تو را به خدایی که چنین اشتهايت کرم فرموده با من بگو تا کی نان خواهی خورد؟ گفت: ای خواجه طاقتت باد که تا این آب می‌رود، من نیز نان می‌خورم.^۱

برزگر باران و گازر آفتاب

– هر که نقش خویش می‌بیند بر آب

کنایه از اینکه هر کس دنبال سود خود است.

قصه مثل

پیرمردی بود که دو دختر داشت که سال‌ها پیش آنها را شوهر داده بود. روزی از روزها خورش را از طویله بیرون کشید، سوار شد و به زنش گفت: هوای خانه را داشته باش، من بروم سری به دخترهایم بزنم ببینم حال و روزشان از چه قرار است. راه افتاد و رفت تا رسید به روستای دختر اولی، وارد خانه دختر شد دید دختر تنها رو به ایوان نشسته است و دوک می‌ریسد. پدر و دختر از دیدن هم خوشحال شدند و روبوسی و چاق سلامتی کردند. پس از پذیرایی دختر از پدر، پدر از حال دامادش پرسید. دختر گفت: ای الحمدلله امسال چند جریب زمین را به کمک هم شخم کرده‌ایم و الان هم شوهرم دارد تخم می‌پاشد، اگر آسمان بخل نکند و این چند روزه دو سه تا باران حسابی بزند برای یکی دو سال کار و بارمان سگه است، اگر هم نه که هیچ. پدرش گفت:

۱. شاملو، پیشین، ص ۳۹، نقل به معنی از واعظ کاشفی، انوار سهیلی.

انشاءالله که می‌بارد، خدا بزرگ است. پدر شامی و ناهاری آنجا بود، بعد خرش را سوار شد و راهش را کشید و به ده بعدی سراغ آن یکی دخترش رفت. دید دخترش زیر آفتاب نشسته است و جوراب می‌بافد، پس از سلام و احوالپرسی، از کسب و کار دامادش جویا شد، دختر گفت: ای بحمدالله، امسال به کمک هم بیست و پنج هزارتایی خشت زدیم، اگر آسمان نبارد که خشت زیر باران وا نرود، برای یکی دو سالی بارمان را بسته‌ایم، اگر هم نه که هیچ. پیرمرد گفت: انشاءالله که نمی‌بارد، خدا بزرگ است. پیرمرد به ده خودشان برگشت، در جواب زنش که از وضع و حال دخترها می‌پرسید، گفت: والله چی بگویم زن، من به هر دوی آنها گفتم خدا بزرگ است، چرا که یکی آفتاب می‌خواهد و آن یکی باران، اما توی راه هر چه فکر کردم دیدم چنین نخواهد شد و حساب یکی از دخترهایمان با کرام الکاتبین است.^۱

آب در ضرب المثل‌ها، کنایات و...

- آب، آب را پیدا می‌کند، آدم آدم را

کنایه از اینکه هرکسی به همدل و همزبان خود می‌پیوندد.

- آب آمد و تیمم باطل شد

با حضور اصل، دیگر موردی برای استفاده از بدل باقی نمی‌ماند.

- آب به آب بخورد، زور برمی‌دارد

کنایه از اینکه قوت از اتحاد حاصل می‌شود. مترادف آتش از آتش گُل می‌کند.

- آب به پستی (سرازیری، گودال) می‌رود

کنایه از همنشینی با هم‌طینان، و تواضع است.

۱. بی‌نام، خراسان، مشهد، ۱۳۵۰.

- آب خُرد، ماهی خُرد

از هر کس به قدر توانایی او چشم امید باید داشت.

- آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم^۱

کنایه از «در آسمان جستن و در زمین پیدا کردن» است.

- آب دریا از دهن سگ نجس نمی‌شود

شهرت و آوازه مردم نیکنام از بدگویی آدم‌های هرزه کاستی نمی‌یابد.

- آب دریا به دهن ماهی دریا خوش است

مترادف: علف باید به دهن بزی شیرین باشد.

- آب و آتش با هم جمع نمی‌شوند

دلالت بر آشتی‌ناپذیری دو کس که خلق و خوی متضاد دارند.

- آب رفته به جوی بر نمی‌گردد

فرصت هدرشده را به چنگ باز نتوان آورد. مترادف: آب ریخته به کوزه جمع نمی‌شود.

- آب شیرین و مشک گندیده؟

این مثل را در مقام تعجب می‌آورند، یعنی بعید است که مشک گندیده دارای آب شیرین

باشد.

۱. مصرع بعدی: یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم.

- آب صدای (شُر شُر) خود را نمی‌شنود
کنایه از اینکه آدمی معایب خود را نمی‌بیند.

- آب که یک جا بماند می‌گندد
هر چیز که حالت نو و تازگی خود را از دست دهد، بی‌قدر و ارزش می‌شود.

- آب که سر بالا برود، قورباغه ابوعطا می‌خواند
سر بالا رفتن آب کنایه از واژگون شدن ارزش‌های انسانی و اصول و معیارهای اجتماعی است.

- آب گیرش نمی‌آید و مگر نه شناگر ماهری است
کنایه از اینکه فرصت دست دهد هر کار خلافی انجام می‌دهد.

- آب خود می‌داند که آبادی کجاست
بخت و اقبال به جانب نیک‌بختان روی می‌آورد.

- آبم است، گابم (گاوم) است، نوبت آسیابم است
کنایه از گرفتاری‌های گوناگون که گاه در یک زمان و با هم برای شخصی پیش آید.

- آب هر چه عمیق‌تر است، آرام‌تر است
مترادف: درخت هر چه بارش بیشتر باشد، سرش خمیده‌تر است.

- آبه (اون آب) اگر قوت داشت، قورباغه‌اش نهنگ می‌شد
مترادف‌ها: کل [کچل] اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی.
آب اگر قوت داشت، قورباغه زنجیر پاره می‌کرد.

- آبی که می‌ره به رودخونه، چه خودی خوره چه بیگونه
کنایه از این است که چیزی که به هر حال در تملک کسی باقی نمی‌ماند، چرا باید مانع
استفاده از آن شد. این ضرب‌المثل روایت دیگری نیز دارد که مفهوم آن مخالف این است:
آبی که می‌ره به رودخونه، خودی خوره به ز بیگونه

- آدمی که خیس است، از آب(باران) نمی‌ترسد
آن که در بحر قلزم است غریق
چه تفاوت کند ز بارانش(سعدی)

- اگر آب نمی‌آورد، کوزه هم نمی‌شکند
در توجیه عمل کسانی گفته می‌شود که اگر سودی نمی‌رسانند، زبانی نیز به بار نمی‌آورند.

- اگر ما برویم پشکل چینی، خره به آب پشکل می‌اندازد
در نهایت بی‌اقبالی خود یا دیگری می‌گویند.

- امان از دوغ لیلی، ماستش کم بود، آبش خیلی
کنایه از اینکه وعده بسیار داد اما به هیچیک وفا نکرد.

- اول عمق آب را بپرس، بعد توش(درونش) شنا کن
پیش از اقدام به کاری باید عواقب آن به درستی سنجیده شود.
مترادف: آب را ندیده شلوارش را درآورده است.

- ای دوست گل سرشته را آبی بس
آن که چشم و دلش سیراب است به اندک می‌سازد.

- تا ریشه در آب هست امید ثمری هست
بیتی از صائب به تقدیم این مصرع: گر نخل وفا بر نهد، چشم تری هست. (تا جان باقی

است امید باقی است.)

- چوب هر چه هم سنگین باشد، آب فرویش نمی‌برد

مترادف: چاقو دسته خودش را نمی‌برد.

چوب را آب فرو می‌نبرد، دانی چیست؟ شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش

- حوضی که آب ندارد، قورباغه می‌خواهد چه کار؟

مترادف: وسمه بر ابروی کور.

- خر را که ببرند عروسی، نه برای خوشی است، برای آب و هیزم‌کشی است.

هر کسی می‌باید مقام و موقعیت خود را بشناسد.

خر بخندید و شد از قهقهه سست

خرکی را به عروسی خواندند

مطربی نیز ندانم به درست

گفت: من رقص ندانم به سزا

کآب نیکو کشم و هیزم چست (خاقانی)

بهر حمالی خوانند مرا

- خوش آن چاهی که آب از خود برآرد

فضایل انسانی اکتسابی نیست و می‌باید در خمیره شخص وجود داشته باشد.

مترادف: مُشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید.

- روغن زیر آب نمی‌ماند

حقیقت روزی آشکار می‌شود.

- سبب همیشه سالم از آب در نمی‌آید

کار همیشه به توفیق نمی‌انجامد.

- سفره بی نان جُل است، کوزه بی آب جُل
ارزش و اعتبار هر کس و هر چیز به سودبخشی اوست.

- فکر نان کن خریزه آب است
از تجملات باید چشم پوشید و در اندیشه مایحتاج زندگی باید بود.

- کوزه نو آب خنک
مترادف: نو که اومد به بازار، کهنه می‌شه دل آزار

- گشنه، خواب نان می‌بیند، تشنه، خواب آب
مترادف: مرغ گرسنه خواب ارزن می‌بیند.

- ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است
در مورد عملی تمثیل کنند که اقدام به آن همیشه میسر باشد.

- شکم گشنه و آب یخ!
مترادف: پز عالی جیب خالی، و همچنین مترادف: مشک خالی پرهیز آب، که قصه آن در
بخش تمثیل‌های آب آمد.

- ناله آب از ناهمواری زمین است
هیچ چیز بی‌انگیزه و علت نیست.

- نان اینجا، آب اینجا، کجا روم به ز اینجا؟
اشاره به حکایتی از دفتر دوم مثنوی مولوی است، کنایه از جا خوش کردن است.

- نه آب بیار نه کوزه بشکن

نه اظهار محبت و مهربانی کن، نه اسباب زحمت و زیان و ضرر شو.

- هر کسی آب دل خودش را می‌خورد

سود حسن نیت و زیان سوءنیت هر کسی متوجه خود او می‌شود.

- هر کسی کار خودش، بار خودش، آبش به انبار خودش

هر کسی مسئول کار و زندگی خویش است، همچنانکه سود و زیان کار هر کس متوجه خود او می‌شود. به جای آب، آتش هم می‌گویند.

- هر که خواب است روزیش در آب است

مترادف: از تو حرکت از خدا برکت.

- همیشه آب نمی‌رود به جوی آقا رفیع، یک روز هم می‌رود به جوی آقا شفیع

دنیا همیشه به کام یک نفر نمی‌گردد.

مترادف: همیشه شعبان، یک بار هم رمضان.

- یک چشمه آب درون، به ز صد آب بیرون است

ارزش مختصر چیزی که در ملکیت خود شخص باشد، بیش از هر چیز گرانبهایی است که در تعلق او نیست.

- آب بدود، نان بدود، فلانی به دنبالش

نوعی نفرین است و منظور از آن، محروم خواستن شخص مورد نظر، حتی از ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی است.

- آب روشنائی است

هنگامی که ظرف آبی واژگون شود این عبارت را بر زبان می‌آورند.

- آب پارسال و نان پیرارسال

در موردی می‌آید که سخن از تنگدستی و فقر دیرینه کسی در میان باشد.

- آب جدا، نان جدا

به آش یا آبگوشت یا خورشتی که خوب جا نیفتاده باشد، می‌گویند.

- آب سوار، نان سوار و (فلانی) پیاده (یا به دنبالش)

نوعی نفرین است، همچنین به صورت خبری که کنایه از موفق نبودن شخص مورد نظر در تهیه حداقل معاش خود یا خانواده خویش است نیز می‌آید.

- آبت نبود، نانت نبود...^۱

در مورد کسی گفته می‌شود که عملی را انجام داده که سبب گرفتار شدن خود شده است.

- الهی نانت بار آهو بشود، آبت کوه به کوه بگردد

نوعی نفرین است.

- انگار یه طشت آب سرد ریختند سرم

آن همه شوق و شوری که داشتم، ناگهان از میان رفت.

۱. به جای نقطه چین، جملات متفاوتی می‌آید: مثلاً آبت نبود، نانت نبود، زن گرفتنت چی بود؟

- [حرفت را] با آب طلا باید نوشت

در مورد سخنی که بسیار گرانبهاست، می‌گویند.

- صحت آب گرم

در تداول عامه «ساعت آب گرم» می‌گویند. وقتی دوست یا آشنایی را در حال خروج از گرمابه مشاهده کنند، با این جمله برای او عافیت و صحت می‌طلبند. مترادف عافیت باشد.

- مثل آبی که روی آتش بریزی

در سرعت تأثیر و نتیجه‌بخشی چیزی تمثیل کنند.

- مثل ماهی از آب بیرون افتاده

در تب و تاب و تلاش و تقلاً بودن.

- مهمان منی به آب خوردن لب جو

به مزاح در پاسخ کسی که خود را به سور یا مهمانی دعوت می‌کند، می‌گویند.

- نه آب و نه آبادانی، نه گلبانگ مسلمانی

در تعریف محلی می‌آورند که در آن اثری از تمدن و زندگی امروزی نباشد.

- بدهکار را که رو بدهی، بستانکار از آب در می‌آید!

مترادف: به مهمان که رو بدهی، صاحب خانه می‌شود.

- عاقل به کنار جوی تا پل می‌جست، دیوانه پا برهنه از آب گذشت

مترادف: تا هوشیار فکر کند، دیوانه از آب گذر کند، که قصه آن در بخش تمثیل‌های آب

آمده است.

- سر و گوشی به آب دادن

کنایه از این است که از راه استراق سمع یا از طریق به حرف کشیدن این و آن، در موضوعی کسب خبر کردن. ظاهراً این مثل نیز از نوعی حربه نظامی گرفته شده است که در گذشته فردی را برای شنیدن مذاکرات دشمن به نزدیکی قلعه جنگی می‌فرستادند تا خبر بگیرد و به اصطلاح سر و گوشی به آب بدهد.

- به آب و آتش زدن

برای وصول به نتیجه دلخواه خویش، هر دری را زدن و هر خطری را استقبال کردن.

- خیس آب و عرق شدن

کنایه از شرمندگی بسیار است.

- در کوزه گذاشتن و آبش را خوردن

این اصطلاح برای بی‌ارزش و اعتبار نمودن چیزی به کار می‌رود که آن را به اشتباه دارای ارزش و اعتبار دانسته‌اند. (نوع امروزی شده این مثل: دیپلمات را بذار دم کوزه آبش را بخور!)

- سر را زیر آب کردن

کسی را بی سر و صدا و در اختفای کامل از میان بردن.

- فوت آب بودن

اصطلاح شاگردان مدرسه است برای بیان اینکه درس حفظ کردنی خود را به خوبی فرا گرفته‌اند.

- لب آب بردن و تشنه برگرداندن

فوق العاده فریبکار و سیاس و رند بودن.

- آب از آب تکان نخوردن

رخ ندادن جنجال و هیاهویی که احتمال بروز آن کم و بیش مسلم بوده است.
مترادف: از دماغ کسی خون نیامدن.

- آب از سرچشمه گل‌آلود بودن

چیزی یا امری از اصل و مبدأ خراب و نادرست بودن.

- آب که از سر گذشت، چه یک نی چه صد نی

کنایه از مهم ندانستن واقعه‌ای یا زیانی. به جای نی، وجب نیز می‌آید.

- آب از لب و لوجه سرازیر شدن

کنایه از منتهای به شیفستگی رسیدن و به نهایت طمع افتادن.

- آب به یک جو نرفتن

با یکدیگر توافق نداشتن.

حاشا که رود آب من و شیخ به یک جوی

من تشنه لب ساقی و او تشنه کوثر

(فروغی بسطامی)

- آب بر آتش ریختن

خشم یا درد یا غمی را تسکین بخشیدن، فتنه‌ای را خوابانیدن.

- دنیا را آب ببرد، فلانی را خواب می‌برد

کنایه از بی‌خیالی و لاقیدی کسی است.

- آب به آسیاب دشمن ریختن

بی‌جهت اسباب و امکانات خود را وسیله بهره‌برداری دیگران کردن.

- آب پاکی را روی دست ریختن

کنایه از بیان حرف آخر و تعیین تکلیف قطعی و نهایی کردن.

- آب خوردن را از خر باید یاد گرفت، راه رفتن را از گاو

کنایه از تأنی خر در نوشیدن آب و ملایمت گاو در حرکت است.

- کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد

مترادف: چراغ، پای خودش را روشن نمی‌کند.

- یکی دمر افتاده بود آب می‌خورد، فردی به او رسید گفت: این جویری آب نخور عقلت کم

می‌شود، گفت: عقل چیه؟ گفت: هیچی باباجان بخور!

مترادف: به یکی گفتند: این قدر باقلا نخور عقلت کم می‌شود، گفت: عقیده احمقانه‌ای است،

خودم یک خانه داشتم، فروختم همه پولش را دادم باقلا خوردم، چنانکه می‌بینی عقم سر جایش است!

- آب خوردن

به معنی خرج برداشتن و هزینه کردن: "این ماشین برایم پنج میلیون آب خورد".

- آب در هاون کوفتن

کنایه از کار بیهوده انجام دادن است.

- آب را از سرچشمه باید بست

کارها را باید از ابتدا مواظبت کرد.

- آب را زیر هفت طبقه زمین دیدن

سود خود را در هر کجا که هست تشخیص دادن.

- آبشو کشیدیم چلو شد

به مزاح و ریشخند در جواب چطور شد؟ می‌آید.

- آب را گل‌آلود می‌کند تا ماهی بگیرد

به اعتبار آنکه «دزد»، بازار آشفته می‌خواهد، به عمد اختلاف، آشوب و بی‌نظمی به وجود می‌آورد تا به منافع خود برسد. (از آب گل‌آلود ماهی گرفتن).

- آب رفتن

در مورد کوتاه شدن عرض و طول پارچه یا تنگ شدن البسه به کار می‌رود.

- آب راحت (خوش) از گلو پایین رفتن

به صورت منفی می‌آید.

- قند تو دل آب شدن

- ذوق زده شدن

- از خجالت آب شدن

تعبیر غلوا میز از نهایت شرمندگی است.

- نه آب تو شیر کن نه نماز شبگیر کن

کنایه از تقلب در کسب و کار و تظاهر به دینداری است.

- تسبیح (جانماز) آب کشیدن

تظاهر کردن به پرهیزکاری.

- مثل موش آب کشیده

کنایه از «سراپا خیس شدن» است.

- آب‌ها از آسیاب افتادن

فرونشستن هیاهویی که به دنبال حادثه‌ای برخاسته باشد.

- آبی گرم نشدن

کنایه از فایده‌ای از فردی نرسیدن.

- آب باریکه

کنایه از درآمد مختصر، اما همیشگی. «آب باریکه‌ای می‌یاد و میره».

- آب جام چهل کلید

کاسه‌ای با چهل کلید که در برخی سقاخانه‌ها وجود دارد. البته در گذشته مراسمی با این جام انجام می‌شد به این ترتیب که زن نازا را در حمام رو به قبله می‌نشانند و آب جام چهل کلید را در دستار سیدی که بالای سر او نگه می‌داشته‌اند، می‌ریختند تا آب از آن بگذرد و بر سر زن جاری شود.

- آب حوض

هر چیز مایعی که دیگر برای خوردن مناسب نباشد، مثلاً چایی که مانده و سرد باشد. خوراک مایعی که رنگ و مزه نداشته باشد.

- آب حیات^۱

آبی که نوشیدنش سبب زندگی جاویدان می‌شود.

- آب خزینه

آب حمام، که در گذشته برای شست و شو مستقیماً به مخزن آن وارد می‌شدند.

- آب خنک خوردن

کنایه از به زندان افتادن است.

- بوس (ماچ) آبدار

بوسه گرم و طولانی.

- فحش آبدار

دشنام سخت و سنگینی که همه کینه و خشم گوینده را به شنونده منتقل کند.

- آب رو، آب جو نیست

حیثیت و اعتبار و آبرو را گرمی باید داشت که ارزان به دست نمی‌آید.

مترادف: آب قیمتی ندارد، آبرو مثقالی هزار تومان است.

- دخل، آب روان است خرج، آسیاب گردان

این عبارت در اصل از سعدی است که چنین می‌گوید: دخل آب روان است و عیش آسیای

گردان.

۱. چشمه‌ای در ظلمات. آب حیات قصه‌ای نیز دارد که در بخش قصه‌های آب آورده‌ایم.

- آب زیبو

غذای آبکی و فاقد مخلفات.

- آب زیر گاه

حیله‌گری که ظاهرالصلاح است و در خفا زیان می‌رساند و کسی به او بدگمان نمی‌شود. داستان این مثل در صفحات پیش آمده است.

در آب زیر گاه بیش از موج دریاهاست من از همواری این خلق ناهموار می‌ترسم

(صائب تبریزی)

- آب و تاب دادن

مطلبی را شاخ و برگ دادن و بی‌جهت مهم جلوه دادن، با آب و تاب شرح دادن

- صفای خانه، آب است و جارو، صفای دختر، چشم است و ابرو

کنایه از ظاهر دارد.

- آب و خاک

میهن و وطن، دیار و سرزمین، آب و گل نیز گویند.

- حق آب و گل داشتن

در موردی خاص صاحب حقوق و امتیازاتی بودن و به اعتبار آن حق اظهار نظر و آری و نه داشتن.

- راه آب را کور کردن

کنایه از راه معاش کسی را سد کردن.

- زیرآب را زدن

با اسباب چینی و خدعه، سبب خلع مقام کسی شدن. کسی را به دسیسه و توطئه از مقام خود سرنگون کردن.

- شکرآب شدن

کنایه از تیرگی روابط میان دو نفر است.

- غرق آب

جریان ناگهانی آب در مادرچاه (چاه مادر) به هنگام حفر آن، که خطری برای مقنی به شمار می‌آید. آبی که امکان دارد مقنی را غرق کند.

- آبان ماه را بارانکی، دی ماه را برفکی، فروردین شب بیار، روز بیار

این مطلب، کمال مطلوب کشاورزان را ارائه می‌دهد به لحاظ مقدار برف و بارانی که بر حسب تقویم کشاورزی مورد نیاز زمین زراعتی است.

- آب رفته را باز نتوان کرد

مترادف: آب رفته را به جوی نمی‌توان برگرداند، آبروی ریخته‌شده را نمی‌توان دوباره به دست آورد.

- آبی که آبرو ببرد بر گلو مریز

مترادف: سری که درد نمی‌کند دستمال میند

- هر کس آبش هست آبیاری کند

کنایه از توانایی است

- دارد آب حمام را تعارف می‌کند
کنایه از تعارف توخالی است.

- همه چیز از سر زنده است، آب از دم
منظور اهمیت سرچشمه آب است

- ملکش مال من، آبش مال خدا، نه رئیس می‌خواهد نه کدخدا
در مقام تعرض و دفاع می‌آید.

- مثل سر بریده روی آب می‌ماند
در مورد کسانی که تن به قضا و قدر داده‌اند، به کار می‌رود.

- آب نطلبیده مراد است
کنایه از به دست آوردن چیزی ناخواسته است

- اول آبادی، آب است
مترادف: آب آبادانی است.

- تا فلانی بخواهد آن کار را بکند، آب از هامون گذشته است
کنایه از دست دست کردن است
مترادف: تا عاقل استخاره کند دیوانه بر آب زند

- آبی که از کنار منزل می‌گذرد، بد و گل آلود است
به کسی که داشته خود را بی ارزش بداند و به آنچه دیگران دارند اهمیت بدهد، چنین
می‌گویند.

مترادف: مرغ همسایه غاز است

- مگر می‌خواهی آب به آسیابم بیندازی؟
به کسی که خیال می‌کند بی‌وجودش کاری انجام‌پذیر نیست، می‌گویند.

- از دولتی سر رازیانه، آب به پای بوته پنبه دانه هم می‌رود
در مورد کسی که به واسطه دیگری به نان و نوایی برسد، می‌گویند.

- اگر بی‌کاری، آب بریز توی هاون سنگی و بکوب
به کسی که دست به کار بیهوده‌ای می‌زند، گفته می‌شود.

- زیر آب آتش است و زیر آدمی سخن
کنایه از اینکه آب را آتش به جوش می‌آورد، آدمی را سخن نابجا.

- خر بدون دوندگی آب می‌خورد؟
در مورد کسی می‌گویند که می‌خواهد بدون دوندگی و زحمت کارش به انجام برسد.
همچنین می‌گویند: اسب دونده آب و علف خود را زیاد می‌کند.

- اگر دست مقنی به قاب برسد، می‌کند تا به آب برسد
کنایه از سخت‌کوشی مقنی است.

- الهی عمرت به آب برسد
نوعی دعاست که در حق کسی می‌کنند.

- الهی مثل آب سرگردان شوی
نوعی نفرین است.

- آب که زیاد به چاله بماند گندیده می‌شود
کنایه از راکد ماندن دارد

- آب به آب بخورد سیل می‌شود
کنایه از توانایی و قدرت دارد

- وقتی آب داریم نان نداریم، وقتی نان داریم آب نداریم
در مورد کسانی می‌گویند که اوضاع زندگی نابسامانی دارند.

- آبی که ریخت دیگر جمع نمی‌شود
یعنی کاری که از وقت آن گذشت، دیگر قابل جبران نیست.

- مثل آب چشمه می‌ماند
مترادفِ آب باریکه، اشاره به امری مستمر و دایمی دارد که اگرچه کم و زیاد دارد، اما منتفی نمی‌شود.

- آب دست یزید افتاده است
کنایه از افتادن کار به دست مسئولی سختگیر است. سپرده شدن امور به کسی که از او کمترین امید موافقت یا آسان‌گیری نتوان داشت.

- آب را هم مضایقه کردند کوفیان
کنایه از اشخاصی است که از حداقل همراهی و همکاری دریغ می‌کنند. این بیت محتشم کاشانی به این مضمون است:

خوش داشتند حرمت مهمان کربلا!

از آب هم مضایقه کردند کوفیان

- آبی بنوش و لعنت حق بر یزید کن
جان را فدای مرقد شاه شهید کن
در افواه می‌گویند: لعنت حق بر شمر و یزید.

- آبی که به زندگی ندادند به حسین
چون گشت شهید بر مزارش بستند
این مثل از بیان جبرئیل در تعزیه متوکل و آب بستن به قبر امام حسین(ع) از نسخه‌های
تعزیه گرفته شده است. این مثل به کار بی‌موقع و نامناسب با زمان اشاره دارد و صورت‌های
دیگر این ضرب‌المثل چنین است:

آبی که به زندگی ندادی به حسین
چون گشت شهید بر مزارش بستی

9

امام حسین تا زنده بود آبش ندادند
وقتی شهید شد بستند به مزارش

چیستان‌های آب

- این چیست؟ یکی رفت، یکی ماند، یکی کله‌اش را جنباند؟ جواب: آب، ریگ و علف
- آن چیست که هر چه می‌رود، عقب سرش را نگاه نمی‌کند؟ جواب: آب
- آن چیست که رویش را به هر طرف کنی می‌رود؟ جواب: آب
- آن چیست که به چیزهای سبک سواری می‌دهد اما سوار چیزهای سنگین می‌شود؟ جواب:

آب

- آن چیست که بدون دست و پا و سر همیشه می‌دود؟ جواب: آب
- اینها چه چیزند که یکی از آنها از سر زنده است، یکی از دم؟ جواب: آب
- یکیش رفت، یکیش ماند، یکیش سرشو جنباند؟ جواب: آب، ریگ و سبزه

دو قصه درباره آب

۱- آب حیات و بختک (اسکندر و آب حیات)

می‌گویند اسکندر که بر عالم حکم می‌کرد، شنید که آب حیات هست و هر کس از آن بخورد، عمر جاویدان می‌کند. عزم کرد که آب حیات را به دست بیاورد. با سپاه بسیار به سمت ظلمات حرکت کرد. چون راه، سخت و ناهموار بود، بیشتر لشکریانش تلف شدند تا به دهانه غار رسیدند. هرچه کوشش کردند اسب‌ها به غار نرفتند، زیرا تاریک بود و می‌ترسیدند. در صدد چاره برآمدند. هر کار کردند مفید واقع نشد تا اینکه اسکندر به سراغ پدر پیرش رفت که او را در صندوقی گذاشته و با خود آورده بود. پدرش گفت: مادیان‌ها را جلو بکشید تا اسب‌ها دنبال آنها بروند. همین کار را کردند و نتیجه داد. اسکندر گفت: بی‌پیر مرو به ظلمات اگرچه اسکندر زمانی. بعد از رسیدن به آخر ظلمات، چشمه آب حیات نمایان شد. خود اسکندر مشکی را پر از آب کرد و به دوش آویخت و به همان طریق که رفته بودند برگشتند. آمدند تا به مرتعی رسیدند و اتراق کردند. اسکندر مشک آب را زمین نمی‌گذاشت تا مبادا اثرش از بین برود، پس آن را به درختی آویخت و غلام سیاه گردن کلفت حبشی خویش را مأمور کرد که از مشک محافظت کند و خودش رفت که استراحت کند. غلام بیچاره هم بعد از مدتی خسته شد و خوابش برد. کلاغی که از آنجا می‌گذشت، مشک را دید. آمد روی مشک نشست و با نوک تیز خودش آن را سوراخ کرد و آب حیات گران قیمت را به زمین ریخت. غلام بیدار شد و دید مشک پاره شده و آبش ریخته و فقط چند قطره از آب باقی مانده است که آن چند قطره را هم او خورد. اسکندر بیدار شد و دید تمام زحماتش به هدر رفته است. غلام را به قصد کشت زدند و گوش و بینی او را بریدند، اما چون آب حیات خورده بود، نمرود و زنده ماند و به صورت بختک و شبخ درآمد که روی جوان‌ها می‌افتد، اما چون دماغش بریده است نمی‌تواند کسی را خفه کند و به کسی آزاری برساند. ولی به هر حال جوان‌ها نباید تنها بخوابند چون شبخ و بختک آنها را می‌گیرد. خلاصه کلام اینکه فقط دو نفر جاندار توانستند آب حیات بخورند؛ یکی آن غلام سیاه بود که بختک شد و همیشه هست. دومی هم کلاغ است که آب حیات از گلویش پایین رفت و عمر پانصد ساله پیدا کرد. ولی اسکندر حریص هیچ چیز گیرش

نیامد و گرفتار مرگ شد تا خاک گور، چشمش را پر کند.^۱

۲- قصه آب کله خوردن

می‌گویند آن وقت‌ها که هنوز اسمی از ماشین نبود و مردم ده‌نشین با اسب و الاغ و پای پیاده سفر می‌کردند، یک نفر از مردم روستایی به شهر می‌رود و در برگشتن مردم ده به دیدنش می‌روند و بعد از گفتن رسیدن بخیر، از او می‌خواهند تا از وضع شهر، دکان و بازارهایش تعریف کند. مرد روستایی هم ضمن تعریف، با آب و تاب فراوان می‌گوید: راستی راستی که جای‌تان خالی، نمی‌دانید یعنی نبودید که ببینید موقع ظهر که کارهایم را کردم رفتم دکان کله پزی، سنار پول دادم، پر یک کاسه پر آب کله (کله پاچه) گرفتم و با دو تا نان لواش تلیت کردم و خوردم. مزه‌ای داشت که هنوز زیر دندان‌هایم مانده است. یک نفر که این تعریف‌ها را می‌شنود، هی خدا خدا می‌کند سفری به شهر برود و یک شکم سیر، آب کله بخورد. طولی نمی‌کشد که به آرزویش می‌رسد و برای خرید مایحتاج راهی شهر می‌شود. هی خدا خدا می‌کند خریدش زودتر تمام شود و برود کله پاچه بخورد. خلاصه کارهایش تمام می‌شود، سفره نانش را برمی‌دارد و وارد بازار سرپوشیده می‌شود و به این طرف و آن طرف نگاه می‌کند ببیند دکان کله‌پزی کجاست. ضمن آنکه تا به حال به عمرش نه به شهر آمده بود و نه دکان کله‌پزی دیده بود. خلاصه از در چند دکان که رد می‌شود، می‌رسد دم دکان پاره‌دوزی، تا چشمش به آن ظرف سفالین جای آب و کفش پاره‌های دم دست پاره‌دوز می‌افتد، پیش خود می‌گوید اگر اشتباه نکنم همین دکان کله‌پزی است و بی‌آنکه بپرسد وارد دکان می‌شود و با غروری به پاره‌دوز می‌گوید: آی عمو سنار از آب کله خوبت بیار ببینم. پاره‌دوز که می‌بیند مردک از آن هالوهاست، بلند می‌شود یک کاسه پر می‌کند از آب چرک‌آلود و چند تکه چرم هم در آن می‌اندازد و می‌گذارد جلوی مردک دهاتی، مردک هم یکی دو تا نان لواش تلیت می‌کند و با اشتها تا آخرش را می‌خورد و وقتی که بلند می‌شود که برود، رو می‌کند به مرد پاره‌دوز و می‌گوید: نگویی مردک هالو بود و نفهمید، آب کله‌ات خوب بود، ولی گوشتش کمی خام و نپخته بود.^۲

۱. هنری، منیره، همدان، ۱۳۴۸.

۲. عبدلی، مراد، همدان، ملایر، ۵۲/۱۰/۱.

فصل سوم:

باورها و معتقدات مربوط به آب، باران، چشمه‌های نظر کرده و ...

آب در باورها و اعتقادات عامه

در فرهنگ عامه مردم نقاط مختلف ایران باورها و اعتقادات زیادی درباره آب، باران، چشمه‌ها و غیره وجود دارد.

در تنکابن این باورها درباره آب و باران رایج است:

- اگر موقع آب خوردن، آب در گلو گیر کرد و شخص به سرفه افتاد، عقیده دارند مهمان می‌آید و برای آن شخص که آب خوردن او را به سرفه انداخت، سوغاتی می‌رسد.

- عقیده دارند آب مهریه حضرت فاطمه زهرا(س) است.

- پشت سر مسافر آب می‌پاشند و عقیده دارند که به سلامت می‌رود و زود برمی‌گردد.

- اگر هنگام ریختن آب، با برخورد به زمین، صدای محکمی کرد، عقیده دارند مهمان می‌آید.

- ایستاده آب نمی‌خورند، عقیده دارند بدن آنها لرز می‌گیرد(در دین اسلام هم آب را در شب

نشسته خوردن و در روز ایستاده خوردن، مستحب است).

- شب آب گرم یا داغ بیرون نمی‌ریزند و معتقدند از ما بهتران(اجنه) می‌سوزند و برای افراد

منزل مریضی پیش می‌آید.

- موقع اذان ظهر آب گرم بیرون نمی‌ریزند.

- اگر اردک و غاز در آب(جوی) بازی کنند، معتقدند باران می‌آید.

- اگر خواب آب ببینند، معتقدند پولدار می‌شوند.

- در اول هر ماه، صبح زود با آب و قرآن وارد اتاق خانه می‌شوند و معتقدند خیر و برکت می‌آورد.

- معتقدند آب تعارف ندارد، اما موقع خوردن آب از فرد کوچکتر شروع می‌کنند.

- مرغ کرج /korč/ (مرغی که دیگر تخم نمی‌گذارد) را برای اینکه از حالت کرجی خارج کنند، یک یا دو دفعه زیر آب می‌کنند و معتقدند دیگر کرج نمی‌شود.

- موقع ذبح خروس یا مرغ کمی آب به آن می‌دهند.

- اگر در شب‌های صاف دور ماه را دایره‌ای از ابر (بلقام/bolqâm/) بگیرد، معتقدند فردایش هوا بارانی می‌شود.^۱

در کازرون این باورها درباره آب رایج است:

- آب و نمک را مهریه حضرت فاطمه زهرا(س) می‌دانند و به همین دلیل برای هر دو احترام زیادی قائلند.

- در آب روان ادرار نمی‌کنند و انداختن آب دهان در آب روان را نیز بد می‌دانند.

- معتقدند کسی که در شیشه بلور آب بخورد، دل نازک می‌شود.

- در روز جمعه رخت و لباس در آب روان نمی‌شویند، زیرا معتقدند در این روز آب آزاد است و نباید رخت در آن شست.

- در موقع آبیاری و آب دادن زمین اگر آب صدا کند، کشاورز آن را به فال نیک می‌گیرد و این را نوعی آوازخوانی آب می‌داند و آن را نویدی برای سال زراعی خیلی خوب تلقی می‌کند.

- عریضه نوشتن و بر آب دادن را برای رفع گرفتاری‌ها مفید می‌دانستند.

- اگر شب خواب بدی ببینند و صبح خواب خود را برای آب تعریف کنند، معتقدند خواب آنها ختم به خیر می‌شود.

- اگر در شب آب جوش بیرون بریزند، حتماً باید بسم الله بگویند تا اجنه دور شوند.

- آب را اول باید کوچکتر بخورد.

- آب گل‌آلود در خواب دیدن خوب نیست و هر کس ببیند گناهکار است.

- قبل از هر چیز، باید آب را سر سفره آورد.

- در روزهای عاشورا، چهل و هشتم (منظور ۲۱ صفر) و بیست و یکم ماه رمضان و سایر روزهای مهم مذهبی، آب را آزاد می‌گذارند که به رودخانه بریزد و می‌گویند آب در این روزها آزاد است و معتقدند اگر آب در این روزها به مزارع برود، محصول و صاحب زمین آسیب خواهد دید.^۱

- مردم نوقان از توابع مشهد عقیده دارند هر کوزه‌ای که آب را بهتر سرد و خنک نگه دارد، از خاک مرده دیندار یا مؤمن نیکوکاری ساخته شده است و می‌گفتند همچنان که وجودش در زندگی مایه خیر و سعادت دیگران بوده، خاک یا تربتش هم سردکننده دل‌های گرم تابستانی است. بزرگان به فرزندان خود یادآور می‌شدند که پس از رفع تشنگی یا آشامیدن آب بگویند سلام بر حسین(ع) و لعنت بر یزید پلید، سپس برای روح مرده‌ای که مجهول است و خاک یا گل او آب کوزه را سرد کرده است یک حمد و قل هوالله یا سه مرتبه صلوات بفرستند.

- در ساوجبلاغ کشاورزان معتقدند مدت هشت روز را که به آن طهر/tahr/ می‌گویند، نباید به گندم آب داد، چون تجربه ثابت کرده است در این هشت روز زراعت گندم در صورت رسیدن آب به آن به کلی ضایع و پژمرده می‌شود و از بین می‌رود. این هشت روز شامل چهار روز آخر خرداد و چهار روز اول تیرماه، در مجموع به مدت هشت شبانه‌روز است. زارعان و دهقانان کاملاً مواظبند که مبادا در این هشت روز به زراعت گندم آب برسد، چون رسیدن آب به گندم باعث از بین رفتن آن می‌شود. این امر به صورت تجربی به اثبات رسیده و مورد پذیرش همه کشاورزان است. البته این موضوع در بین زارعان سایر نقاط کشور نیز که کشت دیمی گندم دارند، به عنوان یک اصل پذیرفته شده است.

- به حالت دمر از چشمه آب نمی‌خورند.

- هرگاه مرغ و خروس در گوشه‌ای خودشان را جمع کنند و روی پا بخوابند، به زودی باران

می‌آید.

- ظاهر شدن ابر سرخ در آسمان نشانه باریدن باران است.^۲

۱. مظلوم زاده، محمد مهدی، فارس، کازرون، ۵۱/۵/۲.

۲. حاجیعلی، ولی‌ا...، اصفهان، خوانسار، ۵۰/۱۱/۱۸.

عقیده درباره ابر نیسان

در بین اهالی روستاهای اهر، عقیده‌ای درباره ابر نیسان رایج بوده که اثرات متعددی داشته است. به عقیده آنها بعد از نوروز سلطانی از اول فروردین ماه تا دهم اردیبهشت ماه ابری در آسمان پدیدار می‌شود که از روز روشن تر، از برف سفیدتر و از شیر شفاف‌تر است و این ابر، نیسان نام دارد. باران و آبی که از ابر نیسان می‌بارد، در کوهستان‌ها که دارای سنگ‌های سختی هستند، در فرو رفتگی‌ها، جمع می‌شود و معتقدند این آب شفادهنده است. همچنین وقتی آب باران نیسان در دریاها فرو می‌آید، بدون اینکه با آب دریا مخلوط شود، به ته دریا می‌رسد. در ته دریا گیاهانی وجود دارند که دارای برگ‌های پهن و بزرگی است و معتقدند اگر این آب‌ها به طور اتفاقی وارد گیاهان فوق شوند، تبدیل به مروارید خواهند شد. یعنی آب، گیاه را به مروارید تبدیل می‌کند. مردم اهر، عقیده دارند که آب باران که از ابر نیسان می‌بارد، برکت است. کسی که بتواند ظهور ابر نیسان را در آسمان بهار مشاهده کند و در زیر ناودان کاسه‌ای برای جمع‌آوری آبی که از بارش ابر نیسان پدید می‌آید، بگذارد و آب مزبور را به خیک روغن برساند، روغن پر برکت می‌شود و اگر در خمیر نان بزنند، نانش با نمک می‌شود.^۱

سقاخانه‌ها

سقاخانه که تبلور عینی بخشی از فرهنگ و اعتقادات دینی مردم ما بوده و از طرفی پیوندی ناگسستنی با آب و حرمت آن دارد، در فرهنگ معین این‌گونه معنی شده است: «جایی که در آنجا آب برای تشنگان ذخیره کنند و آنجا را متبرک می‌دانند».^۲

سقاخانه علاوه بر نشان دادن اهمیت آب در فرهنگ ایرانی، پیوند عمیقی با حادثه کربلا پیدا کرده است. ایرانیان با توجه به سنت احترام به آب، برای همدلی و همدردی با امام حسین (ع) و یاران او، به‌ویژه واقعه آب‌آوری ابوالفضل العباس(ع)، به سقاخانه‌ها رنگ و نشانی دیگر زدند.

۱. رشادتی اهری، باقر، آذربایجان شرقی، اهر، ۴۸۳/۱۱.

۲. فرهنگ معین، ذیل واژه سقاخانه.

نمونه‌های این توجه را در اشعار و مرثی، تعزیه‌ها، روضه‌خوانی‌ها و ستایش‌های سقاخانه‌ای می‌توان ملاحظه کرد. ایجاد سقاخانه‌ها در حقیقت روشی برای ثبت و ضبط حوادث کربلا بود تا هم خاطره مظلومیت و تشنگی امام و یارانش زنده بماند و هم از عنصر آب قدردانی شده باشد. در فرهنگ مردم ایران، ایجاد سقاخانه همیشه عملی در شمار «خریدن بهشت» شناخته می‌شود. به‌ویژه در ایام عزاداری ماه محرم، اگر این ایام با روزهای گرم تابستان مصادف شود، کسانی نذر می‌کنند که مشک بر دوش در میان دسته‌های عزادار سقایت کنند (تشریف به سلک سقایان) و این امر را برای ثواب بزرگی که برای آن قائل هستند، انجام می‌دهند. هنوز هم افراد بسیاری هستند که در نقاطی از شهر، در ایام عزاداری یا در فصول گرم سال بشکه و آبخوری در معابر قرار می‌دهند تا عابران تشنه لب، آبی بنوشند و بانی خیر را به دعایی یاد کنند و برای او اجر اخروی بطلبند. نشانه خاص سقایان و این بشکه‌های نذری و به طور کلی در هرگونه سقایتی که به قصد ثواب صورت می‌گیرد، معمولاً جامی از برنج یا مفرغ است با پیکره دستی در میان آن، که از برنج یا مفرغ درست شده است و بر آن آیاتی حک کرده‌اند. این «پنجه» که آن را بر سر علم‌های مذهبی و گنبد غالب مساجد نیز می‌بینیم، اشاره مستقیمی به حادثه کربلا و دست‌های بریده عباس(ع) ملقب به سقای دشت کربلا دارد که این خود نشانه دیگری از اهمیتی است که شیعیان ایران در واقعه کربلا به موضوع آب داده‌اند.

ساختن سقاخانه به نام ابوالفضل(ع) صورت می‌گیرد. سقاخانه‌ها اغلب کتیبه‌هایی دارند که ابیاتی بر آن نوشته شده که یادآور شهادت آن حضرت است. در کاشیکاری یک سقاخانه در تهران چنین نوشته‌اند:

دارم به دل یقین که تویی شاه انس و جان
ای خسرو زمانه و سقای کودکان

عباس ای شهید گروه مخالفان
کن حاجتم روا تو به حق برادرت

یا در سقاخانه‌ای دیگر چنین آمده است:

این ندا از عالم بالا رسید

مزد آب آن است: لعنت بر یزید^۱

سقاخانه‌ها علاوه بر آنکه نیاز رهگذران به آب آشامیدنی را برطرف می‌کنند، نقش‌های دیگری هم دارند، کارکرد دیگر سقاخانه‌ها به قرار زیر است:

مشکل‌گشایی: هر شب جمعه عده زیادی از زن و مرد، به‌ویژه دختران دم‌بخت، به این سقاخانه‌ها می‌روند و به امید گره‌گشایی در مشکلاتشان شمعی روشن می‌کنند. علاوه بر این، در گذشته سقاخانه‌ها مکانی برای بست نشستن مجرمان یا کسانی بود که به اشتباه جرمی را به آنها منتسب می‌کردند. همچنین، اجتماع لوطیان اغلب در اطراف این مکان‌ها بوده است.^۲

آب‌انبارها

آب‌انبارها در قدیم معمولاً آب آشامیدنی مردم محل را تأمین می‌کردند و گاه در کشاورزی به کار می‌رفتند، اما امروزه کاربرد چندانی ندارند. این آب‌انبارها ۳۰ تا ۴۰ پله داشت که اغلب دارای بادگیر بر روی بام آن بود که بادگیر، آب انبارها را خنک می‌کرد. آب این آب‌انبارها از منابع مختلف از جمله آب نهرها و یا آب باران تأمین می‌شد. هر آب‌انباری یک مسئول داشت. همچنین زمین‌هایی را وقف آب‌انبار کرده بودند که برای مصارف خرج و نگهداری آنها استفاده می‌شد تا از رونق نیفتد. از اهالی نیز بابت آب، مقداری پول می‌گرفتند. نزدیک هر آب‌انباری گودال‌های بزرگی حفر می‌کردند تا گل و لای آب را بگیرد و بوته‌ای هیزم نیز جلوی سوراخ آب‌انبار می‌گذاشتند که آشغال وارد آب‌انبار نشود. همچنین، هر محله یک آب‌انبار داشت.

رسم ورف چال

یکی دیگر از تدابیر برای ذخیره آب، رسمی است به نام ورف چال / varf čâl/ یا برف چال که

۱. شاملو، پیشین، ص ۸

۲. مستوفی، عبد...، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه (شرح زندگانی من)، مجلد سوم، تهران: علمی، ۱۳۶۰، ص ۶۱۷.

مردم لاریجان امل از قدیم الایام انجام می‌دادند. در روستای اسک /ask/ از توابع لاریجان، چاه عمیقی وجود دارد که همه‌ساله مردم منطقه در اوایل بهار که کوه‌ها هنوز برف دارد، برف‌ها را جمع می‌کنند و در چاه مذکور می‌ریزند تا در تابستان از آب آن استفاده کنند. ورف چال به وسیله همه اهالی، اعم از مرد و زن و کودک و پیر و جوان، انجام می‌گیرد. در زمان انجام مراسم ورف چال، اهالی لاریجان به تفریح نیز می‌پردازند و نهار را در اطراف چاه به سر می‌برند. در سال‌های اخیر این رسم در سیزده نوروز انجام می‌گیرد و خانواده‌ها نیز در کنار چاه اتراق می‌کنند و سیزده بدر را در کنار آن چاه می‌مانند.^۱

چشمه‌های نظرکرده و شفابخش

در فرهنگ عامه ایران، برخی چشمه‌ها با استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی، اعتقادی و باورهای دینی، از موقعیت ممتاز و کارکردهای خاصی برخوردار گشته‌اند و انتساب این توانایی‌ها به برخی چشمه‌ها عمدتاً در جهت حفظ و دوام آنها بوده تا به این وسیله از آلوده کردن، مصرف بی‌رویه و نزاع‌های احتمالی که در جریان استفاده از آن به وقوع می‌پیوست جلوگیری به عمل آید. برای نامگذاری برخی چشمه‌ها و چشمه‌سارها از اسامی برخی شخصیت‌های مذهبی و ائمه (ع) استفاده شده است. به همین دلیل نام بیشتر چشمه‌ها را چشمه علی خوانده و برای حفظ آن افسانه یا داستانی ابداع کرده‌اند. برای برخی از چشمه‌ها، به‌ویژه چشمه‌های آب معدنی نیز خاصیت دارویی و درمانی قائلند که فی‌الواقع برخی از این چشمه‌ها دارای چنین ویژگی‌ای هستند؛ مانند چشمه‌های آب معدنی سرعین و غیره، برخی چشمه‌ها نیز شفابخش و درمان‌کننده برخی بیماری‌ها دانسته شده‌اند که در پشت همه اینها اعتقاداتی نیز نهفته است. در ادامه به برخی از شاخص‌ترین چشمه‌های نظرکرده و شفابخش و اعتقادات و احیاناً افسانه‌های موجود درباره آنها اشاره می‌کنیم.

در نزدیکی‌های مشهد، چشمه‌ای از دل کوه بیرون می‌آید که به «شاهان گرماب» معروف

۱. قاسمی، عباس، مازندران، امل، لاریجان، بی‌تا.

است. آب این چشمه برای تمامی امراض پوستی و پا درد و کمر درد مفید است. اهالی، داستانی را نیز به این چشمه منتسب کرده‌اند، به این قرار: کوهی که این چشمه از آن بیرون می‌زند، نظر کرده است؛ یعنی در یکی از جنگ‌های صدر اسلام درگیری شدیدی در اطراف این کوه که بیابان و بی‌آب و علف بوده است، درمی‌گیرد. بسیاری از جنگجویان اسلام گرفتار زخم‌های عمیق و سختی می‌شوند تا اینکه روزی اسب‌سواری از آنجا عبور می‌کند. مجروحان راه را بر او می‌بندند و علاج دردهای خود را از او می‌پرسند. آن سوار که علی(ع) بوده است، با اسب خود بر روی کوه مزبور می‌رود و با شمشیر خود ضربه‌ای به بدنه کوه می‌زند که کوه شکافته می‌شود و آب بسیار گرمی از دل آن می‌جوشد. سپس مجروحان به امر امام با ذکر صلوات خود را در آب می‌شویند و سه بار غسل می‌کنند. پس از غسل دادن، اثری از زخم‌ها نمی‌ماند. به همین دلیل مردم این منطقه آن کوه و چشمه را نظر کرده و شفادهنده می‌دانند.^۱

همچنین، در خراسان چشمه‌های شفابخش دیگری نیز وجود دارد که اهالی برای درمان امراض خود از آن چشمه‌ها استفاده می‌کنند. چشمه شورآبی در اسفراین و چشمه پریان در نهبندان از آن جمله‌اند.

در بندر دیر بوشهر، در کوهی به نام کوه حضرت داود، درون غاری بزرگ چشمه‌ای وجود دارد که اهالی معتقدند این چشمه نظر کرده است و اگر هر ساعت ۱۰۰ نفر از آب آن بخورند، آب آن کم نمی‌شود و اگر طی دو سال هیچ کس از آن آب نخورد هرگز آب از گودال چشمه سر نمی‌رود و آب سرریز نمی‌شود.^۲

در کیلان دماوند، چشمه‌ای وجود داشت به نام چشمه مرازن /merâzon/ که با وجود آب صاف و گواری که داشت، مردم معتقد بودند اگر کسی از آب این چشمه بخورد، دیوانه می‌شود و این چشمه بیماری جنون می‌آورد. به همین دلیل اگر کسی کاری بر خلاف عقل انجام می‌داد به او می‌گفتند تو حتماً از آب چشمه مرازن نوشیدی که عقل خود را از دست دادی!^۳

۱. بی‌نام، مشهد، ۵۰/۸/۱۰.

۲. توشکانی، احمد، بوشهر، بندر دیر، ۵۰/۹/۲۷.

۳. حبیب کاظمی، حبیب‌ا...، تهران، کیلان دماوند، ۵۰/۵/۲۸.

در روستای فشنک طالقان و روستای قارپوز آباد ساوجبلاغ نیز چشمه‌هایی با نام آب‌مراد وجود داشت که اهالی معتقد بودند حاجت افرادی را که از آب آن بخورند، می‌دهد.

در روستای امیرآباد چهارمحال و بختیاری، چشمه‌ای وجود دارد به نام وقت ساعت، که مردم معتقدند این چشمه نظرکرده است، چرا که فقط یک ساعت در شبانه‌روز آب دارد و در مواقع دیگر هیچ آب ندارد و طوری خشک می‌شود که گویی چندین روز آب نداشته است. در قسمت غربی چشمه، کوهی است به نام جهان‌بین که ردپایی بر روی سنگ وجود دارد که اهالی آن را متعلق به یکی از ائمه می‌دانند. همچنین چشمه قوچون گلی / ućun geli/ نیز از دیگر چشمه‌های نظرکرده این منطقه است، جالب آنکه در ایام محرم هیئت‌های عزاداری در کنار این چشمه به عزاداری می‌پردازند و معتقدند که عزاداری در کنار این چشمه اجر و ثواب بیشتری دارد.^۱

چشمه دیگری نیز در جونقان چهارمحال و بختیاری وجود دارد به نام چشمه صالح که در جنوب این منطقه در کنار کوه شیخ واقع شده است. هرگاه مردم حاجت و نذری داشته باشند به آنجا می‌روند و آتش نذری می‌پزند و قربانی می‌کنند و چنین می‌خوانند:

الا ای چشمه پر مهر و محبت	به تو دارم امید از راه رحمت
مرادم را نما حاصل به زودی	کمک بنما خداوندا ز حکمت
به حق چشمه و آب زلالت	به حق شیخ صالح با کمال
به من آسان نما این کار مشکل	به حق حضرت پروردگارت

در نزدیکی اردبیل در قله کوهی به نام چوپان پیر، چشمه خنک و گواریبی است که در قسمت جنوبی چشمه، مجسمه سنگی یک چوپان و چندین گوسفند و بز وجود دارد که این افسانه در مورد آن رایج است: اهالی معتقدند در زمان‌های خیلی قدیم چوپانی به همراه گله‌اش در آن کوه دچار تشنگی شدید شدند، چوپان مستأصل به درگاه خداوند نذر می‌کند که چنانچه از

۱. بی‌نام، چهارمحال و بختیاری، امیرآباد، ۴۷/۱۲/۹.

تشنگی نجات یابد، هفت گوسفند در راه خدا قربانی کند، در این هنگام چشمه آبی نمایان می‌شود که هم چوپان و هم گوسفندان او از آب آن سیراب می‌شوند، اما چوپان به جای ادای نذر، با ناسپاسی نذر خود را با کشتن شپشی ادا می‌کند و گرفتار غضب الهی می‌شود و خود و گله‌اش تبدیل به سنگ می‌شوند.^۱

در زاویه گرگر مرنده، در اطراف زاویه، کوه‌های زیادی است، در یکی از این کوه‌ها چشمه‌ای به نام علی چشمه‌سی /ali češmaci/ (چشمه علی) وجود دارد. اهالی معتقدند در زمانی که سادات و اولاد آنها مورد آزار و اذیت خلفا قرار می‌گرفتند، یکی از آنها در آن محل پنهان شده و به هنگام تشنگی برای یافتن آب، دست خود را بر زمین زده و آب زمین جوشیده است.^۲

در دهستان بارمعدن نیشابور، چشمه‌ای است به نام گرماب. در فاصله ۵۰۰ متری آن امامزاده‌ای قرار دارد که به شاهزاده حسین اصغر مشهور است و به باور اهالی از اولاد ائمه اطهار است، همچنین گور پیری به نام «بابا» در جوار چشمه قرار دارد. این چشمه از دید اهالی چند خاصیت دارد: ۱- اگر کسی را سگ‌ها گاز بگیرد و یا فردی دیوانه شود، او را به این چشمه می‌آورند و مقداری از آب چشمه را به او می‌دهند و او را در آب چشمه غسل می‌دهند. سپس آن شخص مزار بابا و امامزاده را زیارت می‌کند و دیوانگی یا هاری او بر طرف می‌شود. قبل از رواج واکسن هاری، کسانی را که هاری می‌گرفتند، از نقاط دور و نزدیک به این چشمه می‌آوردند و بیشتر آنها شفا پیدا می‌کردند. از این جهت مثلی نیز راج شده است که می‌گوید:

/har ki divone mera be bâbâ mera/

هر کی دیونه مره به بابا مره

/bâbâ key divone ra va be kuji bera/

بابا کی دیونه ره وه به کوچی بره

- معنی: هر کس که دیوانه می‌شود به بابا می‌رود، بابا که دیوانه شود به کجا برود.

۲- سالی که آفت ملخ به کشت و زرع مردم هجوم می‌آورد، کسی را می‌فرستند ظرفی از آب همان چشمه گرماب پر می‌کند و به زراعتی که ملخ هجوم کرده است، می‌آورد و سارها/پرنده

۱. احدی، اختیار، اردبیل، ۴۹/۱۱/۱.

۲. قوامی‌گرگری، سیدابوالقاسم، آذربایجان شرقی، مرنده، ۴۸/۵/۳.

سار) به اطراف آن مزرعه می‌آیند و با ملخ‌ها مبارزه می‌کنند و آنها را از بین می‌برند، آب این چشمه به آب سار نیز مشهور است.^۱

در قریه آتشگاه اردبیل نزدیک آب معدنی سرعین، چشمه‌ای پرآب و گرم جاری است که از زیر مسجدی با فشار بیرون می‌زند، اهالی بر این باورند که آب این چشمه در گذشته سفید و شیر مانند بوده و فرد ناپاکی در آن شنا کرده و به آب تبدیل شده است.^۲

در روستای ساغران قزوین، چشمه‌ای است که آب آن به آب زمزم معروف است، مردم این قریه معتقدند که آب این چشمه برای از بین بردن ملخ‌ها خیلی مفید و مؤثر است و کشاورزان این محل برای مبارزه با ملخ از این آب همراه با دعایی مخصوص استفاده می‌کنند.

همچنین در صمغ‌آباد قزوین نیز چشمه‌ای وجود دارد که به شیرچشمه معروف است، مادرانی که بچه‌هایشان را شیر می‌دهند، سر این چشمه می‌روند و مقداری از آب آن را می‌خورند و معتقدند با این کار شیر آنها زیاد می‌شود.^۳

در اقلید فارس، تفرجگاهی زیبا به نام چشمه رسول‌الله وجود دارد که در جوار کوه بزرگی است. روی کوه نزدیک به قله آن، صخره بزرگی واقع شده که تمام آن سوراخ و به صورت هاون‌هایی تراشیده شده است که به سنگ دلدل معروف است. مردم هر ساله به آنجا می‌روند و در آن هاون‌ها چیزی می‌کوبند. دختران دم‌بخت به کوبیدن در هاون می‌پردازند و چنین می‌خوانند:

ای سنگ دلدل، ای غنچه گل
امسال اُدم بی‌شوهر، سال دیگر بیام با شوهر.

زنانی هم که بچه‌دار نمی‌شوند به آنجا می‌روند و ضمن انجام همان عمل چنین می‌خوانند:

ای سنگ دلدل، ای غنچه گل

۱. بدیمی، هیبت... خراسان، نیشابور، بی‌تا.

۲. فاطمی، فرامرز، اردبیل، آتشگاه، ۵۱/۲/۲۸.

۳. هاشمی، سیدحسین، قزوین، بوین زهرا، ۴۷/۱۰/۱۵.

امسال اُمدَم کهره چغل، سال دیگر بیام بچه بغل

(کهره چغل /kahre/ čaqa/ به زن‌هایی می‌گویند که بچه‌دار نمی‌شوند).^۱

در برخی مناطق کرمان، چشمه‌های آب معدنی سرد و گرم وجود دارد که برای آنها خاصیت‌هایی ذکر کرده‌اند و اعتقاداتی در بین مردم وجود دارد. حوض بی‌بی از معروفترین چشمه‌های کرمان است. این چشمه مورد احترام مسلمانان و زردشتی‌هاست. به پای این چشمه قربانی می‌کنند و معتقدند آب این چشمه برای معالجه برخی بیماری‌ها نافع است. در روز ۱۲ فروردین هر سال اهالی، حوض چشمه را خالی می‌کنند تا دوباره پر شود. در نزدیکی چشمه میدانی است که پهلوانان و کشتی‌گیران در این روز زورآزمایی می‌کنند و به کشتی محلی می‌پردازند. در مورد پدید آمدن این حوض و چشمه، افسانه‌ای به این شرح رایج است:

می‌گویند یکی از دختران یزدگرد ساسانی، در زمان حمله اعراب به ایران، به این محل فرار کرد و در غار کوهی که ۳۰۰ متر بالاتر از همین حوض است، سکنی گزید و از گیاه آنجا تغذیه کرد و از آب شور آن نوشید. همچنین گفته‌اند او بز سفیدی داشت که شیرش را می‌دوشید و می‌خورد. دشمنان بی‌بی او را تعقیب کردند، بی‌بی به نزدیک کوه که رسید گفت: یا کوه مرا دریاب. در صورتی که بایستی می‌گفت: یا هو مرا دریاب. کوه هم دهان باز کرد و بی‌بی را در خود جای داد. بی‌بی هم دشمنان خود را نفرین کرد و آنها به سنگ تبدیل شدند و هم‌اکنون کسانی که به زیارت بی‌بی می‌روند در موقع بر گشتن از کوه چند سنگ نیز به طرف تل‌هایی که دشمنان بی‌بی زیر آن مدفون هستند، می‌اندازند و نفرین به دشمنان بی‌بی می‌کنند.^۲

در زفره /zefre/ کوهپایه اصفهان، چهار چشمه آب گرم وجود دارد که در فصل بهار و تابستان گروه بی‌شماری از راه دور و نزدیک برای معالجه امراض پوستی به این محل می‌آیند و در آن استحمام می‌کنند. سه چشمه آن از زمان قدیم وجود داشته است و ظاهراً در عهد صفویه بر روی این سه چشمه که برای هر کدام حوضی تعبیه کرده‌اند، ساختمانی بنا نموده و برای آنها راهرو(دالان) قرار داده و ساختمان روی سه حوض را به یکدیگر متصل کرده‌اند. این سه حوض

۱. تدین، محمود، فارس، اقلید، ۴۶/۹/۲۱.

۲. سروش کابلی، بهرام، کرمان، ۵۰/۲/۲۰.

را، حوض مراد، حوض کچلی و چهارحوض می‌نامند. ساختمان روی حوض مراد هنوز باقی است و یکی از آثار عهد صفوی به شمار می‌رود، اما ساختمان دو حوض دیگر و راهروی متصله مخروبه است. بعدها به فاصله چند قدم دورتر از این سه حوض، چشمه دیگری کشف و حوض دیگری کنده شد و دیواری با سنگ و گل دور آن کشیدند. آب این یکی نسبت به سه حوض دیگر گرمتر و رنگ آن طبیعی و به نام حوض امام رضا مشهور است. شخصی به نام طوغان ترک در محوطه آب گرم مدفون است و آرامگاه و ساختمانی روی گور او بنا شده است.^۱

در ابتدای شهر خوانسار چشمه گوارایی به نام چشمه آخوند وجود دارد، بر سر این چشمه مقبره‌ای متعلق به سیدی بزرگوار وجود دارد، داستانی در مورد این چشمه در بین اهالی رایج است: اهالی معتقدند در زمان‌های قدیم فردی نوکرش را برای خرید روغن چراغ به بازار می‌فرستد، در هنگام بازگشت نزدیک این چشمه نوکر به زمین می‌خورد و روغن چراغ بر زمین می‌ریزد. نوکر ناراحت می‌شود و گریه می‌کند، ناگهان یک روحانی او را می‌بیند و علت گریه او را جویا می‌شود، سپس جای روغن را از آب چشمه پر می‌کند و به نوکر می‌دهد که در واقع آب چشمه نبود، بلکه روغن چراغ بود. پس از این معجزه، مردم این چشمه را چشمه آخوند نامیدند.^۲

در پیربرکران فلاورجان اصفهان در کوهی به نام موسی، غاری وجود دارد که در این غار چشمه‌ای می‌جوشد که مورد احترام مسلمانان و اهل یهود است. مسلمانان غار را گیلی میلی /gili mili/ و یهودیان کوکولو /kukulu/ می‌نامند. اهالی، افسانه‌ای را نیز به این چشمه نسبت داده‌اند، به این شرح:

یکی از گاوچرانان پیربرکران هنگامی که گاوهایش را برای چرا به دامنه کوه می‌برد، به مدت سه ماه، یک گاو از دامنه کوه وارد گله او می‌شد. در پایان سه ماه، چوپان برای گرفتن مزد خود به دنبال گاو رفت، در راه پیرزنی را دید و ماجرا را به او گفت، پیرزن به جای مزد، قدری پوست پیاز در دامن او ریخت، گاوچران ناراحت شد و چند قدم که دور شد دامنش را خالی کرد و بازگشت و ماجرا را برای زنش تعریف کرد. ناگهان زن یک اشرفی در گوشه‌ای از پیراهن او پیدا

۱. رجایی زفره‌بی، محمدحسن، اصفهان، کوهپایه، ۴۷/۷/۲۰.

۲. شوشتری، مصطفی، اصفهان، خوانسار، ۴۷/۱۲/۲۵.

کرد، با دیدن اشرفی، چوپان و زنش نادم و ناراحت برای پیدا کردن بقیه اشرفی‌ها و یافتن پیرزن و گاو به دامنه کوه رفتند تا به غاری رسیدند و با مجسمه سنگی گاو و چشمه‌ای که از درون غار می‌جوشید، روبه‌رو شدند.^۱

در فین کاشان، چشمه‌ای وجود دارد که به عقیده اهالی نظر کرده است و به چشمه سلیمانیه شهرت دارد. آب این چشمه در تابستان و زمستان به یک اندازه است و اهالی برای رفع مشکلات و برآوردن حاجات خود در کنار این چشمه می‌روند و آس می‌پزند یا نماز حاجت می‌خوانند. درباره پیدایش این چشمه داستانی نیز بین افواه جاری است به این مضمون: یک سال بر اثر نباریدن باران، خشکسالی در منطقه بروز کرد و مردم در تنگنا و فشار قرار گرفتند. تا اینکه شبی یکی از شاهان صفوی به نام شاه سلیمان صفوی که به طور اتفاقی در کاشان بود، در خواب امیرالمؤمنین علی(ع) را دید که با عصا محلی را به او نشان می‌دهد که آب فراوانی دارد. صبح روز بعد به دستور شاه سلیمان، آن محل را حفر می‌کنند که ناگهان آب فراوانی از دل زمین می‌جوشد و چشمه‌ای جاری می‌شود. از این رو آن چشمه را سلیمانیه نامیدند. این بیت شعر نیز در همین زمینه سروده شده است:

یک نظر حیدر صفدر به سلیمان شاه کرد آب سرچشمه فین را با عصا پیدا کرد

اهالی معتقدند این آب برای درمان بیماری‌های پوستی نافذ است.^۲

در شرق گلپایگان، چشمه‌ای وجود دارد که اهالی داستانی را درباره آن روایت می‌کنند. زمین‌های روستایی به نام خرقاب از آب این چشمه مشروب می‌شدند، یک روز یک نفر از اهالی خرقاب بر سر چشمه می‌رود و غریبه‌ای را می‌بیند که کوزه‌اش را از آب چشمه پر کرده است. به این کار غریبه اعتراض می‌کند و غریبه نیز بر استفاده از آب اصرار می‌ورزد تا اینکه کوزه را از دست غریبه می‌گیرد و آب آن را درون چشمه خالی می‌کند و کوزه را می‌شکند. در این هنگام

۱. بکرانی، جعفرقلی، اصفهان، فلاورجان، ۵۳/۱۰/۱۱.

۲. جویباران فینی، علی، اصفهان، کاشان، ۵۹/۱/۴.

غریبه دست به دعا برمی‌دارد و از خدا می‌خواهد تا روستا را با تمام اهل آن در آب غرق کند. سپس شخص خرقابی به روستایش بازمی‌گردد و روستا را غرق آب می‌بیند. متوجه اشتباه خود می‌شود و به سراغ مرد غریبه می‌رود تا رضایت او را جلب کند، اما غریبه را نمی‌یابد، در راه پیرمردی را می‌بیند و ماجرا را برای او بازگو می‌کند. پیرمرد می‌گوید: آن شخص حضرت الیاس برادر حضرت خضر بوده است. حضرت الیاس غریقان را نجات می‌دهد و حضرت خضر کسانی را که در بیابان و خشکی دچار مشکل شوند. روستای خرقاب گرفتار نفرین حضرت الیاس شده و برای نجات روستا به همان محل شکستن کوزه برو و حضرت الیاس را به حق برادرش قسم بده تا دوباره دعا کند و روستای تو از آب بیرون بیاید. و مرد چنین کرد و روستا از زیر آب بیرون می‌آید و از آن پس نیز اسم این روستا را غرق آب گذاشته‌اند که به مرور ایام به خرقاب تبدیل شد.^۱

در دهکده ییلاقی ماسراش /mâserâš/ رامسر چشمه‌ای وجود دارد که از داخل تنه درختی به بیرون می‌جوشد. این چشمه از عجایب این منطقه بوده و توجه بسیاری از مسافران را به خود جلب کرده است. علاوه بر این، آب‌های معدنی سادات محله و رامسر که از دل زمین می‌جوشد نیز در نوع خود منحصر به فرد است و تقریباً در تمام ایران شناخته شده‌اند.^۲ چشمه‌های آب معدنی و شفابخش بسیار دیگری در سراسر ایران وجود دارد که در اینجا فقط به آوردن نام و محل مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

چشمه آب اسک در نزدیکی دماوند؛ چشمه آب‌گیران در اردل چهارمحال و بختیاری؛ چشمه علی بولاغی در زنجان؛ شیخ چشمه سر در شه‌میرزاد سمنان؛ چشمه قرخ قز /qerx/ qez (چهل دختر) در درگز خراسان؛ چشمه اوبا /owbâ/ در بوشهر؛ چشمه قمرعلی در دستجرده گلپایگان؛ چشمه بلبل در نطنز کاشان، چشمه آقا پیر بادام در الزک کاشان؛ چشمه علی در دامغان، چشمه علی رشم در سمنان؛ چشمه کل ترش در خراسان؛ چشمه ماهیان، چشمه فرشته و چشمه هف پسان در همدان؛ چشمه علی پنجه سی در آذربایجان شرقی؛ چشمه علی در قزوین و غیره.

۱. احمدی، سیفا...، اصفهان، گلپایگان، ۵۷/۳/۲۹.

۲. مشاهدات نگارنده.

در اغلب موارد، در مورد چشمه‌های مورد بررسی و چشمه‌هایی که با نام حضرت علی(ع) در کنار قدمگاه‌ها یا به صورت مستقل وجود دارند، باورهایی وجود دارد که تا حدودی شبیه هم هستند. از جمله اینکه برخی از این چشمه‌ها ماهی دارند که نباید آن را گرفت و در برخی موارد هم ماهی‌های آن شفابخش هستند. جالب است که هر جا چشمه‌ای «چشمه علی» خوانده می‌شود، از نظر موقعیت، کیفیت و کمیت ویژگی‌هایی دارد که با سایر چشمه‌ها قابل مقایسه نیست. ولی در مجموع، زیباترین، گواراترین، سبک‌ترین و زلال‌ترین چشمه‌ها، چشمه‌هایی با نام و یاد علی(ع) است. این چشمه‌ها را مردم نظرکرده حضرت علی (ع) می‌دانند و شفابخشی و درمان با آب این چشمه‌ها نیز عمده‌ترین وجه مشترک اغلب این چشمه‌هاست. بیشتر چشمه‌ها به طور کلی یک نشان طبیعی هستند که به باور مردم آثاری از وجود ائمه به‌ویژه حضرت علی(ع) به صورت جای پا(قدمگاه) و پنجه آن حضرت در آن باقی است یا در سنگ، نشانی از سم دلدل(اسب حضرت) یا شمشیر ایشان حک شده است که خود به معنی توجه حضرت علی(ع) به این مکان‌هاست. در مواردی هم نظرکرده هستند، یعنی نشانه‌ای منسوب به آن حضرت در آن وجود ندارد، بلکه به انحای دیگری مورد توجه و نظر آن حضرت بوده است.

فصل چهارم:

آیین‌های باران‌خواهی و بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی)

شاید بتوان گفت که یکی از وجوه مشترک اکثر آیین‌های بشری، توجه انسان و نگاهش به آسمان و پدیده‌هایی است که در آن جلوه‌گرند. پدیده‌هایی چون خورشید که به او زندگی بخشیده، ماه تابان با سیمایی افزاینده و کاهنده در گردش یک ماهه‌اش، ستارگان که راهنما و روشنی‌بخش شب‌های بی‌مهتاب بوده‌اند، باد، ابر و آذرخش که بر او و بر کشتزارها و چمنزارهایش باران، برف و تگرگ بارانیده است. این پدیده‌ها و چرخش آنها چندان با زندگی انسان در هم تنیده که نابسامانی و کم و کاستی در کار هر یک از این پدیده‌ها برایش دهشتبار بوده است. برای هر یک از آنان نیروی پنداشته، در جلوه‌ای ایزدی و فرشته‌ای، تا بتواند بر پایه‌ی ویژگی‌های انسانی خویش، خشم و نفرت، رحم و شفقت را در هر یک از این پدیده‌ها جلوه‌گر سازد.

عجز انسان از درک و دریافت قوانین طبیعی حاکم بر این پدیده‌ها از یک سو و ناتوانی او در گرداندن شرایط پیرامون به سود خویش به کمک وسایل و ابزار از سویی دیگر یکی از علل پیدایی آیین‌های گوناگون، برای هر یک از این جلوه‌های آسمانی بوده است. هر چه انسان قادر شده بر پیرامون خود چیره گردد و برای رویارویی با عوامل محیطی، ساخت و ساز و نوآوری فناورانه داشته باشد، این آیین‌ها بیشتر رنگ باخته‌اند، به گونه‌ای که امروزه تنها در میان قبایل، ایلات و روستائیان مناطق پیرامونی و حاشیه‌ای دورافتاده، اثری پریده رنگ از این آیین‌ها بر جای مانده است. اما آثار روحی و روانی آنها را هنوز در بسیاری از شهرها به‌ویژه شهرهای پیرامونی کشور نیز می‌توان دید. هر چه این پدیده‌ها نقش و اثر دایمی و هر روزه در زندگی انسان

داشته‌اند، جایگاه نیروی مفروض بالاتر بوده، یعنی قدرت آنها به حد و اندازه ایزدان رسیده است، مانند ایزد خورشید و ایزد ماه. انسان برای پدیده‌هایی که حضوری همیشگی نداشته‌اند، قدرتی در حد فرشتگان فرض کرده است، مانند فرشته باران و باد. آیین‌های پدید آمده، در واقع برای درخواست و تمنا از این نیروهای ماوراءالطبیعه است تا بر سر رحم آمده و موهبت خویش را از زمینیان دریغ نکنند.

پدیده‌های آسمانی که اقلیم زاده آنهاست، در گستره‌های جغرافیایی زمین، دارای جلوه‌ها و آثار گوناگونی هستند. هر اقلیم خود دارای پدیده‌های آب و هوایی گوناگونی است و زیست بوم‌های متفاوتی آفریده شده‌اند. طبیعی است که هر نقصانی در پدیده‌های آب و هوایی، اثری بزرگ بر زیست‌بوم و زندگی انسان‌ها بر جای خواهد گذاشت.

آیین‌های باران‌خواهی

در بحث راجع به آب و پدیده‌های مرتبط با آن، باران یکی از مهمترین آنهاست. در تاریخ ایران، رسم استسقاء و طلب باران از قدیم یاد شده و اصولاً گویا هر شهری، به‌ویژه در مناطق کویری و خشک، محلی به نام «مصلی» داشته که در آنجا نماز باران خوانده می‌شده است. در روایات مذهبی ما، گفتگو از مراسمی هست که در زمان حضرت امام رضا(ع) در مرو برای آمدن باران انجام شده و به هدایت امام رضا (ع) مردم روز دوشنبه در مصلاهی شهر گردآمدند و حضرت دعای باران خوانده و نوشته‌اند که بلافاصله بعد از دعا، هوا منقلب شد و ابری آمد و صدای رعد و برق برخاست، مردم خواستند بازگردند، حضرت فرمود که این ابر برای شما نیست، بلکه برای فلان شهر است، این ابر از آسمان مرو گذشت و ناپدید گشت، پشت سر آن ابر دیگری و ده ابر دیگر آمد و رفت تا بالاخره آخرین ابر برای مردم آن شهر بارید.^۱

به طور کلی خاستگاه آیینی که همواره باران را طلب می‌کند، سرزمین‌ها و زیست بوم‌هایی با باران اندک است. در این مناطق شیوه‌های کشت و کار، یکسره «هوابین» است، یعنی وابسته به

۱. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، *خاتون هفت قلعه*، چاپ سوم، تهران: روزبهان، ۱۳۶۳، صص ۳۴۶-۳۴۷.

بارش، به‌ویژه بارش‌های بهاری است. همین شرایط آب و هوایی، گاهنامه اقلیمی ویژه‌ای را در این سرزمین‌ها پدیدار کرده است مانند گاهنامه شیشه‌ها.^۱ آیین باران‌خواهی نیز بخشی از فرهنگ این سرزمین‌هاست. برای دستیابی به آنچه که بتواند محتوای این آیین‌ها را آشکار سازد، با ارائه نمونه‌هایی چند از این آیین‌ها تلاش کرده‌ایم ساختار اولیه آن را بیابیم و بدانیم که چه سازه‌ها و عوامل عمده‌ای در این ساختار شرکت داشته‌اند و هر نماد به جا مانده در این آیین از چه باور دینی و ماوراءالطبیعی ریشه گرفته است.

نمونه‌هایی از آیین باران‌خواهی در فرهنگ مردم ایران

آداب و رسوم باران‌خواهی در بیشتر مناطق ایران به‌ویژه در مناطق کم باران و خشک و کویری اجرا می‌شود. بیشتر گزارش‌هایی که در این زمینه موجود است، مربوط به این مناطق، به‌ویژه بخش‌هایی از خراسان، اصفهان، فارس و خوزستان می‌باشد. در این بخش از هر استان یک یا دو نمونه از آیین‌های باران‌خواهی آورده می‌شود و سپس به تحلیل روایت‌های مختلف می‌پردازیم. در اسفرجان اصفهان، در سال‌های کم باران، مردم دست به دعا و نذر و نیاز برمی‌دارند. مثلاً همه اهالی در میدانی جمع می‌شوند و کاجی /kâči/ می‌پزند. مواد اولیه کاجی آرد گندم، روغن، آب و ادویه است. پس از پختن کاجی، سینی بزرگی را که در آن آینه و مقداری شیرینی و خرما قرار دارد، بر سر دیگ می‌گذارند و مردم به دعا و نماز مشغول می‌شوند و دو رکعت نماز حاجت می‌خوانند. بعد از خواندن دعا و نماز، شیرینی را تقسیم می‌کنند و سپس به خوردن کاجی می‌پردازند، این کاجی به کاجی پنج تن معروف است.

در هنگام خشکسالی و کم آبی مردم دهات نطنز برای آمدن باران این کارها را انجام می‌دهند: ۱- چند نفر به اصطلاح سر خیر /sar xayr/ می‌شوند و با تهیه مواد مورد نیاز برای پخش آتش در صحن مسجد یا امامزاده محل، آتش رشته می‌پزند و به نیت آمدن باران نذر می‌کنند. در این مراسم

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک، سلحشور، موسی الرضا، «بررسی نوسانات زمانی با بارندگی فصل بهار در استان خراسان با تأکید بر تقویم‌های نجری آب و هوایی سنتی، نمونه ایام شیشه»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم، تهران: ۱۳۷۵.

عده زیادی شرکت می‌کنند، زن‌ها رشته می‌برند، سبزی خرد می‌کنند، حبوبات را پاک می‌کنند. مردها چوب و هیزم فراهم می‌کنند، اجاق را آماده می‌کنند. پس از پختن آش، آن را بین اهالی تقسیم می‌کنند و منتظر بارش باران می‌مانند. ۲- مراسم روضه‌خوانی با هزینه عمومی در مساجد اجرا می‌کنند و ضمن دعا و ثنا، ائمه اطهار(ع) را واسطه برای آمدن باران در پیشگاه خداوند قرار می‌دهند.^۱

در بیرجند در مواقع خشکسالی مراسمی دارند که به «تمنای باران» معروف است. تمنای باران شامل انجام مراسم گوناگونی است: ۱- ابتدا تعدادی از اهالی به در خانه‌ها می‌روند آرد و گندم جمع‌آوری می‌کنند، سپس آش بلغور می‌پزند و بین مردم تقسیم می‌کنند و بر این اعتقادند که طی چند روز آینده باران خواهد آمد. ۲- گوسفندی را در جلوی امامزاده قربانی و گوشتش را بین مردم تقسیم می‌کنند. ۳- از خانه هفت نفر که اسم یکی از اعضای خانواده آنها فاطمه باشد، آرد جمع می‌کنند و از آرد جمع‌شده در تنوری رو به قبله نان می‌پزند، نان‌ها را بین افراد تقسیم می‌کنند و معتقدند که باران می‌آید. در بیرجند علاوه بر این، مردم به صورت دسته جمعی به بیرون شهر می‌روند و دعای طلب باران می‌خوانند. مردم معتقدند اگر مدت زیادی باران نیاید، بدین دلیل است که گناه کبیره‌ای صورت گرفته و برای آنکه خدا به آنها رحم کند و باران رحمت خود را نازل فرماید، اعمال ذکرشده را انجام می‌دهند.^۲

اگر در طول زمستان باران کم بیاید، کودکان مترسکی درست می‌کنند و بر در خانه‌ها می‌روند و اشعار زیر را می‌خوانند:

/atâlu mâtalul/

اتالو ماتلو

/taluye mâ tešne šode/

تالوی ما تشنه شده

/âbe hayâtaš mâye/

آب حیاتش مایه (برای ادامه حیات به آب نیاز دارد)

/čam čame širaš mâye/

چم چم شیرش مایه

۱. هاشمی، ابوتراب، اصفهان، نطنز، ۵۰/۶/۳.

۲. صفایی، نازیلا، خراسان، بیرجند، ۸۰/۱۱/۲۸.

(اشاره به شیرگوسفندان که در فصل بهار نیاز روستائیان است)

ای خدا بارش کو؟

گندم به زیر خاکه از تشنگی هلاکه

پس از جمع کردن مقداری حبوبات از منازل مردم، آش غلور/qolur/ می‌پزند و اعتقاد دارند که بدین ترتیب باران خواهد بارید.

این اشعار در برخی دهات بیرجند به نحو دیگری خوانده می‌شود:

اتلوی ما تشنه شده	اتلو ماتلو
چمچه شیرش مایه	آب قلیش مایه
ور چوی چوپونو کو	ای خدا بارو ^۱ کو
از تشنگی هلاکه	گندم به زیر خاکه
بحق شاه مردون	یارب بده تو بارو
آن سر کوه لاله زار	این سر کوه لاله زار
رمة او صد هزار	خیمه زده میر هزار
از آرد جو ور بستند	بلوچ‌ها سرمستند
هر چه داری زود بیار. ^۲	سنگ پنج مه ته جوال ^۳

در فردوس مشهد اگر مدتی باران نیاید هنگام عصر بچه‌های محل چوب بلندی تهیه و آن را به شکل آدمک (مترسک) درست می‌کنند و کت پاره و کهنه‌ای را تن آن می‌کنند و به اصطلاح چوب را می‌پوشانند. سپس کلاه نمدی بر سر چوب می‌بندند، به طوری که به شکل مترسک سر جالیز (زمینی که در آن خربزه و هندوانه می‌کارند) درآید و این مترسک را چول

۱. /bâru/ (باران).

۲. سنگ پنج من ته جوال.

۳. مقدم، عباسعلی، خراسان، بیرجند، فروردین ۱۳۶۶.

قزک /čule qazak/ می‌گویند. چول یعنی چوب و قزک یعنی لباسی که بر تن چوب می‌کنند. آن‌گاه بچه‌ها که تعداد آنها از ۲۰ تا ۱۰۰ نفر است، در کوچه‌ها راه می‌افتند و با هم چنین می‌خوانند:

/čule qazak bârun kon/	چول قزک بارون کن
/bârune bi pâyun kon/	بارون بی پایون کن
/âš be širešam xube/	آش به شیرشم خوبه
/âbe qadirešam xube/	آب قدیرشم خوبه

معنی: برای مترسک کاری کن باران بیاید، باران بسیار بیاید، آش به شیرشم خوبه، آب قدیرشم خوبه.

هنگامی که بر در خانه‌ای می‌رسند همگی با هم می‌گویند: آی زو بشه، آی زو بشه، زو بشه بیاره /ây zu beša, ây zu beša, zu beša beyâre/ یعنی آی زود باشید، زود باشید بیاورید. صاحبخانه از خانه بیرون می‌آید و مقداری آب به سر مترسک (چول قزک) می‌ریزد و آن‌گاه به اندازه استطاعت خود، مقداری گندم یا روغن در ظرف بچه‌ها می‌ریزد و گاهی اوقات اشخاص پول می‌دهند. پس از آنکه بچه‌ها به در خانه بیشتر اهالی رفتند، از لوازم به‌دست‌آمده، حلیم درست می‌کنند و بقیه مردم نیز به آنها کمک می‌کنند، سپس حلیم پخته‌شده را بین افراد تقسیم می‌کنند و معتقدند بعد از انجام این کار باران خواهد آمد.^۱

در گذشته به هنگام کم بارانی، جوانان فریمان مترسکی می‌ساختند و در کوچه‌ها و خیابان‌ها به راه می‌افتادند و شعر می‌خواندند. صاحبخانه‌ها نیز معمولاً روی پشت‌بام می‌رفتند و با یک سطل آب از میهمانان پذیرایی می‌کردند و آب را روی جوانان می‌ریختند. سپس صاحبخانه می‌آمد و هدایایی مانند: قند، گندم و یا شیرینی به آنان می‌داد که در پایان مراسم، هدایا تقسیم

۱. خسروی، فرح، خراسان، فردوس، ۴۶/۱۱/۲۲.

می‌شد و گندم‌ها برای آتش بلغور مصرف می‌گردید. در حال حاضر دو کار انجام می‌دهند:

۱- با پولی که از کشاورزان جمع‌آوری کرده‌اند، در مسجد جامع شهر آتش بلغور می‌یزند و در همان جا از مردم پذیرایی می‌کنند که معمولاً با دعا و صلوات همراه است.

۲- بخش دیگر مراسم خیس کردن یک «سید» است. به این ترتیب که در مسجد جمعه که مسجد قدیم شهر است، سیدی را رو به قبله می‌نشانند و با سطل بر روی او آب می‌ریزند و از وی می‌خواهند که برای آمدن باران دعا کند، سپس پولی را که از مردم جمع‌آوری کرده‌اند به او می‌دهند.^۱

مردم سرخسی عقیده دارند که روزهای ششم، بیست و ششم، سی و ششم، چهل و ششم، پنجاه و ششم، و شصت و ششم هر سال حتماً باران می‌آید. این ایام در نزد آنها به ایام «شیشه» معروف است. شیشه در اینجا یعنی ششه /šeše/ مثل دهه، سده یا هزاره. در هر شیشه‌ای که ابری نباشد یا ابر باشد و لی از باران خبری نباشد، شب آن شیشه، بچه‌های دهقانان یک چول قزک درست می‌کنند و کت کهنه‌ای را به تن او می‌کنند. بزرگتر بچه‌ها چول قزک را به دستش می‌گیرد و با بقیه بچه‌ها به در خانه‌ها می‌رود، همه با هم رو به چول قزک می‌کنند اشعار زیر را می‌خوانند در حالی که بزرگتر بچه‌ها چول قزک را بالا و پایین می‌کند:

بارون بی‌پایون کن	چول قزک بارون کن
از حرمت امامون	یل لا ^۲ بده تو بارون
از تشنگی هلاکه	گندم به زیر خاکه
بارون بی‌پایون کن	چوله قزک بارون کن
به حرمت امامون	یل لا بده تو بارون
از دست بچه‌ها	کفتر به توی چاهه
چوپون پنیر مایه	بزغاله شیر مایه

۱. بی‌نام، خراسان، فریمان، بی‌تا.

۲. یالله، در اینجا به معنی زودباش.

سگش خمیر مایه چول قزک بارون کن بارون بی‌پایون کن
 صاحب‌خانه، نقل و آجیل به بزرگ بچه‌ها می‌دهد و او بین بچه‌ها تقسیم می‌کند. گاه از بالای بام خانه‌ها بر سر بچه‌ها آب می‌ریزند و بچه‌ها فرار می‌کنند. مردم معتقدند دعای بچه‌ها زودتر مستجاب می‌شود، چون آنها پاک و بی‌گناه هستند و خداوند به این وسیله از تقصیرات بندگانش می‌گذرد و باران رحمتش را نازل می‌فرماید.^۱
 در تربت حیدریه برای باران خواهی این اشعار را می‌خوانند:

اتالو متالو	گل‌های سرخ لاله
در زیر خاک می‌ناله	آنها که دیمه کارند
بی‌آبه جو ندارند	گندم که سینه چاکه
از تشنگی هلاکه	الله بده تو بارو
از حرمت مزارو	چُنو پنیر میه
سگش خمیر میه	بزغاله شیر میه
الله بده تو بارو	از حرمت مزارو ^۲

در ماهشهر، موقعی که باران نیاید، مردم دست دعا به سوی خدا برمی‌دارند و آداب مختلفی برای آمدن باران انجام می‌دهند. یکی از این آداب رسم دادا شریفکی /dâdâ šarifaki/ (مادر پیر شریف و بزرگ) است. شب هنگام، عده‌ای جوان دور هم جمع می‌شوند و زنبیلی بزرگ تهیه می‌کنند و در آن یک جلد کلام‌الله مجید، آینه‌ای کوچک، یک قیچی و یک قفل بسته‌شده قرار می‌دهند، یکی از آنها چادری به سر می‌کند و همگی به اتفاق هم بر در خانه‌ها می‌روند و کسی که چادر به سر دارد، زنبیل را با خود به داخل حیاط می‌برد و پشت در اتاقی که افراد خانه در آن جمع شده‌اند می‌ایستد و به طوری که کسی متوجه نشود که او کیست، می‌گوید: «دادا

۱. آجری، محمدتقی، خراسان، سرخس، ۱۷/۱۰/۵۱.

۲. یعقوبی، هادی، خراسان، تربت حیدریه، ۱/۱۱/۴۹.

شریفکی»، آنهايي که داخل اتاق هستند، سعی می‌کنند که او را بشناسند و به نیت آمدن باران، آب روی او می‌ریزند ولی او تمام سعی خود را می‌کند تا شناخته نشود، در این موقع بزرگ خانواده، قفل را با کلیدی که در زنبیل است، باز می‌کند و می‌گوید: «خدا مرادتان را بدهد» و قیچی را به نشانه بریدن طلسم باران، باز و بسته می‌کند و قرآن را می‌بوسد و بر سر می‌گذارد و از خداوند طلب باران می‌کند و می‌گوید: «خدایا به این پیرزن بیچاره و گرسنه رحم کن»، سپس در آینه نگاه می‌کند و می‌گوید: «خدایا با باریدن باران، شب تار آنها را چون روز روشن کن». آنگاه مقداری آرد یا خرما در زنبیل می‌گذارد و کسی که در چادر خود را پیچیده، زنبیل را برمی‌دارد و از آن خانه می‌رود، آنها تا نیمه شب به در خانه‌ها می‌روند و صبح مادر یکی از بچه‌ها مقداری از پول‌ها را به فقرا می‌دهد و بقیه پول را روغن می‌خرد و از خرما، آرد و روغن نوعی حلوا تهیه می‌کند که به آن به اصطلاح محلی کلفته /koloftē/ می‌گویند. سپس حلوا را بین مردم تقسیم می‌کنند و معتقدند که بدین ترتیب باران خواهد آمد.^۱

در هندوستان نیز رسم ذکرشده را دارند به اضافه اینکه مردم دور هم جمع می‌شوند و از پول جمع‌آوری شده آرد، برنج، روغن و گوشت تهیه می‌کنند. دسته جمعی به طرف امامزاده محل می‌روند و بعد از صرف ناهار، همراه روحانی محل ختم قرآن و دعای «امن یجیب» را می‌خوانند و با گریه و زاری درخواست باران می‌کنند.^۲

همچنین به روایتی دیگر عده‌ای از زنان به همراه بچه‌هایشان در حالی که آنها را در بغل گرفته‌اند، به طرف امامزاده محل می‌روند و به گریه و زاری می‌پردازند و این عده دو دسته می‌شوند، یک عده قسمت اول و یک عده هم قسمت دوم اشعار زیر را می‌خوانند. دسته اول: «کی نیای بریم قبله دعا؟» /ki eyâ/ (کی میاد)، دسته دوم: «قار، قیر». دسته اول: «بلکی خدا رحمش بیای»، دسته دوم: «قار، قیر». دسته اول: «الله کریم، هفت نفریم، الله کریم ده نفریم». دسته اول: «دا گسنمه» /dâ gosnama/ (مادر گرسنه هستم). دسته دوم: «خدا رایده» (خدا بده). آنقدر این جملات را تکرار می‌کنند و راه می‌روند تا به مقصد که امامزاده یا مسجد است برسند.

۱. اصلاحی، غلامعلی، خوزستان، ماهشهر، ۴۸/۱۰/۳۰.

۲. فاطمی، فاطمه، خوزستان، هندوستان، ۴۷/۹/۹.

بعد یک نفر که از همه مؤمن‌تر است به پشت‌بام مسجد یا امامزاده می‌رود و با صدای بلند می‌گوید: «خدایا چون شاه کربلا، بارونو ول کن تا بیای». بعد از این ساکت می‌شود و مثل کسی که به گوش ایستاده، منتظر می‌ماند، بعد رو به جمعیت می‌کند و به آنها می‌گوید که انشاءالله باران خواهد آمد. سپس همگی با دل پر امید به طرف خانه‌هایشان می‌روند و منتظر باران می‌مانند.^۱

یکی از اعتقادات مردم اندیمشک درباره باران‌خواهی، اجرای مراسم هل هلانکه /hal halânake/ یعنی شکر و سپاسگزاری نسبت به خداوند است. در گذشته وقتی سال کم‌بارانی بود، مردم مراسم هل هلانکه را به جا می‌آوردند، به این ترتیب که عده‌ای از مردان یا جوانان کشاورز دور هم جمع می‌شدند، مثلاً به تعداد ۲۰ نفر یا بیشتر، قرار می‌گذاشتند که در شب، مراسم هل هلانکه را انجام دهند. این عده به سرپرستی یک نفر به نام سردسته به در خانه‌های کشاورزان می‌رفتند و بر در هر خانه‌ای که می‌رسیدند این جملات را چندبار با هم می‌خواندند: «هل هلانکه، از خدا می‌خواهم بارونکه» یعنی خدا را شکر به جا می‌آوریم و از او طلب باران می‌کنیم. آنگاه یکی از اهل خانه کاسه‌ای را پر از آب می‌کرد و کاسه دیگری را پر از آرد و آهسته آهسته به طرف در می‌آمد، همین که می‌رسید به دم در، کاسه آب را بر سر و صورت افراد می‌ریخت و چندبار این جمله را تکرار می‌کرد: «بارون بواره (بارون بیاد). مردم اندیمشک این آب ریختن را به نشانه باریدن باران می‌گرفتند. سپس کسی که کاسه آب را آورده بود، کاسه دیگری را که پر از آرد گندم بود به سردسته بازیگران می‌داد. به همین ترتیب به در خانه‌های دیگر می‌رفتند تا مقدار آرد لازم را جمع‌آوری کنند، سپس سردسته با آن مقدار آرد، خمیری درست می‌کرد و آن را به صورت نان‌های کوچکی درمی‌آورد که به اصطلاح به آن گرده /gerde/ می‌گویند. سپس نان‌ها را در میان افراد تقسیم می‌کردند و معتقد بودند به لطف خداوند طولی نخواهد کشید که باران بیاید.^۲

در دزفول در مواقع خشکسالی علاوه بر دعای باران، رسمی محلی را اجرا می‌کنند که به این

۱. فتواتی، فاضل، خوزستان، هندیجان، ۴۷/۱۶.

۲. علی‌پور، محمد، خوزستان، اندیمشک، ۴۸/۹۷.

ترتیب است: سه نفر (معمولاً سه دختر انتخاب می‌شود) با لباس‌های محلی به در خانه‌های اهالی می‌روند و در می‌زنند. صاحب‌خانه که قبلاً از جریان باخبر است جواب می‌دهد: «کیه؟» سه نفر با هم این اشعار را می‌خوانند:

/umima se xârun/	اومیمه سه خارون
/gardim jose bârun/	گردیم جس بارون
/ham xodâ dahâton/	هم خدا دهاتون
/ham ali dahâton/	هم علی دهاتون
/bača baal barša maxu/	بچه بعل برشه مخو
/sofri nonâşu maxu/	سفری نوناشو مخو
/suvâb yâ juvâb/	ثواب یا جوواب

معنی: آمدیم سه خواهران، می‌گردیم به جستجوی باران، هم خدا به شما بدهد، هم علی به شما بدهد، بچه بره سهمش را می‌خواهد، سفره، نان‌هایش را می‌خواهد، ثواب می‌کنید یا جوابمان می‌دهید.

صاحب‌خانه برای اینکه نیت آنها برآورده شود، به آنها چیزی می‌دهد و آنها را جواب نمی‌کند. مردم دزفول معتقدند که بعد از اجرای این مراسم باران خواهد آمد و دعای آنها مستجاب می‌گردد.^۱

در شوشتر اشعار باران‌خواهی را بدین گونه می‌خوانند:
علی خدا بارونکی (یا خدای علی باران بده)
نون جو ارزونکی (نان جو ارزانی کن)
خدا (بده) همون دولتی (خدایا به ما ثروت خوبی بده)

دولت سنگین و سفره رنگینی (ثروت زیادی)

بالمشکم بیماره

سه من گندم قرض داره

/bandir bârun dare/

بندیر بارون داره

/amânim se berârun/

امانیم سه برارون

/umama jose bârun/

اوممه جس بارون

/yeki mun taše barqa/

یکی مون تش برقه

/do tâmun avr o bârun/

دو تامون اور و بارون

ثواب یا جواب^۱

معنی: امید به باران دارد، ما سه برداریم، در جستجوی باران آمدیم، یکی از ما رعدوبرق است،

دو تا دیگر ابر و باران.

در برخی روستاهای گچساران، رسم قدیمی «یالله بارونی» در هنگام نیامدن باران انجام می‌شود. به این ترتیب که جوان‌های روستا، شب هنگام دور هم جمع می‌شوند و «یالله بارونی» راه می‌اندازند و به در خانه‌های اهالی می‌روند و از پشت در با گفتن «یالله بارونی» صاحب‌خانه را خبر می‌کنند. معمولاً رسم است که ابتدا صاحب‌خانه از پشت در یا از روی پشت‌بام، بر سر آنها آب می‌ریزد و آنها را خیس می‌کند و چون آنها در آرزوی باریدن باران هستند، با ریختن آب، شادی می‌کنند و سر و صدا به راه می‌اندازند و می‌گویند: «اوش رتی، دونش بی یه» /oweš reti duneša biye/ (آبش را ریختی، دانه‌اش را هم بده). منظور از دانه در اینجا آرد و قند است. پس از آن صاحب‌خانه در را باز می‌کند و به فراخور وسعتش مقداری آرد یا قند یا هر دو را به آنها می‌دهد. به همین ترتیب بچه‌های روستا به تمام خانه‌ها سر می‌زنند و همین کار را

۱. طیب شوشتری، عبدالمجید، شوشتر، ۴۹/۱۲/۱۵.

تکرار می‌کنند و آرد و قند جمع می‌کنند. اگر در خانه‌ای را زدند و صاحب‌خانه در را به روی آنها باز نکرد و یا آب بر رویشان ریخت ولی به آنها آرد و قند نداد بچه‌ها با صدای بلند می‌گویند: «خونی که ویرویر، پرش چال سمیر» / *xoni ke virevire pereš çâle semire* / (خانه‌ای که ویران ویران است، پر از سموران است). با این شعر صاحب‌خانه را سرزنش می‌کنند و از آن خانه می‌گذرند، البته این اتفاق به ندرت می‌افتد. به همین ترتیب بچه‌ها در کوچه‌های ده می‌گردند و یالله بارونی می‌کنند و می‌گویند: «خشک گلال او بو» / *xoške gelâl ow bu* / (بیابان خشک را آب برد) و به اصطلاح می‌خواهند دل خدا را به دست بیاورند که ترحم خود را شامل بنده‌اش کند. بعد از شعرخوانی و جمع‌آوری آرد و قند، به آخرین خانه‌ای که رسیدند در همانجا می‌مانند و آرد و قندها را تحویل کدبانوی آن خانه می‌دهند تا خمیر درست کند. در مورد آب ریختن صاحب‌خانه، اهالی معتقدند که چون آنها آب بر روی بچه‌ها می‌ریزند، توقع دارند خداوند هم آب (باران) بر آنها نازل فرماید.^۱

در برخی دهات رفسنجان، به‌ویژه زانوق آباد، در مواقع خشکسالی و وقتی که محصول آنها که بیشتر گندم، پسته و پنبه است، خوب نشود، معتقدند خداوند آنها را غضب کرده است، بنابراین یک روز جمعه اهالی دور هم جمع می‌شوند و قرار می‌گذارند که گاوی بخرند و به دور صحرا بگردانند تا رفع بلا شود. سپس وقتی گاو را حاضر کردند، نوحه‌خوانی را خبر می‌کنند و علم را هم از مسجد می‌آورند، چند تکه پارچه سبز به سر آن می‌بندند و آن علم به علم حضرت عباس معروف است، سپس علم را برمی‌دارند و به همراه گاوی که جلوی همه حرکت می‌دهند به طرف صحرا می‌روند، نوحه‌خوان در بین راه چنین می‌خواند و اهالی هم به سینه خود می‌زنند و جواب می‌دهند: «یارب به حق مصطفی، آن شافع روز جزا، رحمی نما بر حال ما، استغفرالله العظیم». پس از آنکه به دور صحرا و کشتزارها گشتند، برمی‌گردند و گاو را قربانی می‌کنند و آن را بین اهالی تقسیم می‌کنند و یک نفر که مأمور این کار است، سهم هر یک را در یک سینی می‌گذارد، روی آن پارچه‌ای می‌اندازد و به در خانه اهالی می‌رود و گوشت‌ها را به آنها می‌دهد. پس از این

۱. رحمانی، علی، کهگیلویه و بویراحمد، گچساران، ۷۰/۹/۲۷.

کار مردم امید دارند که خداوند باران رحمتش را بر آنها نازل فرماید.^۱

تالو گردانی

در روستاهای زرنند کرمان هنگامی که باران نمی‌بارد، بچه‌ها دو قطعه چوب را به شکل صلیب به هم وصل می‌نمایند، کُتی را به تن آن می‌کنند و آن را به شکل مترسک درمی‌آورند. این مترسک را «تالو» /tâlu/ می‌گویند. سپس ۸ تا ۱۰ نفر از بچه‌ها آن را بر دوش می‌گیرند و به طرف خانه‌های اهالی حرکت می‌کنند. دم در هر خانه که رسیدند این اشعار را یک نفر با صدای بلند می‌خواند:

/tâlu matâlu, gole šafâl/	تالو متالو، گل شفتالو
/tâlu matâlu, gole šaftâlu/	تالو متالو، گل شفتالو
/tâluye mâ hu dare/	تالوی ما هو داره
/dunyâye zire uw dâre/	دنایای زیر او داره
/tâluye mâ amal dare/	تالوی ما عمل داره
/boze siyâh jamal dare/	بز سیاه جمل ^۲ داره

سپس صاحب‌خانه برای افراد، خوراکی، پول یا آرد می‌آورد و به آنها می‌دهد و بچه‌ها این شعر را به عنوان سپاس و قدردانی برایش می‌خوانند:

ای خونه روار روزه /ey xona rovâr ruza/ (این خانه روبه‌روی خورشید است)
صاحب‌خانه مخمل دوزه (صاحب منزل مخمل دوز است)

۱. حسن‌زاده، محمد، کرمان، رفسنجان، ۴۷/۸/۲۲.

۲. جمل = دو قلو.

پس از آنکه تمام خانه‌ها را به همین ترتیب رفتند، عصر همان روز پول‌ها و خوراکی‌ها را بین مردم فقیر تقسیم می‌کنند.

در گذشته که مانند امروز وسایل و امکانات هواشناسی نبود، مردم از گردش طبیعی ایام و تغییر وضع هوا در اوایل سال، گرم بودن و سرد بودن هوا، کیفیت و کمیت برف و باران طی سال را پیش‌بینی می‌کردند. در لالچین همدان رسم بر این بوده و تا حدودی هنوز کم و بیش هست که روز اول فروردین را به چهار قسمت تقسیم می‌کنند و هر سه ساعت را یک فصل از سال به حساب می‌آورند. سه ساعت اول روز را نشان‌دهنده فصل بهار می‌دانند که اگر هوا خوب بود و آفتاب خودی نشان داد، می‌گویند فصل بهار هوا خوب خواهد بود، اما اگر هوا ابری و بارانی بود معتقدند در بهار باران زیادی خواهد بارید. به همین ترتیب سه ساعت بعدی را فصل تابستان و سه ساعت دیگر را فصل پاییز و سه ساعت آخر را معیاری برای هوای زمستان می‌دانند. این تقسیم‌بندی با روزها نیز انجام می‌گیرد که روز اول فروردین را بهار، روز دوم را تابستان، روز سوم را پاییز و روز چهارم را زمستان قرار می‌دهند. اما این پیش‌بینی هوا به همین جا ختم نمی‌شود چرا که برخی سه روز اول را نشانه بهار، سه روز دوم را نشانه تابستان و الی آخر، می‌دانند. اگر باریدن باران روز جمعه آغاز شود می‌گویند شنبه تمام می‌شود، اما اگر شنبه آغاز شود می‌گویند ممکن است روزها ادامه داشته باشد که ضرب‌المثل زیر نشان‌دهنده این اعتقاد است:

/joma bâšlar šanbe âçar/

جمعه باشلر شنبه آچر

/šanbe bâšlar hâçân âçar/

شنبه باشلر هاچان آچر؟

معنی: [بارانی که] جمعه شروع می‌شود، شنبه تمام می‌شود، شنبه شروع شود کی تمام

می‌شود؟

وقتی همراه باران، آفتاب هم باشد، معتقدند گرگی زاییده است.^۱ در لالچین به بارانی که آرام

۱. در شمال (تنکابن) می‌گویند: عروسی مادر شغال است.

آرام می‌بارد، بابا گوز چاخادن /bâbâ guz çâxâdan/ می‌گویند، یعنی بارانی که چشم بابا را در می‌آورد. روایت است که در قدیم مرد طمع‌کاری بود که مقدار زیادی گندم را انبار کرده بود به امیدی که بارانی نبارد تا خشکسالی شود و گندم گران گردد. در شبی ابری او نگران از بارش باران به پسرش می‌گوید: «پسر به بیرون نگاه کن بین باران می‌بارد یا نه؟» پسر نگاهی به بیرون اتاق می‌اندازد و می‌گوید: «پدرجان! باران خیلی آرام می‌بارد»، پدر در جواب می‌گوید: «همین باران آرام چشم بابا را کور می‌کند»، چون بارانی که ریز و آرام می‌بارد تا ساعت‌ها ادامه دارد. به همین دلیل به این نوع باران بابا گوز چاخادن می‌گویند که البته بیشتر جنبهٔ مزاح و شوخی دارد.^۱

اما در لالچین همچنین برای نزول باران، عده‌ای از بچه‌ها دسته‌ای تشکیل می‌دهند و آدمکی را به نام چمچه خاتون از چوب درست می‌کنند و یک نفر از شرکت‌کنندگان آن را حمل می‌کند و خانه به خانه می‌گرداند و با خواندن شعرهایی به زبان ترکی از صاحب‌خانه، طلب نان، شیر و روغن می‌کند. مردم اغلب تقاضای آنها را قبول می‌کنند و چیزی به آنها می‌دهند، بچه‌ها همان طور بیشتر خانه‌ها را می‌گردند تا آذوقه لازم را تهیه کنند و از همان توشه جمع‌شده، خوراکی می‌پزند و به عنوان احسان در محل و بین اهالی تقسیم می‌کنند و در قبال آن از خدای خود طلب باران می‌نمایند و معتقدند بدون شک دعای آنها پذیرفته می‌شود. شعری که در این مراسم می‌خوانند، چنین است:

/çumçe xâtun yâq esser/

چُمچه خاتون یاغ ایسر

/allâ dan yâquş esser/

الله دن یاقوش ایسر

معنی: چمچه خاتون روغن می‌خواهد، از خداوند باران می‌خواهد

/uşâqune yâqleya/

اوشاقون یاغلیه

۱. شوقیان، پروانه، همدان، لالچین، ۱۳۷۰.

/bišgin bâqleča/

بیشگین باقلچه

معنی: بچه‌اش را روغن بزند، به گهواره اش ببندد یا توی گهواره بخواباند^۱

در گذشته در قلعه داراب خان کرمانشاه رسم «کوسه کوسه» برای طلب باران مرسوم بود. کوسه را از بین چوپانان محل که تعدادشان بین ۸ تا ۱۲ نفر بود، انتخاب می‌کردند. مشخصات کوسه این بود که باید سفید و دارای حرکات خنده‌آور باشد. کوسه را با وضع خنده‌داری آرایش و پیرایش می‌کردند به این صورت که با نمدی بسیار کهنه که به صورت پالتویی بسیار بلند بود و در اصطلاح محلی به آن کپنک /kapanak/ می‌گفتند، ملبس می‌کردند و کلاهی که اغلب از کاغذهای رنگارنگ و به صورت شیپور بود به سرش می‌گذاشتند. سپس او را سوار خر سیاهی می‌کردند و کودکان قریه به دنبالش راه می‌افتادند و می‌گفتند:

/hâsel xoš beya tešne vâràne/

حاصل خُش بیه تشنه وارانِه

/kuse hâtu eyša vi bâne/

کوسه هاتو ایسه وی بانه

معنی: زراعت از بی‌بارانی خشک شده، کوسه الان از آن بالا آمده است
بعد هر رهگذری که به کوسه می‌رسید، می‌گفت:

/kusa kusa men bârànem tavi/

کوسه کوسه من بارانم توی

/xam o čamagi jârânam tavi/

خم و چمگی جارانم توی

معنی: ای کوسه من باران می‌خواهم، رودخانه پر آب سابق را می‌خواهم

کوسه می‌گفت:

/hâverdem arât vâràn tizi/

هاوردم ارات واران تیژی

/vi šart ta usa xoni berizi/

وی شرط تا او سا خونی بریزی

معنی: برایت باران تندی آوردم، به شرطی آن که یک قربانی بکنید

بعد کوسه به در خانه‌های مردم می‌رفت و این شعر را تکرار می‌کرد و بعد می‌گفت:

کوسه و در مالت نا امید نچود /kuse va dar mâlet nâ omid načud/

معنی: کوسه را از در خانه‌ات نا امید رد نکن

صاحب‌خانه هم در حد توانایی خود به او کمک می‌کرد که اغلب شامل چای، قند، روغن و امثال اینها بود. بعد از اینکه کوسه اجناس را می‌گرفت، صاحب‌خانه را دعا می‌کرد و زن صاحب‌خانه به نیت بارش باران یک کاسه بزرگ آب بر سر و رویش می‌ریخت. کوسه می‌گفت: «خدایا مردم را مثل من خجالت‌زده و فقیر نکن. فردای آن روز مردم به کمک هم و هر چند خانوار یک گوسفند را به این نیت که باران ببارد، قربانی و گوشت آن را بین خود و مردم تقسیم می‌کردند.^۱ امروزه رسم «کوسه کوسه» دیگر مرسوم نیست.

در قروه اگر مدتی باران نیاید و کشاورزی به خطر بیفتد، عده‌ای از بچه‌ها جمع می‌شوند و قاشق چوبی بزرگی را لباس می‌پوشانند و آن را به شکل مترسک درمی‌آورند که به ترکی^۲ به آن چمچه گلین /čamče gelin/ می‌گویند و فردی که از همه بزرگتر است چمچه گلین را به دست می‌گیرد و بقیه بچه‌ها هم پشت سر او در کوچه‌ها راه می‌افتند. فردی که چمچه گلین را در دست گرفته این شعر را می‌خواند:

/čamče gelin pây eystir/

چمچه گلین پای ایستیر

/guydan barkat eystir/

گویدن برکت ایستیر

/yerdan harakat eystir/

یردن حرکت ایستیر

/dâbânlarê çâdelib/

دابانلره چادلیب

۱. افشین، امیر، کرمانشاه، ۴۸/۲/۲۶.

۲. زبان مردم قروه، ترکی است اما به لهجه کردی ادا می‌شود.

/bir qâšoqde yâq eystir/

بیر قاشقه یاغ ایستیر

معنی: چمچه گلین سهم می‌خواهد. از آسمان باران می‌خواهد از زمین حرکت می‌خواهد. پاشنه‌های پایش ترکیده. توی یک قاشق، روغن می‌خواهد.

(مقصود از پاشنه‌های پایش ترکیده و یک قاشق روغن می‌خواهد، این است که انشاءالله باران بیاید، زمین علف سبز کند و گوسفندها علف بخورند و شیر بدهند و از شیرش روغن درست کنند تا پاشنه‌های چمچه گلین که از خشکسالی ترکیده، چرب شود.)

بعد صاحب‌خانه هر چه در خانه دارد از قبیل نخود، عدس، لوبیا و غیره به آنها می‌دهد و آنها به در خانه‌های دیگر می‌روند و همان شعر را می‌خوانند تا وقتی که لوازم یک دیگ آش را جمع کنند، وقتی لوازم کافی جمع‌آوری شد، به خانه یکی از بچه‌ها می‌روند، آش می‌پزند و به همسایه‌ها می‌دهند و معتقدند که پس از این کار خداوند باران را نازل می‌فرماید.^۱

در بانه کردستان نیز مراسمی برای باران‌خواهی دارند که به آن «بوکه باران» /buke bârân/ می‌گویند، به این ترتیب که اهل محل جمع می‌شوند و مترسکی شبیه عروس درست می‌کنند، بچه‌ها آن را در کوچه‌ها می‌گردانند و این شعر را می‌خوانند:

/buke bârâne âvi duhe/

بوکه بارانه آوی دوهه

/âvi neu çâlâni duhe/

آوی نو چالانی دوهه

معنی: عروس باران آب می‌خواهد. آب داخل چاه می‌خواهد.

هرکس که به آنها می‌رسد یک عدد سنجاق قفلی به عروسک می‌زند، پس از این به امامزاده محل که پیرمحمد نام دارد می‌روند و در آنجا قربانی می‌کنند، دعا می‌خوانند و منتظر باران می‌مانند.^۲

در الیگودرز برای باران‌خواهی عده‌ای از بچه‌ها مترسکی چوبی درست می‌کنند و چند زنگوله

۱. یوسفی، پریش، کردستان، قروه، ۴۹/۵/۲۵.

۲. سعیدپور، فریده، کردستان، بانه، ۴۷/۹/۸.

به آن آویزان می‌کنند و دسته جمعی راه می‌افتند و به در منزل اهالی می‌روند و این اشعار را می‌خوانند:

هل هل هلونک	خدا بده بارونک	
جو و گندم ارزونک	جو و گندم به زیر خاکه	از تشنگی هلاکه

و از هر خانه چیزی می‌گیرند تا وسایل تهیه آش رشته فراهم شود. پس از آماده شدن آش، آن را بین اهالی تقسیم می‌کنند و می‌گویند آش بخورید و دعا کنید تا خداوند باران رحمتی عطا فرماید.^۱

در نورآباد برای آمدن باران با دعا و راز و نیاز با خدای بزرگ متوسل به امامان می‌شوند و برای اینکه دعایشان مستجاب شود، ابتدا قربانی می‌کنند و هر خانواده به اندازه توان مالی خود گوسفندی را می‌خرد و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کند. همچنین مبلغی به عنوان نذر باران به سادات می‌دهند. در قدیم مراسم "گاوروبه" نیز مرسوم بوده که بیشتر جنبه تشریفاتی داشته است و پس از آمدن باران گاوهای همسایه‌ها را پس می‌دادند.^۲

در روستاهای بوشهر هم وقتی بارندگی کم می‌شود، عده‌ای از بچه‌ها به در خانه‌ها می‌روند و از هر خانه‌ای مقداری جو و گندم می‌گیرند و بعد به بیرون آبادی و روی یک تُل (تپه) بلند می‌روند و در حالی که جوها را در زمین می‌کارند چنین می‌خوانند:

مشتی جوی داشتم	سر تلی کاشتم
مشتی تو مشتى مو	مشتی خیر بارونی
الله بزن تو بارون	سی بخت عیال وارون
ای بارون مروارید	تاکی نمی‌باری
الله بزن تو بارون	سی بخت عیال وارون

۱. اکبری، عباس، لرستان، الیگودرز، ۴۹/۱/۱۱.

۲. آزادبخت، مهدی، لرستان، نورآباد، ۴۹/۵/۲۲.

پس از خواندن این اشعار در راه بازگشت به خانه، اگر باران می‌بارید، بچه‌ها شادی و شادمانی می‌کردند و در زیر باران چنین می‌خواندند:

بارون تیره تیره	دستم تو خرما شیره
بوهام ^۱ رفته مدینه	سر قبر سکینه
سکینه نور عینه	دختر امام حسین
آبوهام ^۲ توی خفیضه	بارون خیلی تمیزه
نم روی حصیره	بارون خیلی عزیزه

در بردستان بوشهر هم برای باریدن باران به این ترتیب عمل می‌کنند: اگر در سالی باران نیارد، مردم قریه مذکور ختم قرآن می‌کنند، یعنی در عصر پنج‌شنبه عده‌ای از اهل قریه با مقداری چای و قند به سر مزار امامزاده محل که آسید ابراهیم می‌نامند، می‌روند و کسانی که قادر به خواندن قرآن باشند هر یک قسمتی از آن را قرائت می‌کنند به طوری که تا غروب تمام سوره‌های قرآن را می‌خوانند و بعد از آن دعا می‌کنند و از آن امامزاده می‌خواهند که باران بیارد. همچنین از خدا می‌خواهند که اگر ما گناهکاریم به خاطر قرآن و این امامزاده برای ما باران بیار. پس از ختم قرآن و دعا کردن هر کس به منزل خود می‌رود و عقیده دارند که با این عمل حتماً باران می‌آید.^۳

در سال‌هایی که مزارع، به‌ویژه اراضی دیمی با کمبود آب و بارندگی لازم مواجه می‌گردد، کشاورزان روستاهای خوی برای طلب نزول باران به دو روش عمل می‌کنند:

۱- دو نفر مرد در هر موقع از روز بر سر قاشق چوبی بزرگی که به چمچه معروف است،

۱. /buhâm/ (پدرم)

۲. // âbuhâm/ (پدر بزرگ).

۳. دریای سلامه، مهدی، بوشهر، ۵۰/۶/۲۵.

پارچه‌ای می‌بندند، سپس به سوی منازل اهل آبادی روانه می‌شوند و در مقابل درب منازل اهالی توقف می‌نمایند و به زبان ترکی چنین می‌خوانند:

/čumča galin na eystar/ چمچه گلین نه ایستر

/allâh dan yâqiš eystar/ الله دان یاغیش ایستر

/ali qoli xamirda birja/ الی قلی خمیرده بیرجه

/qâşuq su eystar/ قاشق سو ایستر

معنی: چمچه عروس چه می‌خواهد؟ از خدا باران می‌خواهد. دستش را در آرد فرو برده، آب می‌خواهد که خمیر کند. پس از آن صاحب‌خانه مقداری آب بر سر چمچه می‌ریزد و به آن دو مرد هم مبلغی پول خرد می‌دهد. مردم آبادی‌های اطراف خوی معتقدند که با این عمل به زودی باران نازل می‌شود و زمین‌های آنها سیراب می‌گردد.

۲- روزی اهالی برای طلب باران دور هم جمع می‌شوند و به اتفاق هم عازم مصلی یا به قول اهل محل، «مصلی‌گاه» می‌شوند. مصلی میدان بزرگی است که در نزدیکی گورستان واقع شده است و از شهر نسبتاً فاصله زیادی دارد. مشتاقان باران پس از ورود به مصلی، نخست یک یا چند رأس گوسفند به عنوان قربانی ذبح می‌کنند و آنگاه به نماز و دعا مشغول می‌شوند، راز و نیاز مردم با پروردگار عالم دقایق زیادی ادامه می‌یابد تا خداوند دعایشان را مستجاب گرداند.^۱

در مناطق آذربایجان به‌ویژه اهر از ۲۵ فروردین تا ۲۵ اردیبهشت را ماه نیسان می‌نامند و معتقدند که اگر در این ماه باران به حد کافی بیارد، محصولات کشاورزی خوب خواهد بود و در صورت بارش کم باران در این ماه، کشاورزی با وضع بسیار بدی مواجه می‌گردد. در مواقعی که باران در این ماه نیارد مردم این منطقه مراسمی را در شهر و روستا اجرا می‌کنند که به این ترتیب است:

۱. کیانی، محمد، آذربایجان غربی، خوی، ۶۰/۱۶۳.

۱- گرداندن دودی یا چمچه خاتون. این مراسم به این شکل برگزار می‌شود که ابتدا یکی از زنان یا مردان پیر و مؤمن چمچه‌ای از چوب را در توبره‌ای می‌اندازد و چیزی سنگین توی چمچه می‌گذارد تا هنگام تکان دادن آن، صدا بدهد، سپس در کوچه‌ها به راه می‌افتند و اهالی دسته جمعی به زبان محلی چنین می‌خوانند:

/dudi duduni gurduni/

دودی دودونی گوردونی؟

/dudyâ salâm venerdinemi/

دودویا سلام و نردینمی؟

معنی: ای دودی، دودی را دیدی؟ به دودی سلام دادی؟

/dudi du dudân na eyster/

دودی دو دوددان نه ایستر؟

/bir čamča yâqiš eyster/

بیر چمچه یاغیش ایستر

معنی: دودی از دودی چه می‌خواهد؟ یک آبگردان باران می‌خواهد.

گرداننده دودی درحالی که سرود می‌خواند و جمعی از بچه‌ها هم او را همراهی می‌کنند، در خانه‌های اهالی را می‌زند و باز سرود را با صدای بلند می‌خواند. صاحبان خانه‌ها با حالتی غمگین که به علت نباریدن باران و کم آبی است، در را باز می‌کنند و مقداری آب بر سر دودی که همان چمچه داخل توبره است، می‌ریزند و دعا می‌کنند و از خدا طلب باران می‌کنند و ضمناً هدیه‌ای به کسی که دودی را می‌گرداند، می‌دهند.

۲- رفتن به مصلی: در روستاهای اهر علاوه بر رسم یادشده مردم برای باران‌خواهی به طرف مصلی می‌روند و در حالی که نوحه‌خوانی می‌کنند و بر سینه می‌زنند، زن، مرد، پیر و جوان همه در مصلی جمع می‌شوند. سپس بچه‌ها را در قنطاق و بره‌ها، بزغاله‌ها و گوساله‌ها را دور از مادرانشان در یک قسمت مصلی جمع می‌کنند و مادران و همچنین گاوها، گوسفندها و بزها را نیز دور از بچه‌ها در قسمت دیگر مصلی نگه می‌دارند. نوحه‌خوانی و سینه‌زنی ادامه می‌یابد و همراه با صدای گریه کودکان و صدای بچه‌های حیوانات و گریه و زاری اهالی صحنه عجیبی به وجود می‌آید. در این حین، یکی از ریش‌سفیدان روستا دست به دعا بلند کرده و با گریه و زاری، از درگاه خداوند طلب باران رحمت می‌نماید و مردم دسته جمعی «آمین» می‌گویند. در پایان

مراسم گوسفند یا گاوی را قربانی و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کنند.^۱ در برخی روستاهای انزلی از قدیم‌الایام رسم بوده که برای آمدن باران در مواقع خشکسالی، عده‌ای از بچه‌های خردسال که بین ۱۰ تا ۱۵ سال سن دارند دور هم جمع می‌شوند و تعدادی علم از مساجد محل جمع‌آوری می‌کنند و به طور دسته جمعی در محل می‌گردند و به نغمه‌خوانی می‌پردازند و هر خانواده‌ای مقداری برنج و روغن و سایر وسایل به آنها می‌دهد. پس از جمع‌آوری مقداری خوراکی، با آنها غذا درست می‌کنند و بین اهالی تقسیم می‌نمایند. عده‌ای نیز سطل آبی برمی‌دارند و بر روی افراد سید می‌پاشند و معتقدند باران می‌بارد. اشعاری که در این مراسم می‌خوانند به این ترتیب است:

/katrâ giše bobuste/

کترا گیشه بیوسته

/une leng mâše bobuste/

اونه لنگ ماشه بیوسته

/čâh tandir abâ fegifte/

چاه تندیر عبا فگیفته

/alamâ xoški begifte/

علما خشکی بگیفته

/ey xodâ bârân bâvar andar zemin/

ای خدا باران باور اندر زمین

به حرمت نعش امیرالمؤمنین

معنی: کفگیر عروس شده، لنگش مانند انبر شده، تنور چاه عبا به سر گذاشته، از بی آبی علم‌ها(نی‌ها) خشک شده، ای خدا باران بیاور در این زمین، به حق نعش امیرالمؤمنین(ع).^۲

در برخی روستاهای مازندران برای طلب باران مراسم شیرون کشی(در شرق مازندران) و شیلان کشی^۳ (در غرب مازندران) برپا می‌کنند. در روستاهای ساری، شیرون کشی به این ترتیب برگزار می‌گردد: عده‌ای از بچه‌ها و اهالی محل به سرپرستی فردی مورد اعتماد، قرآن به دست

۱. دوستی، حسین، آذربایجان شرقی، اهر، ۷۰/۷/۳۰.

۲. عبدا...زاده، حسن، گیلان، بندرانزلی، ۴۹/۶/۱۱.

۳. مراسم شیلان کشی به ندرت برای باران‌خواهی و بیشتر برای بند آمدن باران انجام می‌شود. البته در شمال کشور که بارندگی فراوانی دارد این گونه مراسم بیشتر در مورد بندآمدن باران است.

می‌گیرند و با خواندن اشعاری در کوچه و خیابان به راه می‌افتند و از خدای متعال تقاضای باریدن باران می‌نمایند:

/yâ allâ yâ qorân/	یاالله یا قرآن
/amšu bakene bârân/	امشو بکنه باران
/jâne xedâye vâreš/	جان خدای وارش
kile dahune hâreš/	کیله دهون هارش
/siyu binj orzâ bone/	سیو بینج آرزا بونه
/xorâke mičkâ bune/	خراک میچکا بونه
/zemin hame terâke/	زمین همه تراک
/kâsebe del kebâbe/	کاسب دل کباب
/jâne xedâ ow hade/	جان خدا او هاده
/siyu binje gu nade/	سیو بینج گو نده
/zemin hame vasluhe/	زمین همه وصلووه
/kâsebe del kahuhe/	کاسب دل کهوهه
	جان خدای وارش
	کیله دهون هارش
/zemine re namnâk hâken/	زمین ر نمناک هاکن
/ame qam re pâk hâken/	امه غم ر پاک هاکن

معنی: یا خدا یا قرآن، امشب باران بیارد، ای خدای باران، داخل نهر آب را ببین، نشاء سیاه شده در حال رسیدن است، خوراک گنجشک می‌شود، زمین همه جا ترک خورده و از هم باز شده است، دل کاسب کباب شده، ای خدای عزیز آب بده، کاری نکن شالی سیاه را به گاو بدهیم، زمین همه جا وصله وصله شده و ترک برداشته، دل کاسب کبود شده، زمین را با ریزش باران خیس کن و غم ما را از دل پاک کن.

افراد، با خواندن این اشعار از مردم شیر و برنج یا چیزهای دیگر می‌گیرند و سپس در مسجد

یا تکیه (حسینیه) جمع می‌شوند و شیربرنج درست می‌کنند و اهالی با خوردن آن به روضه‌خوانی، دعا و نیایش می‌پردازند. در برخی از مناطق، سیدها را به کنار جوی آب می‌برند و آنها را ناغافل به درون آب هل می‌دهند تا با خیس شدن به دست مردم، خدا را به جدش قسم بدهد که باران رحمت خود را فرو فرستد.^۱

در میناب از قدیم رسم بر این بوده است که وقتی باران نبارد چند نفر از بچه‌های خردسال دور هم جمع می‌شوند و لنگ یا دستمال بزرگی در دست می‌گیرند و هر گوشه آن را یک نفر نگه می‌دارد و کاسه پر آبی را به دست شخص دیگری می‌دهند تا بر آن لنگ یا دستمال آب بپاشد، آنگاه در حالی که آب از لنگ می‌ریزد آن را تکان می‌دهند و به در چند خانه و آبادی می‌روند و وقتی به در خانه می‌رسند دستمال را برخلاف یکدیگر تکان می‌دهند تا آبها فرو ریزد و مردم خیس شوند و به لهجه محلی خودشان این اشعار را می‌خوانند:

خون یکی خیرات بکن ^۲	اندکی انفاق بکن
تا خدا باران دهد	رزق چارپایان دهد
ای خدا باران بده	جو به جوکاران بده
گندم به انباران بده	ارزن به مسکینان بده
جای مسکینان کجا	پایتخت مصطفی
مصطفی در جنتین	تاج نوری بر سرین
بر سریر منبرین	چوب منبر عنبرین
عنبر خشک و ترین	کافران چون عنترین
همچو مرغ بی پرین	

پس از خواندن این اشعار چیزی از صاحب‌خانه می‌گیرند و بین افراد تقسیم می‌کنند و معتقدند

۱. قاسمی، منوچهر، مازندران، ساری، ۸۱/۳/۱.

۲. منظور قربانی کردن است.

که بعد از انجام این مراسم باران می‌آید.^۱

در نودژ بندرعباس اگر باران دیر بیاید چند عمل را انجام می‌دهند تا باران رحمت الهی نازل شود. ابتدا جمعیت زیادی که مؤمن و به ایمان و تقوا شهره هستند، غسل می‌کنند و به بیرون آبادی در صحرائی بی‌سکنه می‌روند، دو رکعت نماز حاجت می‌خوانند و به خانه برمی‌گردند و سه روز روزه می‌گیرند. صبح روز سوم، بچه‌های شیرخوار را از مادر، گوساله‌ها را از گاوها و بره‌ها را از مادرانشان جدا می‌کنند و همه را به همان صحرا می‌برند و همگی به سوی خدا زاری و التماس می‌کنند. مثلاً این جمله‌ها را می‌گویند: «پروردگارا ترا قسم به پاکان درگاهت، ترا قسم به گلوی شکافته علی اصغر و ترا قسم به دو دست بریده حضرت ابوالفضل(ع) باران رحمتت را در این بلاد و جمیع بلاد مسلمین نازل فرما». بعد از یک ساعت التماس و دعا، به خانه‌های خود برمی‌گردند و منتظر باران می‌مانند.^۲

در روستاهای داراب فارس، اگر در فصل کشت و کار بارندگی نشود، چند نفر از اهالی که سن آنان بین ۱۵ تا ۱۷ سال است، تصمیم می‌گیرند «الله بارونی» راه بیندازند تا خداوند باران عطا فرماید. برای انجام عمل الله بارونی، کسانی که تصمیم این کار را گرفته‌اند دور هم جمع می‌شوند و در یک ساعت معین کارشان را شروع می‌کنند، به این طریق که با هم به در خانه‌ها می‌روند و ترانه الله بارونی می‌خوانند تا بعد از خواندن، صاحب‌خانه چیزی از قبیل آرد، گندم، جو، خرما، پول، قند و چای به آنها بدهد.

اشعار ترانه الله بارونی چنین است:

ای کریم جوکارون
سر تُلکی^۳ کاشتم
ای کریم بده بارون

الله بده بارون
یک منی جو داشتم
خدا داد و ورداشتم

۱. سلیمانی، ناصر، هرمزگان، میناب، ۴۷/۱۱/۱۷.

۲. محبی مدرس، عبدالصمد، هرمزگان، بندرعباس، ۵۱/۱/۵.

۳. tol/ = تپه، تُلک = تپه کوچک

از دس ^۱ عیال وارون	شو بارون روز بارون
ای کریم جو کارون	الله بده بارون
شالآ بارون بیایه	تشنه خرون سیایه
/šalla bârun beyâya/	/tešne xarun siyâya/
ان شاء الله باران بیاید	خران تشنه و هلاکند

بعد از خواندن الله بارونی، وقتی صاحب‌خانه چیزی به آنها داد، می‌گویند: «خونه گچی پُر همه چی». گاهی هم صاحب‌خانه کاسه‌ای پر از آب روی آنها می‌ریزد. پس از چند ساعت که در خانه‌ها الله بارونی کردند، هر چه را که جمع کرده‌اند به غیر از آرد می‌فروشند و پول آن را شیرینی می‌خرند و بین خودشان تقسیم می‌کنند، وقتی که شب شد، آرد را خمیر می‌کنند، نان می‌پزند و می‌خورند و معتقدند که بعد از این اعمال باران خواهد آمد.^۲

در برخی روستاهای قزوین هم مردم برای طلب باران به مصلی می‌روند و با جداکردن گاوها از گوساله‌ها، بره‌ها از گوسفندان و اطفال شیرخوار از مادرانشان، به شیون می‌پردازند و صدای آنها در صحرا طنین‌انداز می‌شود. همگی تقاضای باران می‌کنند و مانند گنهکاران از خداوند طلب بخشش می‌کنند، به قدری این منظره تأثرانگیز است که دل هر بیننده‌ای را آزرده می‌کند. مردم معتقدند که پس از این مراسم خداوند قطرات باران خود را نازل می‌کند. گاه این مراسم را تا نزول باران ادامه می‌دهند.^۳

در **خچره طالقان**، اگر سالی باران نیاید و محصول کشاورزی در معرض خطر قرار گیرد، مراسم شیلان کشی راه می‌اندازند، به این ترتیب که ابتدا پاکار یا دشتبان اهالی را خبر می‌کند که فلان روز مراسم شیلان کشی داریم. صبح روز موعود اهالی به طرف مسجد روی می‌آورند و دشتبان و چند نفر از اهالی، مسجد را آب و جارو و مرتب می‌کنند. همچنین تدارک تهیه ناهار را

۱. دست.

۲. دیانت خواه، ضیاء‌الدین، فارس، داراب، ۴۹/۶/۲۵.

۳. مافی، توران، قزوین، ۵۰/۲/۲۵.

می‌بینند. هنگام ظهر به دعا و نماز مشغول می‌شوند، قرآن و به‌ویژه سوره مائده را تلاوت می‌کنند و ضمن اینکه تسبیح می‌گردانند از خداوند طلب باران می‌کنند و تا وقت ناهار این مراسم ادامه می‌یابد، پس از آن، مجلس تعزیه برپا می‌کنند و معتقدند که با انجام این مراسم، خداوند باران را نازل می‌فرماید.^۱

تحلیل آیین‌های مربوط به باران‌خواهی

در جستجوی ریشه آیین‌های باران‌خواهی، در نگاه نخست با توجه به نمونه‌هایی که پیشتر از آیین‌های باران‌خواهی ارائه شد، می‌توان دید که پوسته بیرونی آنها بسیار متنوع و رنگارنگ است و همین گونه‌گونی، اندیشه را در دریافت هم‌ریشگی این آیین‌ها دچار تردید می‌کند؛ اما با ژرفانگری بیشتر، دیدگاهی تازه پیش روی ما گشوده می‌شود که با دستیابی به سازه‌های همسان در ساختار این آیین‌ها می‌توان هم‌ریشگی آنان را در سراسر فلات ایران به نمایش گذاشت و نشان داد که چگونه پدیده اقلیمی خشکسالی که گاهی در این اقلیم روی می‌دهد، بر زندگی، اندیشه و فرهنگ مردم در این نوع آب و هوا اثر گذارده است.

از دیگر سو هر چه از شهر به سوی سرزمین‌های دوردست و دست‌نخورده‌تر پیش برویم، رگه‌های ناب و کهن این آیین‌ها بیشتر به چشم می‌خورد. در برخی روستاها، اگر پژوهش میدانی و درازمدت انجام شود، نکات ریز اما بسیار پر ارزشی رخ خواهد نمود. وجود برخی از آیین‌های کهن الگو، پیشینه این آیین را به دوره‌های نیایش برای فرشته باران و ایزد بانوی آب، در دوران پیش از اسلام می‌رساند که برای یافتن پوششی در پایداری این آیین، یک تغییر نام مذهبی در آن صورت گرفته است.

این آیین‌ها ریشه در گذشته‌های بسیار دور و تاریخ اساطیری ایران دارند. چندان که در بررسی رگه‌هایی از باورهای اسطوره‌ای بسیار کهن ایران باستان نمایان است که رفته رفته با باورهای مذهبی هر دوره از تاریخ و کیش‌های تازه، این آیین‌ها ترکیبی نو یافته‌اند و یا دست کم

۱. نعمتی، دانیال، تهران، طالقان، ۴۹/۷/۲.

بخش‌هایی به آنها افزوده شده است. زنجیره این دگرگونی‌ها را با اندکی ژرفنگری و در دست داشتن نمونه‌های بیشتر، می‌توان همچون خانه‌های یک جدول پر کرد. در آیین‌های باران‌خواهی در برخی روستاهای ایران، همانطور که پیشتر اشاره شد، آب ریختن بر روی افراد، شاید اثر رنگ‌باخته‌ای باشد از فرشته باران که در روزگار پس از اسلام جای خود را به زنی سیده داده است. اما همین نماد، به خاطر فرهنگ شهری و فواصل میان خانواده‌ها جای خود را به مردی سید داده است و رو به قبله نشانیدن وی و از او خواستن که طلب باران نماید، ممکن است تلاشی برای تحکیم بیشتر جنبه مذهبی این آیین باشد. چنانکه در برخی شهرهای خراسان، ساختن مترسک (چوله قزک) یکسره به کناری نهاده شده است و یا پختن آش بلغور که به یاری همگان در روستاها انجام می‌شده، اینک به صورت جمع‌آوری پول از کشاورزان و دادن غذا در مسجد، همان‌گونه که در فریمان مرسوم است، تبدیل شده است.

این دگرگونی‌های پرشتاب نشان می‌دهد که دست یافتن به ریشه‌های کهن این آیین‌ها تا چه اندازه دیرباب و دشوار خواهد بود. پیشینه آیین‌های باران‌خواهی نگاشته نیست و همانند بسیاری از جلوه‌های فرهنگ مردم این سرزمین، واگویی سینه به سینه داشته، از این رو با گذشت زمان دگرگونی‌های فراوانی در واژگان و روش اجرایی آیین‌ها پیش آمده است. هر قوم، گروه و ملتی که با آن آشنا شده اندکی از آیین را همساز با پیشینه فرهنگی خود، دگرگون کرده است. روستائیان و کشتکاران این سرزمین هرگاه باران نبارد و خشکسالی رخ بنماید، مراسم باران‌خواهی را اجرا خواهند کرد. برای نمونه؛ در خشکسالی سال‌های ۶۳-۱۳۶۲ ایران، به‌ویژه در جنوب که بیشتر بود، روستائیان و عشایر فارس و کرمان، این آیین‌ها را برپا کردند.^۱ همچنین اگر پژوهش میدانی صورت می‌گرفت، این فرصت فراهم می‌شد که در خشکسالی سال ۱۳۷۹، دگرگونی‌های اجرای آیین‌های باران‌خواهی را در جاهای مختلف ایران زمین به چشم دید، ثبت کرد و سنجید. نکته مهم دیگر در این آیین‌ها، زمان اجرای آنهاست. زمان اجرای آیین باران‌خواهی بیشتر بستگی به زمان‌های معمول بارش در هر زیست بوم دارد. در خراسان به‌ویژه مناطق شمالی آن،

۱. فرهادی، مرتضی، فرمتنگ یاریگری در ایران، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۲.

به دلیل سرمای طولانی زمستان و بهار دیر رس، این آیین در میانه بهار انجام می‌گردد. اما هر چه به سمت جنوب پیش می‌رویم به علت طولانی شدن دوره گرما، این آیین‌ها زودتر صورت می‌پذیرند، به طوری که در جنوب غربی ایران که باران‌ها از آبان ماه آغاز می‌شوند، یک ماه که باران کم شود مراسم را آغاز می‌کنند. یعنی در آذرماه که با گاهنامه اختری بومیان، قوس و عقرب (آبان و آذر) هم زمان می‌شود.

اگر بتوانیم آرایه‌های گوناگون را از این آیین‌ها که خود نشانگر اثر دوسویه فرهنگ و اقلیم هر زیست بوم هستند، بگیریم، چارچوب اصلی ساختار آن نمایان خواهد شد. باید به یاد داشت که بررسی واژگانی این آیین‌ها و پژوهش‌های میدانی در هر منطقه، نکات تازه و بسیاری را روشن خواهد کرد. جلوه‌های فرهنگی فراوانی چون یاریگری در این آیین‌ها خود را نشان می‌دهد. خودیاری و دگریاری در آیین‌های باران‌خواهی از باورهای همچنان رایج در میان روستائیان و کوچ‌نشینان است و در بسیاری از موارد از حدود یآوری‌های صنفی خارج می‌شود و به جز محترمان گندم، همه جامعه را دربرمی‌گیرد.^۱

در این جا به چارچوب اصلی و شالوده‌های آیین باران‌خواهی می‌پردازیم تا هم‌ریشگی آنها در خاستگاهی با مفاهیم وابسته به اقلیم، آشکار گردد. سازه‌های مشترک زیر در همه آیین‌های بررسی شده به چشم می‌خورد:

۱- یک مترسک یا عروسک که از چوبی صلیب شکل و یا گاه حتی از یک ملاقه یا قاشق چوبی بزرگ، شکل می‌گیرد که بر آن پارچه می‌پیچند. این آدمک می‌تواند نمادی از پیکره‌ای باستانی باشد که برای فرشته باران می‌ساخته‌اند و در هر کجا نامی به خود گرفته است: چوله قزک (در خراسان)، کتراگیشه (در گیلان)، چمچه گلین (در کردستان و برخی نقاط آذربایجان)، چمچه خاتون (در همدان)، اتالو یا تالو (در خراسان جنوبی)، هلونک (در بختیاری) و غیره.

۲- در برخی روستاها از فردی که ریشی بزرگ و مصنوعی بر چهره‌اش می‌بندند و در برخی روستاهای دیگر به ویژه در میان ترک زبان‌ها، کردها و ایل‌ها از آدمی بی‌ریش (کوسه) استفاده

می‌کنند. بنابراین رسم کوسه یا کوسه گلین از موارد دیگر این آیین است که کوسه را گاه با خواندن شعرهایی هجو می‌کنند که کودکان، نوجوانان و زنان به طور گروهی می‌خوانند. کوسه ممکن است نمادی از خشکسالی و سترون بودن و گلی یا گلین نیز نمادی از رویش و نیاز به آب در بهار باشد.

۳- ترانه یا سرودی که در همه آنها خواهش از ایزد توانا برای اعطای این موهبت الهی (باران) دیده می‌شود. این ترانه، هر چه به سوی مناطق خشک‌تر می‌آییم، جدی‌تر و پر استغاثه‌تر می‌گردد. در مناطقی که خشکسالی و کم آبی چندان شدید روی نمی‌دهد، این شعر را به سخره و هجو برای کوسه می‌خوانند تا او را منکوب سازند و در مناطقی که خشکسالی تهدیدی جدی است، سرود و ترانه را که برای چوله فزک می‌خوانند به جد و سوگند گونه ادا می‌شود، در حاشیه کویر این اشعار و سروده‌ها ترجمانگیزتر می‌نماید.

۴- این شعر و سرودها را بیشتر کودکان و نوجوانان می‌خوانند که گاه زنان نیز آنها را همراهی می‌کنند. شاید یکی از علل این گزینش پاکی و معصومیت کودکان و احساسات بی‌آلایش نوجوانان باشد. در برخی مناطق که خشکسالی برابر با مرگ و میر است، برای ایجاد حس ترجم، مردان و زنان به همراه کودکان شیرخوار که در آغوش گرفته‌اند برای خواندن دعای باران به صحرا می‌روند.

۵- جالب‌ترین بخش‌های این آیین پاشیدن آب بر روی مترسک، کوسه و یا بر روی یکدیگر است. در برخی مناطق نیز یکدیگر را در آب می‌اندازند. همچنین آنچه نماد بسیار شگفت و در نگاه نخست خنده‌آور، در این آیین‌ها رخ می‌نماید که بیشتر در گذشته مرسوم بوده، یافتن کله خر (جمجمه خشکیده الاغی) است که این کله را در برخی مناطق رنگ‌آمیزی می‌کنند و در آب می‌اندازند و یا در بسیاری از مناطق آن را می‌سوزانند و خاکسترش را در چاه یا رودخانه می‌ریزند. با نگاهی به پراکندگی برخی روستاها، می‌توان گستره این نماد را در خشک‌ترین مناطق یافت.

۶- در همه مناطق مورد بررسی بدون استثناء، کسی همراه مترسک است و کودکان آوازخوان، مواد خوراکی اولیه را برای پختن یک غذای گروهی، از هر خانه‌ای گردآوری می‌کنند تا زنان آن را بپزند. این خوراک به جز سه چهار مورد، همه جا تنها آش است. در برخی روستاها همچون جنوب خراسان، نماز باران (استسقاء) که شامل دو رکعت نماز حاجت است، خوانده می‌شود که به

صورت گروهی و با حضور پیشنهادی محل برگزار می‌گردد. این مراسم نشانگر بخش‌هایی است که پس از اسلام بر آیین کهن افزوده شده و یا دگرگونی در آن پدید آمده است.

آیین‌های بند آمدن باران (آفتاب‌خواهی)

چون در ادامه بحث، آیین‌های آفتاب‌خواهی که مربوط به آبسالی (ترسالی)^۱ در فرهنگ مردم ایران بررسی می‌شود، بهتر است سنجشی کوتاه میان آیین‌های باران‌خواهی و آفتاب‌خواهی، انجام گیرد. این دو آیین کاملاً متضاد هستند. اما عامل مشترک میان این دو «آب» است که همواره دلمشغولی انسان بوده است. تفاوت مهم این دو آیین یکی در این است که آیین آبسالی پس از بارش‌های کافی و فراوان انجام می‌شود که طبیعتاً جشن‌ها و آیین‌های شادی و کارهای شادمانه همراه است. در حالی که آیین باران‌خواهی در شرایط خشکی و کم‌بارانی انجام می‌شود و در آن ترس و نگرانی بیشتری موج می‌زند. البته باید اضافه کرد که آیین بند آمدن باران در مناطق شمالی، برای مثال در فصل رسیدن برنج که نیاز به آفتاب است، وقتی انجام می‌گیرد که در واقع باران در این فصل یعنی فصل درو، همواره خسارت به بار می‌آورد.

قربانی کردن در آیین آبسالی و بند آمدن باران، کاری لازم است. این کار نمایشی از سپاس و حق‌شناسی است در برابر نیروی ماوراءالطبیعه که باران رحمت را فرو می‌ریزد. در آیین‌های بند آمدن باران مراسم بیشتر جنبه بازی و تفریح را دارد.

بیشتر گزارش‌های برگزاری این آیین مربوط به مناطق شمالی به ویژه گیلان و مازندران است. در ادامه به آیین‌های مربوط به ترسالی و یا بند آمدن آفتاب در فرهنگ مردم ایران می‌پردازیم.

در برخی روستاهای تنکابن، برای بند آمدن باران، مراسم خرده تاوه / *xorde tâve* را اجرا می‌نمایند. اجرای این مراسم به این ترتیب است که عده‌ای از بچه‌های ۴ تا ۱۰ ساله در حدود ۱۰ الی ۲۰ نفر به صف می‌ایستند و هر نفر پشت لباس نفر جلویی را می‌گیرد. این صف در روستا

۱. این واژه در مقابل خشکسالی آورده شده است.

به راه می‌افتد و آنها بیشتر سعی می‌کنند از مکان‌های رو بسته که حالت پناهگاه را دارد، عبور نکنند تا کودکان خردسال کاملاً خیس شوند و خداوند دلش به رحم آید و باران را بند بیاورد. کودکان نباید کلاه و امثال آن بر سر بگذارند و به در هر خانه‌ای که می‌رسند این شعر را می‌خوانند:

/elâhi xorde tâve xorde tâve/	الهی خرده تاوه خرده تاوه
/farada âftâb betâve/	فردا آفتاب بتاوه
/yek kâse dâne vâne/	یک کاسه دانه وانه
/šeš tâ morqâne vâne/	شش تا مرغانه وانه
/tumjâre tum bepisa/	تومجار توم بیسه
/varzâye som bepisa/	ورزای سم بیسه
/boj zemi sar varesa/	بج زمی سر ورسه
/boj bine leng bepisa/	بج بینه لنگ بیسه

معنی: خدایا آفتاب بتابد، فردا هوا آفتابی شود، یک کاسه برنج لازم است، شش تا تخم‌مرغ لازم است. نشاءهای برنج در شالیزار پوسیده، سم گاو نر پوسیده، خوشه‌های برنج که بر روی زمین افتاده جوانه زده، پای شالی بُر (دروگر) پوسیده.

پس از خواندن این اشعار، صاحب‌خانه تخم‌مرغ یا برنج به کودکان می‌دهد. پس از اینکه کودکان کاملاً خیس شدند به جای خشکی می‌روند و تخم‌مرغ و برنج را بین خود تقسیم می‌کنند. اهالی معتقدند پس از اجرای این مراسم باران بند می‌آید.^۱

همچنین در نورالدین محله تنکابن، اگر باران پی‌درپی بیارد و بند نیاید، برای بند آمدن باران، مراسم «شیلان» /šaylân/ را برگزار می‌کنند. شیلان به معنی خیرات کردن در راه خدا و دعا

۱. مستوفی، ابوتراب، مازندران، تنکابن، ۴۶/۴۱۹.

خواندن و توسل جستن به ائمه اطهار است. مراسم شیلان در روز جمعه که روز خوب و مبارکی است انجام می‌شود. یک روز قبل از مراسم، تمام اهالی روستا را خبر می‌کنند که فردا روز شیلان است، همچنین به چند روستای اطراف نیز خبر می‌دهند که در این کار مشارکت نمایند. اهالی تهیه ناهار را می‌بینند و این مراسم اغلب جلوی امامزاده یا مسجد انجام می‌گیرد و در روز جمعه تمام مردم در مسجد تعیین شده، جمع می‌گردند. به تمام افراد ناهار داده می‌شود و با اتمام این کار، روحانی محل بالای منبر می‌رود، دعا و روضه می‌خواند و بعد از دادن پند و اندرز به مردم، دعای مخصوص روز شیلان را می‌خواند، این دعا توسل به دوازده امام و چهارده معصوم است. واعظ نام یک‌یک امامان را می‌برد و آنها را به خداوند قسم می‌دهد تا باران بند بیاید، مردم نیز آمین می‌گویند تا دعا تمام شود. پس از اتمام دعا، اهالی هر یک مبلغی به عنوان نذری پرداخت می‌کنند و معتقدند با انجام این مراسم، باران بند می‌آید.^۱

در قریه عالیچنگل امل، برای بند آمدن باران، عده‌ای از کودکان جمع می‌شوند و وسایل مراسم هاب هیب /hâb hib/ را آماده می‌کنند. این وسایل عبارتند از یک مرغ کرج /korč/ (مرغی که تخم نمی‌گذارد)، یک من یا بیشتر گندم، یک سه پایه و یک گیره فلزی. سه پایه را یک نفر به عنوان کلاه بر سر خود می‌گذارد، البته باید یادآور شد که دو تا سر پوش دیگر (در دیگ) را هم یک نفر از بچه‌ها در دو دست می‌گیرد و آنها را به هم می‌زند. وقتی که به راه افتادند، یک نفرشان این شعر را می‌خواند:

/hâb hâkene hib hâkone/

هاب هاکنه هیب هاکنه

/yâ ali âftâb hâkene/

یا علی آفتاب هاکنه

/raxt parčime sar bapisa/

رخت پرچیم سر بیسه

/pirezanâ vašnay bamerde/

پیرزنا وشنی بمرده

/dâqe vâreši bamerde/

داغ وارشی بمرده

۱. نیکدوست، محمدعلی، مازندران، تنکابن، ۴۸/۲/۱۰.

/bâmšî kelsî bamerde/

بامشی کلسی بمرده

معنی: ذرات داخل خاکستر بلند و با صدا، بیرون بیاید، به حق علی آفتاب بکند، لباس روی چپر پوشیده، پیرزن از گرسنگی مرده، از تنگی که باران برایش ایجاد کرده بود مرد، گریه درون کرسی مرده است.

خلاصه با همین شعر و آهنگ در تمام محل گردش می‌کنند و به هر خانه که می‌رسند به آنها احترام می‌کنند و فردی که مرغ کرج را در دست دارد با گیره فلزی آرام آرام به سر مرغ می‌زند و مرغ صدایی بلند سر می‌دهد که صاحب‌خانه با شنیدن صدای مرغ، مقداری برنج در کیسه‌ای که بر دوش یک نفر از بچه‌هاست، می‌ریزد. شور و هیجان عجیبی در این مراسم وجود دارد. وقتی تمام خانه‌ها را سر زدند، معمولاً برنج جمع‌آوری شده را به فقرای محل یا ابن سبیل می‌دهند و سپس مرغ کرج را به صاحبش پس می‌دهند و سه پایه را از سر شخصی که کلاهش کرده بود، برمی‌دارند و روی اجاق می‌گذارند و پس از برافروختن آتش، گندم جمع‌آوری شده را با مقداری کره حیوانی چرب می‌کنند و سپس مقداری نمک به آن می‌افزایند و داخل تابه‌ای بزرگ می‌ریزند و برشته می‌کنند، سپس گندم‌های برشته‌شده را بین بچه‌ها تقسیم می‌کنند. این مراسم از صبح تا نزدیک ظهر ادامه دارد. پس از انجام این مراسم معتقدند باران بند می‌آید.^۱ در ناندل اهل نیز مراسم شیلان انجام می‌شود.

در روستای گلوگاه بندپی بابل، برای بندآمدن باران چند جوان در یک جا جمع می‌شوند، ابتدا زنگوله‌ای به دست می‌گیرند و در کوچه‌ها می‌گردند و این جملات را می‌خوانند:

/male male šu kemi âftâb dakefe/

مله مله شو کمی آفتاب دکفه

/tile pošte ru kemi âftâb dakefe/

تيله پشت رو کمی آفتاب دکفه

معنی: از این محله به آن محله می‌رویم تا آفتاب نمایان شود، گیل را پشت و رو می‌کنیم تا آفتاب درآید.

در همین حال یک نفر از آنان به جمع‌آوری برنج یا پول از مردم می‌پردازد. بعد از انجام این عمل موقعی که می‌خواهند به خانه خودشان بروند در میدانی جمع می‌شوند و مجدداً عبارات زیر را یک صدا تکرار می‌کنند:

/kerk be kely bamerde/ کرک به کیلی بمرده

/az daste in vâreši/ از دست این وارشی

/pirezanâ kelsi bamerde/ پیرزنا کلسی بمرده

از دست این وارشی

/gu be kalum bamerde/ گو به کلوم بمرده

از دست این وارشی

/gesfan be li bamerde/ گسفن به لی بمرده

از دست این وارشی

/âftâb dar barzu/ آفتاب در برزو

/zangule rikâ te jâ re bayte/ زنگوله ریکا ته جا ره بیته

معنی: مرغ در لانه خودش مرد از دست این هوای بارانی، پیرزن در گوشه اتاقش مرد از دست این هوای بارانی، گاو در طویله مرد از دست این هوای بارانی، گوسفند در جایش مرد از دست این هوای بارانی، آفتاب ظاهر شو، پسر زنگوله به گردن جایت را گرفت.

بعد از این مراسم عقیده دارند که هوا آفتابی می‌شود.^۱

در روستاهای گرگان، برای آفتاب‌خواهی مراسم خورشید تابان را اجرا می‌کنند. در این مراسم، چند نفر از بچه‌ها دور هم جمع می‌شوند و از بین خود یک نفر را به عنوان سردسته انتخاب می‌کند و سپس کت یکی از بچه‌ها را به سر چوبی بلند انداخته و به در منزل همسایگان می‌روند، به در هر منزلی که می‌رسند چوبدار یعنی کسی را که چوب در دست اوست جلو

۱. آقازاد، علیجان، مازندران، بابل، ۴۸/۸/۵.

می‌فرستند و همگی با صدای بلند چنین می‌خوانند:

خورشید خانم آفتاب کن	یه مشت نخود پرتاب کن
ما بچه‌های گرگیم	از سرمایی بمردیم ^۱
دق و دق و دق می‌لرزیم	از شاخ بز می‌ترسیم
شاخ بز در کمرم	پشه‌ها دور سرم

سپس بچه‌ها کمی صبر می‌کنند، اگر صاحب‌خانه چیزی به آنها نداد، همگی با هم چنین می‌خوانند:

ما درویشیم و پر ریشیم	تا نگیریم رد نمی‌شیم
-----------------------	----------------------

در این وقت صاحب‌خانه مقداری برنج یا قند و چای یا پول به سردهسته آنها می‌دهد و سردهسته با صدایی بلند دعا می‌کند و بچه‌ها آمین می‌گویند. سپس به منزل دیگری می‌روند. این کار را ادامه می‌دهند تا به تمام خانه‌های اهالی محل سر بزنند. سپس وسایل جمع‌آوری شده را که عبارت است از برنج، قند، چای، پول و سایر چیزها بین خود تقسیم می‌کنند و مقداری برنج هم به پشت‌بام خانه‌ها می‌ریزند تا خوراک پرنده‌ها شود. البته گاه در این مراسم از برنج‌های جمع‌آوری شده، نوعی آش می‌پزند که به آن پتیکاه /patikâh/ می‌گویند که آن را بین اهالی تقسیم می‌کنند.^۲ در قریه اوغان مینودشت هم چنین رسمی دارند.

در برخی روستاهای ساری، برای بند آمدن باران چنین می‌کردند: یکی از پیر زنان ده به نام ستاره و یکی از پیرمردان محله به نام ذات‌الله به ترتیب از بالا و پایین محله با عده‌ای از بچه‌ها، هر کدام جارو به دست دنبال ستاره که شعر می‌خواند و ذات‌الله که بیل در دست دارد، به تک تک خانه‌ها می‌روند، وارد حیاط می‌شوند و آنگاه ستاره چنین می‌خواند:

۱. مُردیم.

۲. افشار نادری، غلامحسین، گلستان، گرگان، ۴۸/۱۱/۲۸.

/vâ vârun vâ/	وا وارونه وا
/binj totak širvâ/	بینج توتک شیروا
/har kas amâre dune nedâ/	هر کس اماره دونه ندا
/xane ra vârun leh badâ/	خنه ره وارون له بدا
/asb asb kalum bamerde/	اسب، اسب کلوم بمرده
/gu, gu kalum bamerde/	گو، گو کلوم بمرده
/pire mardi kelsi bamerde/	پیرمردی کلسی بمرده
/pire zenâ bene si bamerde/	پیرزنا بنه سی بمرده

معنی: باد و بارون با هم، برنج پشت‌بام را به ما بدهید تا آتش شیربرنج درست کنیم، هر کس که به ما برنج نداد، خانه‌اش را باران خراب کند، اسبش در طویله اسب مُرد، گاو در طویله گاو مُرد، پیرمرد کنار کرسی مُرد، پیرزن دم در مُرد.

سپس مقداری گل به دیوارها می‌مالند و صاحب‌خانه مقداری شیر و برنج به آنها می‌دهد و همه آنها در یک مسجد جمع می‌شوند و شیربرنج درست می‌کنند و به خانه اهالی می‌فرستند و بعد از اینکه آش را خوردند، می‌گویند:

خدایا وارش اس هاکنه /xodâya vâreš es hâkene/ خدایا باران بند بیاید

معتقدند بعد از انجام این کارها باران بند می‌آید.^۱
در سوادکوه برای بندآمدن باران، تعدادی از بچه‌ها جمع می‌شوند و به امامزاده محل می‌روند و آش شیر درست می‌کنند و در پایان برای آفتابی شدن هوا دعا می‌کنند.

۱. نخودی، سعدا...، مازندران، ساری، بی‌تا.

در روستاهای لاریجان امل برای بندآمدن باران رسم ویژه‌ای دارند که بسیار جالب توجه است. اگر در موقع برداشت محصول، باران زیاد و بی‌موقع بیارد و زراعت آنها خسارت ببیند، اهالی محل برای بندآمدن باران به این اعمال دست می‌زنند:

دو نفر صبح زود لباس مخصوص بسیار گشاد بر تن می‌کنند و غربیلی بزرگ که به دور آن پارچه‌های رنگارنگ پیچیده است، به سر می‌نهند، شلوارشان را تا زانو بالا می‌زنند و پابرنه، اولی از بالای محله و دومی از پایین محله به راه می‌افتند و طبق قرار قبلی در وسط ده به هم می‌رسند. اولی که رفیقش را می‌بیند می‌گوید: «چی کار کنی؟» /*çi kâr keni*/ چه کار می‌کنی؟ او در جواب این اشعار محلی را می‌خواند:

/kam kam šu kame/	کم کم شو کمه
/tile pašu kame/	تيله پشو کمه
/az daste havâye vâreši/	از دست هوای وارشی
/qahr kame šume xartekoh/	قهر کمه شومه خرتو کوه

معنی: کم کم شب می‌کنم، گل را زیر و رو می‌کنم، از دست هوای بارانی، قهر می‌کنم و به کوه می‌روم (کوهی که آفتاب دارد)
دومی می‌گوید:

هی نرو آفتاب می‌تابد	/hâ našu âftâb kafane/	ها نشو آفتاب کفنه اولی می‌گوید:
مگر نمی‌بینی	/mager na vini/	مگر نوینی
/pire zanâ kalsi bamerde/		پیرزنا کلسی بمرده
/xar tavile dele bamerde/		خر طویله دله بمرده
/kerk kerk keli dele bamerde/		کرک، کرک کلی دله بمرده
/gesvan kehal dele bamerde/		گسون کهل دله بمرده

معنی: پیروزن زیر کرسی مرده، خر توی طویله مرده، مرغ توی لانه اش مرده، گوسفند توی آغل مرده.

بعد از خواندن این اشعار با هم شریک می‌شوند و به راه می‌افتند. البته بچه‌های کوچک و بزرگ هم آنها را همراهی می‌کنند و به صورت دسته جمعی به در خانه‌های اهالی می‌روند و دوباره اشعار بالا را می‌خوانند. صاحب‌خانه به نیت بند آمدن باران یک سینی را پر از شیرینی می‌کند و مقداری پول و خوراکی به آنها می‌دهد. به این صورت به تمام خانه‌ها می‌روند و چیزی می‌گیرند و بعد وسایل جمع‌آوری شده را بین خود تقسیم می‌کنند و مقداری هم به بچه‌ها می‌دهند.^۱

مردم روستای ویلنی اشکور از توابع رودسر، برای بند آمدن باران مراسم خاصی دارند که به آن «شیلان کشیدن» می‌گویند. بزرگان محل پس از مشورت یک روز را برای شیلان کشیدن تعیین می‌کنند و یک روز قبل از مراسم شیلان، یک نفر به دستور کدخدای ده به تمام اهالی خبر می‌دهد که فردا روز شیلان است و هر خانواده به محض اطلاع از این خبر برای تهیه نهار که فردا باید به مسجد ببرند، اقدام می‌کنند. روز شیلان زنان ده برای تهیه نهار مشغول کار می‌شوند و مردان هم به مسجد می‌روند و عده‌ای مقدمات اولیه چیدن سفره و آماده کردن جای را به عهده می‌گیرند. بزرگان ده هم به ذکر دعا و قرائت قرآن می‌پردازند. روز شیلان به اصطلاح تعطیل عمومی ده است و همه، کارهای روزانه خود را رها می‌کنند. البته روز قبل به دهات اطراف نیز خبر شیلان داده می‌شود تا هر کس مایل باشد برای نهار بیاید. هنگام ظهر دستور نهار می‌دهند و زنان همگی با هم مجمعه‌های غذا را روی سر می‌گذارند و چند تن از جوانان، سفره‌ها را می‌چینند و حاضرین مشغول صرف غذا می‌شوند. پس از خوردن نهار واعظ محل این اشعار را می‌خواند و بقیه آمین می‌گویند و سپس فاتحه می‌فرستند:

همیشه پر از نعمت و نور باد

الهی این سفره میمون باد

از این سفره و صاحبش دور باد

درنده، خزنده ز آفت دهر

بعد از جمع کردن سفره و خوردن چای مردم به نوحه‌خوانی و سینه‌زنی می‌پردازند و بعد واعظ به منبر می‌رود و بعد از خواندن روضه برای بند آمدن باران دعا می‌کند و مردم آمین می‌گویند و معتقدند که از این کار نتیجه مثبت می‌گیرند.^۱

وقتی در ماسال گیلان مدت طولانی باران بیبارد و مردم خواستار آفتاب باشند، عده‌ای از بچه‌های خردسال بازی زیبایی دارند و مردم عقیده دارند که بعد از اینکه بازی انجام گرفت، باران می‌آید. یک نفر از بچه‌ها شعر زیر را می‌خواند، بقیه هم جواب او را می‌دهند:

وارنگله چارنگله /vârangele čarangel/

خدایا آفتاوی بکه /xodâyâ âftâvi beke/

رمه أون پشتی خشک آکه /rame une pošti xošk âke/

شونه أون دیلی شاد آکه /šune une dili šâd âke/

زوکه تفنگ بدوشه /zuke tofang beduše/

کینه گافر به دوشه /kine gâfer be duše/

کینه گافر و بچاکن /kine gâfer o bečaken/

زوکه گافر و بگاردن /zuke gâfer o begârden/

وارنگله چارنگله

خدایا آفتاوی بکه

معنی: وارنگله چارنگله (نوعی نواست) خدایا آفتاب را بیرون بیاور، پشت رمه گوسفندان را خشک کن، دل چوپان‌ها را شاد کن، خدایا آفتاب را بیرون بیاور، پسر تفنگ به دوشه، دختر گهواره به دوشه، گهواره دختر را بگردان، تفنگ پسر را بشکن، خدایا آفتاب را بگردان.^۲

۱. صادقی ویلنی، غلام‌حسن، گیلان، رودسر، ۵۰/۱/۳۱.

۲. کاوه، فرامرز، گیلان، ماسال، بی‌تا.

در قاسم آباد گیلان برای بند آمدن باران این اشعار را می‌خوانند:

/ey xodâ âftâb bane/	ای خدا آفتاب بنه
/mange mangetâb bane/	منگ منگتاب بنه
/eme xâne sar eškel bapusa/	امه خانه سر اشکل بیوسه
/eme bijâre tum bapusa/	امه بیجار توم بیوسه
/eme gâve som bapusa/	امه گاو سم بیوسه
/gâlešâne čamuš bapusa/	گالشان چموش بیوسه
/eme boze šâx bapusa/	امه بز شاخ بیوسه
/yâ xodâ yâ ketâb enšâallâh bokune âftâb/	یا خدا یا کتاب انشاءالله بکونه آفتاب

معنی: ای خدا آفتاب بکن، شب را صاف و مهتاب بکن، دسته‌های کاه^۱ که روی خانه ماست، پوسیده، دانه‌های برنج در مزرعه پوسیده، سم گاوهایمان پوسیده، کفش چوپانان پوسیده، شاخ بزهایمان پوسیده. یا قرآن یا کتاب، انشاءالله آفتاب بکند.^۲

در اطراف کاشان، برای بند آمدن باران بچه‌ها دور هم جمع می‌شوند و این اشعار را می‌خوانند:

سنگ در تنوری	خورشید خانم بلوری
یک من برنج تو آب کن	آفتاب کن و آفتاب کن
ما بخوریم، تو خواب کن	سحر پاشو پلو کن
زودی بگیر لالا کن	سر تو زیر لحاف کن

۱. در گذشته بام برخی خانه‌های شمال، به‌ویژه در گیلان را با کاه برنج می‌پوشاندند که به آن گالی‌پوش می‌گفتند.
۲. مسلمی، فریدون، گیلان، قاسم آباد، ۴۸/۲/۳.

لحاف کهنه را زیر انداز	لحاف نو را رو انداز
خورشید خانم بلوری	سنگ در تنوری
آفتاب کن، آفتاب کن	یک من برنج تو آب کن ^۱

در مشهد بچه‌ها برای بند آوردن باران اشعار زیر را می‌خوانند:

خورشید خانم آفتاب کن	نیم من برنج به آب کن
ما بچه‌های گرگیم	از سرمایی بمردیم
یه لقمه بده بلمبانم	گهواره‌اش بجنبانم
روغن بده داغ کنم	بچه‌ات قن‌داق کنم
یک لقمه بده نوش کنم	بچه‌ات خاموش کنم ^۲

در گلپایگان در برخی موارد که بارندگی چند روز ادامه می‌یابد، چند تن از بچه‌ها در کوچه‌ها به راه می‌افتند و اشعار زیر را می‌خوانند:

خورشید خانم بلوری	آفتاب و ماه و حوری
نمک داری یا شوری	چایی را بریز تو قوری
ما بچه‌های گرگیم	از سرمایی مردیم
خورشید خانم آفتو ^۳ کن	یه من برنج تو او ^۴ کن
ما می‌خوریم تو خو ^۵ کن	نیش و نیش و نیش

۱. احتشامی، حبیب‌الله، اصفهان، کاشان، ۵۳/۱۰/۱۷.

۲. قهرمان، اخترالدوله، خراسان، مشهد، ۵۷/۶/۲۰.

۳. آفتاب.

۴. آب.

۵. خواب.

آفتو را بیار گلستون	ابر ببر قبرستون
پر از گلابی بسون	دسمال آبی بسون ^۱
بخور از این گلابی ^۲	دسمال سرخ و آبی

در بروچرد لرستان برای بند آمدن باران این اشعار را می‌خوانند:

/aftu aftu golesu/	آفتو آفتو گلسو
/sâye baru qabresu/	سایه برو قبرسو
/dasmâle âvi basu/	دسمال آوی بسو
/poreš golâvi basu/	پرش گلاوی بسو
/dâ dâ goš basu/	دا دا گوش بسو
/goštene gorva borda/	گوشتین گوروه برده
/dâ a qossa morda/	دا ا غصه مرده
/xoršid xânem aftu ku/	خورشید خانم آفتو کو
/mošti berenj e au ku/	مشتی برنج او کو
/ma moxorem to xu ku/	مُ مخورم تو خو کو
/raftem xona zan berârem/	رفتم خونه زن برارم
/čengi ruqan der âram/	چنگی روغن در آرم
/zan berâr ve taxta nefti/	زن برار و تخته نفتی
/de huze noqra befit/	د حوض نقره بفتی
/noqraš baša namakdunet/	نقرش بشه نمک دونت

۱. بستون = بگیر.

۲. سرمدی، آذر، اصفهان، گلپایگان، ۴۷/۱۱/۱۶.

/telâš baša âlat dunet/

طلا بشه آلت دونت

/si tula baša ve qorbunet/

سی توله بشه و قربونت

معنی: آفتاب آفتاب گلستان، سایه برو قبرستان، دستمال آبی بستان، پر از گلابی بستان، مادر مادر گوش بگیر، گوشت را گربه برده، مادر از غصه مرده، خورشید خانم آفتاب کن، مستی برنج را آب کن، من می‌خورم تو خواب کن، رفتم خانه زن برادرم، یک مشت روغن در آورم، زن برادر روی تخته (مرده شورخانه) نیفتی، در حوض نقره بیفتی، نقره‌اش نمکدانت بشود، طلایش زردچوبه دانت بشود، ۳۰ بچه به قربانت بروند.^۱

در گله‌دار بخش لارستان فارس، هرگاه باران تندی ببارد که باعث وحشت اهالی و کشاورزان شود، این اشعار را می‌خوانند:

این دعا می‌خواند طوفان برگذشت

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار^۲

نوح پیغمبر که در کشتی نشست

شاه مردان نور یزدان حجت پروردگار

۱. خاکی، صادق، لرستان، بروجرد، ۵۲/۱۲/۲۰.

۲. محمودی، ابوالقاسم، فارس، لارستان، ۵۷/۷/۲.

فصل پنجم: تقسیم آب و آبیاری سنتی

مدخل

گفته شده هر جا آب است، آبادانی هم هست و نیز گفته‌اند: تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟ هر جا که اندک آب روانی یافت شود، زندگی در کنارش پا می‌گیرد و هرچه آب کمتر باشد، تلاش بیشتری نیاز است تا از آن بیشترین بهره گرفته شود. پس ارزش آب را کسانی خوب می‌دانند که برای به دست آوردنش تلاش بیشتری می‌کنند، آنانند که در بهره‌گیری از آب، راه بهینه را برمی‌گزینند.

تاریخ آب و آبیاری در ایران بسیار کهن است. اولین اطلاع کتبی از تاریخ آبیاری زراعی با زمان آغازین اسطوره‌های ایران، همخوانی دارد. بنا بر نوشته‌های معتبرترین تاریخ‌های کهن ایران در قرون اولیه اسلامی (تاریخ طبری، تاریخ ثعالبی، شاهنامه فردوسی، زین‌الاکبار گردیزی و غیره) هوشنگ در زمان پادشاهی خود شیوه آبیاری، کشت آبی، کشت گندم، شیوه درو و برداشت گندم جهت تهیه نان را به مردم آموخت. پس اولین آگاهی کتبی و رسمی ما از تاریخ آبیاری در ایران برابر با قدمت تاریخ ایران باستان یعنی در حدود پنج هزار سال قبل است.^۱

۱. صفی‌نژاد، جواد، تاریخ آب و آبیاری در ایران، مجموعه مقالات همایش آب و آبیاری کشور، شیراز، کمیته آبیاری و زهکشی ایران، شهریور ۱۳۷۷، ص ۱.

البته در طول تاریخ در مناطق خشک و کم آب کویری، قوانین عرفی و سنتی - محلی فراوانی به وجود آمده، تکامل یافته و شکل گرفته‌اند، ولی همیشه نزاع‌هایی هم در این مورد وجود داشته است که به کشمکش‌ها و زد و خورد‌های خونین محلی و منطقه‌ای می‌انجامیده است. برای مثال در همین راستا در اوایل قرن سوم هجری، حکومت خراسان را که سراسر قلمرو غربی و جنوبی آن را مناطق خشک کویری فرا گرفته بود، به فکر وضع قوانینی در این مورد انداخت و منابع تاریخی آن زمان در این باره چنین نوشته‌اند:

«در سال ۲۲۴ هجری قمری، اهل نیشابور و خراسان نزد عبدالله بن طاهر (او به کشاورزی، حفر کاریز، اصلاح امر آبیاری و تقسیم آب توجه بسیار داشت) همی‌آمدند و خصومت درباره کاریزها را همی‌گفتند، اندر کتب فقه و اخبار رسول صلی الله علیه و سلم معنی کاریز و احکام آن چیزی نیامده بود. پس عبدالله همه فقهای خراسان را و برخی از فقهای عراق را جمع کرد تا کتابی ساخته در احکام کاریزها و آن کتاب را «کتاب قنی» نام کردند تا احکام که اندر آن معنی کنند، بر حسب آن کنند و آن کتاب تا بدین عنایت (نیمه اول قرن پنجم)، برجاست و احکام قنی و قنایات که در آن معنی رود بر حسب آن کتاب رود»^۱.

به این ترتیب از حدود تاریخ مستند آب و آبیاری و کاریز در ایران مطلع شده ولی در تاریخ آبیاری، وجود کاریزها، شیوه‌های حفر، فنون و قوانین مترتب بر آن به گونه‌ای بوده‌اند که پاره‌ای از فناوری‌ها منتشر شده و عمومیت یافته‌اند و به فرامرزها رسیده‌اند و گسترش یافته و اعجاب دیگران را برانگیخته‌اند، ولی پاره‌ای از این فنون چنان در قلمرو اولیه خود مدفون شده‌اند که پس از گذشت قرن‌ها، هنوز از آن اطلاع دقیقی وجود ندارد.

شیوه‌های تقسیم، حفظ و نگهداری آب

زارعی که در حاشیه کویر بیل به دست می‌گیرد و در پی لقمه نانی دل زمین را می‌کاود، برای آب ارزش فراوانی قائل است، تا جایی که گاه به خاطر آب، جانش را نیز به خطر می‌اندازد. در

۱. گردیزی، عبدالحی، تاریخ زین الخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۱۳۷.

فرهنگ مردم ایران، همان‌طور که گفته شد ارزش و احترام فوق‌العاده به آب، به خوبی در مفاهیم فولکلوریک چون: ضرب‌المثل‌ها، قصه‌ها و روایات زیادی که درباره آب و آبیاری و غیره وجود دارد، دیده می‌شود.

وجود سیستم ظریف و دقیق آبیاری و آبرسانی کهن که با فرهنگ و زندگی مردم برخی نقاط، جوش خورده است، یکی دیگر از دلایل اهمیت آب و نقش حیاتی آن در فرهنگ مردم است. به طوری که این شیوه آبیاری و آبرسانی به همراه خود قوائد و قوانینی را به وجود آورده است که جزء لاینفک فرهنگ مردم و شیوه زندگی همه کسانی است که به نحوی با آب روبه‌رو بوده و با مسائل آن درگیرند. کشاورزی که در زمین اجاره‌ای، جان می‌کند، مالکی که ضمن داشتن زمین و باغ از آب هم سهمی می‌برد، صنعتگری که برای پرکردن آب‌انبار کوچک خود سهمی از آب را می‌خرد، زنی که از آب‌انبار خانگی خود در حاشیه کویر آب برداشت می‌کند تا به مصرف خورد و خوراک روزانه خانواده برساند، همگی ملزم به رعایت مقرراتی هستند که وضع شده و به دلیل قدمت و دیرینگی، جزء فرهنگ و سنت مردم درآمده است.

هر چند امروزه با تحولات و دگرگونی‌های زندگی بشری که با گسستن از پیوندهای باارزش و گاه خالی از ارزش گذشته همراه بوده، در شیوه سنتی آبیاری و آبرسانی نیز اثرات سوئی گذاشته و از برخی جهات نیز اختلافاتی در این امر به وجود آورده است، اما هنوز آنهایی که با باغ و زراعت سر و کار دارند با این شیوه آبرسانی، مستقیماً در ارتباطند. از آنجایی که این قواعد و مقررات مربوط به تقسیم آب، بی‌سبب به وجود نیامده است، لذا بررسی شیوه‌های مختلف آبیاری سنتی مناطق مختلف ایران، ما را با زندگی و فرهنگ مردم آن مناطق آشنا کرده و بیش از پیش به ارزش حیاتی آب در زندگی مردم میهنمان آگاه خواهد کرد.

اصولاً تقسیم آب در بین کشاورزان در مواقعی صورت می‌گیرد که در سال کم‌آبی یا خشکسالی قرار داشته باشند. البته این تقسیم آب در مناطق خشک و کویری همواره بوده و هست. کم‌آبی که در نهایت تقسیم‌بندی آب را در پی دارد، باعث نوعی همبستگی، تعاون و اتحاد در بین کشاورزان می‌شود تا آب را به صورت عادلانه جهت مصارف کشاورزی تقسیم نمایند و همگی بتوانند از آب استفاده کنند. تقسیم آب، شیوه‌ای سنتی است که در کلیه مناطق ایران معمول و مرسوم بوده و همه از آن شیوه تبعیت می‌کنند و اگر این شیوه معمول نبود و یا از آن

پیروی نمی‌شد، شاید بتوان گفت که در اکثر مناطق به علت اتفاقات رخ داده قسمت اعظمی از محصولات کشاورزی از بین می‌رفت.

کم‌آبی و احتیاج مزارع به آب بیشتر، همچنین گاه باعث کشمکش‌ها و مشکلات بر سر آبیاری بین روستائیان شده و این کشمکش‌ها معمولاً از اواسط بهار شروع می‌شود ولی با تمام اینها، کلیه کشاورزان به شیوه تقسیم آب، به طریقه معمول و سنتی و عرف محلی، احترام گذاشته و بر طبق آن عمل می‌کنند.

منابع تأمین آب

در گذشته، آب مصرفی مردم در بیشتر نقاط ایران معمولاً از این مجاری تأمین می‌شد:

۱- آب چاه: در برخی خانه‌ها چاه عمیق وجود داشته و دارد که حد متوسط عمق آن بیست متر است. چاه خانه‌ها تنگ بوده و به اندازه‌ای است که یک مقنی بدون طناب هم می‌تواند وارد آن بشود یعنی پاها و دست‌ها را در طرفین بدنه چاه می‌گذارد و از چاه بالا یا پایین می‌رود. آب مصرفی به وسیله سطل (در برخی مناطق دول /dul/ یا دلو /dalv/) از چاه برداشت می‌شود. سطل یا سایر ابزار آب‌کشی، به سر طنابی ضخیم به طول عمق چاه وصل بوده و سر دیگر طناب به چرخ چاه که عمدتاً از چوب است، وصل می‌شود. استفاده از آب چاه و چرخ آن برای آب‌کشی هنوز در برخی مناطق ایران معمول است (در تصویر پیوست نوعی چاه آب به همراه اجزای چرخ را مشاهده می‌نمایید). چاه آب یا در گوشه‌ای از حیاط خانه بود یا در اتاقکی به نام چاه خانه قرار داشت. البته امروزه با حفر چاه‌های عمیق و نصب تلمبه‌های قوی بر روی آنها، چاه‌های منازل به تدریج رو به خشکی نهاده و چاه‌های کمی پیدا می‌شود که هنوز دارای آب کافی بوده باشد.

۲- آب قنات: چون آب چاه، معمولاً کمی تلخ و سنگین است، و برای آشامیدن و پخت و پز چندان مناسب نیست، به همین جهت استفاده از آب قنات که شیرین و سبک و گواراست، در برخی دیگر از مناطق ایران به‌ویژه مناطق کویری رایج است. سابقاً آب قنات برای آشامیدن مردم به وسیله سقاها که مخارج زندگیشان را با سقایی تأمین می‌کردند به شهرها آورده و فروخته می‌شد. برخی نیز با حفر قنات و وقف آن قسمتی از آب آشامیدنی مردم را تأمین می‌کردند. اما عمده مصرف آب قنات‌ها برای کشاورزی است.

در مناطق خشک ایران به‌ویژه مناطق مرکزی و کویری چون یزد، اطراف اصفهان و اراک، قنات‌های بسیاری که اغلب مسیرشان بسیار طولانی بوده تا به کف زمین برسد، حفر گردیده است. آب این قنات‌ها برای مصارف عمومی نیز استفاده می‌شد و در جاهایی که ویژه برداشت آب بود مردم از آب قنات‌ها استفاده می‌کردند. هم‌اکنون حفر قنات و اهمیت آن در مناطق کویری به قدری است که رشته‌ای به نام قنات‌شناسی در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود و مطالعات زیادی در زمینه قنات‌ها انجام گرفته است.^۱ مراحل کندن قنات تا رسیدن به آب بسیار دشوار و طاقت‌فرساست که در ادامه همین بخش به شیوه شناسایی و حفر قنات اشاره خواهیم کرد.

۳- آب‌انبار: یکی دیگر از شیوه‌های استفاده از آب به‌ویژه برای کشاورزی، استفاده از آب انبارهاست که در برخی مناطق این آب‌انبارها به صورت استخرهای روباز ساخته می‌شود اما در بیشتر مناطق به صورت مسقف است. آب انبار مخزن زیرزمینی است که از آب باران یا چشمه‌ها پر می‌شده است. آب‌انبار به شکل سردابه و مکعب مستطیل مانند ساخته می‌شد که قسمتی از آن در زیر زمین و قسمتی هم بالاتر از زمین واقع می‌شد. ارتفاع قسمت زیرین آن کمی عمیقتر از ارتفاع قسمت بالایی آن است. اغلب آب‌انبارها چند پله دارد که آب آنها به وسیله سطل و غیره برداشته می‌شود. امروزه نیز از این آب‌انبارها در برخی روستاهای کشور به‌ویژه در اطراف شهرها و نیز سر گذرها و راه‌هایی که به دهات و روستاهای اطراف می‌رود، دیده می‌شود که اغلب آنها قابل استفاده بوده و از آب باران یا چشمه پر می‌شود و در کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. (تصویر پیوست)

۴- تالاب‌ها یا آبگیرها یا گوراب‌ها: از این تالاب‌ها و گوراب‌ها که با آب باران پر می‌شود، آب مورد نیاز را ذخیره نموده و در مواقع ضروری استفاده می‌کنند. البته از آب این تالاب‌ها بیشتر جهت استفاده دام‌ها بهره‌برداری می‌کنند.

۵- رودخانه‌ها و چشمه‌سارها و برکه‌ها: یکی دیگر از منابع مهم در تأمین آب مردم، رودخانه‌ها و چشمه‌سارها با آب فراوان است.

۱. برای مثال می‌توان به مطالعات و تحقیقات استاد جواد صفی‌نژاد در زمینه علم قنات‌شناسی اشاره کرد.

با آنچه ذکر شد متوجه شده‌ایم که منابع تأمین آب مصرفی مردم چه در امر کشاورزی و چه در مصرف روزانه خانگی از چه جاهایی تأمین می‌شد که برخی از این مجاری آب با چه مشقتی ایجاد می‌گردیدند. اما امروزه آب لوله‌کشی، مشکل آب مصرف‌خانه‌ها را حل کرده اما آب مصرفی مزارع همچنان از منابع آبی پیش‌گفته، تأمین می‌شود. هر چند که امروزه با اتخاذ تدابیری چون ایجاد سد و آب‌خیزداری سعی در ذخیره آب می‌نمایند اما در برخی مناطق ایران به‌ویژه مناطق مرکزی همچنان آب مصرفی اهالی از قنات‌ها و چاه‌ها و غیره تأمین می‌شود و طبعاً قواعد سنتی آب و آبیاری هم‌اکنون نیز در آنجا حاکم است.

شیوه‌های تقسیم آب و آبیاری در نقاط مختلف کشور

در روستاهای آبادیه فارس در قدیم که هنوز ساعت بین همه مردم رایج نبود، زمان مصرف کردن آب را با وسیله‌ای اندازه‌گیری می‌کردند به نام طشته /*tašte*/ که پیاله کوچک مسی بود که ته آن سوراخ کوچکی وجود داشته که بر روی ظرف بزرگی مثل طشت پر آب قرار می‌دادند. آب کم‌کم از سوراخ طشته به درون آن نفوذ می‌کرد و وقتی طشته پر از آب می‌شد، به درون ظرف بزرگ فرو می‌رفت. سپس طشته را بیرون آورده و دوباره بر روی آب قرار می‌دادند و به همین ترتیب ادامه داده، هر ۹ طشته برابر با یک ساعت آب می‌شد. البته اندازه طشته‌ها متفاوت بوده است که گاه ممکن بود هر ۱۲ طشته برابر با یک ساعت آب شود. هر ۹ یا ۱۲ طشته را به حساب متداول یک جبه /*habbe*/ می‌نامند. تقسیم آب را کسانی انجام می‌دادند که به آنها میرآب می‌گفتند. میرآب حتماً باید خودش آب و ملک می‌داشت و یا کارش کشاورزی بود. تقسیم آب و شیوه گردش آن چنین بوده است که پیش از طلوع آفتاب، میرآب در جای بلندی قرار می‌گرفته و همین که قرص خورشید کامل پیدا می‌شد، یا به اصطلاح آفتاب نیش می‌زده، آبیاری را شروع می‌کرد. در اصطلاح محلی به این موقع از صبح آغاز آب‌بندان می‌گویند. از لحظه آب‌بندان، آب به کسانی که آن روز نوبت آب داشتند، تحویل داده می‌شد و میرآب گردش آب را چنان تنظیم می‌کرد که آب به کشتزار همه کسانی که سهمیه داشتند، برسد. هنگام آبیاری صاحب کشتزار آبیاری می‌کند و میرآب مربوط در یک محل طشته می‌اندازد. به این ترتیب که در ظرف بزرگی آب می‌ریزد و طشته را روی آن قرار می‌دهد، همینکه طشته پر شد و به محض اینکه خواست در

آب ظرف غرق شود، آن را گرفته و خالی می‌کردند و فوراً دوباره روی آب قرار می‌دادند، به علامت اینکه یک طشته آب برای آبیاری رفته است، یک سنگ در کاسه بزرگی که در کنارشان قرار داشت، می‌انداختند و با شمردن سنگ‌ها، تعداد طشته‌هایی را که هر آبیاری آب بسته است، معین می‌کردند. برای اینکه سوراخ طشته مسدود نشود، هر صبح و شام طشته را به اصطلاح کلنگ می‌زدند، برای این کار با چوب نازکی سوراخ طشته را پاک می‌کردند و جلا می‌دادند. اگر شخصی یک دانگ آب داشت، هنگام آبیاری دیگر برایش طشته نمی‌انداختند بلکه در آغاز آب‌بندان آب را تحویل او می‌دادند و در آغاز آب‌بندان روز بعد، آب را از او تحویل می‌گرفتند. آب مصرفی برای کشاورزی از قنات تأمین می‌شده است. لایروبی قنات به عهده کسانی بود که به آنها کدکن /kadkan/ می‌گویند.^۱

کشاورزان اقلید فارس نیز از طشته برای تقسیم آب استفاده می‌کردند. نکته جالب در تقسیم آب در اقلید آب قرضی گرفتن بود. به این ترتیب که کشاورز از میراب تقاضای آب قرضی می‌کرد و مثلاً دو ساعت آب بیشتر از سهم خود می‌گرفت و در موقعی که دوباره نوبت آب او می‌شد، آب قرضی خود را پس می‌داد. همچنین دور سوراخ طشته یا پیاله را لحیم می‌کردند تا کسی آن را گشادتر نکرده و در تقسیم آب تقلب ننماید.^۲

در اردهال کاشان، برای تعیین وقت جهت تقسیم آب از وسیله‌ای به نام «آفتاب نشان» استفاده می‌کردند که عبارت بود از سنگی که پای دیوار مسجد محل نصب کرده بودند. قبل از ظهر فاصله سایه دیوار را تا برخورد به آن سنگ به وسیله پاشماری که عبارت بود از دو کف پا، می‌پیمودند و به آن پی /pay/ می‌گفتند و هر پی را ده دقیقه حساب می‌کردند. موقعی که آفتاب سر آفتاب نشانه می‌آمد، نصف روز حساب می‌کردند، ولی بعد از ظهر تعیین وقت به این شیوه بود که شخص تحویل‌گیرنده آب، مستقیم پشت به آفتاب کلاه خود را از سر بر می‌داشته، پای برهنه می‌ایستاده و سایه روی سر را هدف قرار می‌داد. باز با کف پا پیموده، هر پی را ۳۰ دقیقه حساب می‌کرد. بعد از این جریان ظرف مسی سوراخ‌دار به نام سرجه /sarje/ معمول گردید. سرجه که از

۱. جوکار، محمدصادق، فارس، آباده، ۶۲/۸/۲۲.

۲. صابر، علی‌جان، به نقل از محمدحسین ثابت اقلیدی، فارس، اقلید، ۷۶/۷/۲۰.

ته آن تا لبه، پنج خط یا درجه داشته و هر درجه عبارت از ۲ دقیقه بوده و تمام سرجه برابر با ۲۰ دقیقه بوده است. سوراخ سرجه طوری تعبیه شده بود که در مدت ۱۰ دقیقه سرجه از آب پر می‌شد. سرجه را روی ظرفی که ظرفیت آن حدود چهار الی پنج لیتر بوده از آب بسیار تمیز پر می‌کردند و سرجه را روی آب قرار می‌دادند و تعدادی ریگ هم در کنار ظرف می‌گذاشته، مثلاً دهقانی ۱۰ سرجه آب می‌خواست، هر سرجه که از آب پر شده و به ته ظرف می‌خورد، خیلی سریع از آب بیرون آورده و خالی می‌کردند و مجدداً روی آب قرار می‌دادند و یک دانه از ریگ‌ها را به طرفی می‌گذاشتند تا ده دانه ریگ تمام شود. به این ترتیب ۱۰ سرجه آب پرداخت می‌شده است. هر شبانه‌روز در آبیاری را یک طاق می‌گویند و تقسیم آب به وسیله سرطاق انجام می‌شود. هر طاق به شش دانگ تقسیم می‌شود. آنکه سرطاق است یعنی از همه بیشتر آب می‌برد، «قلم آب» /qolom âb/ و جزء آنها «خورد آب» و آنکه در آخر طاق قرار دارد «بُن آب» می‌گویند. سابقاً تقسیم آب، گاه در منزل سرطاق انجام می‌شده و او به وسیله سرجه اول آب خود را گرفته و سپس به بقیه آب می‌داد.^۱

در جوشقان، آذران، رهنق، مرق و آران کاشان همچنین شیوه‌ای برای تقسیم آب رایج بوده است.

در روستاهای فریدون شهر اصفهان در مورد تقسیم آب جمله‌ای رایج است که می‌گویند: جنگ اول بهتر از ساعت آخر است. ابتدا همه کشاورزان جمع می‌شوند و جوی‌ها و استخرها را پاک کرده و مشخص می‌کنند که در چه ساعت، آب متعلق به کدام یک است. وقتی می‌خواهند بفهمند کدام یک اول و کدام یک آخر از آب استفاده کنند، تعدادی سنگ به نام کشاورزهای روستا برمی‌دارند و یکی از آنها سنگ‌ها را به ردیف می‌چینند و به ترتیب نوبت آب آنها مشخص می‌شود. به هر دو نفر که پشت سر هم حق استفاده از آب را دارند، مجاره /mojâre/ می‌گویند. در اوایل بهار که آب زیاد است، دو نفر از کشاورزان با هم شریک می‌شوند و در یک روز آبیاری می‌کنند ولی در وسط تابستان که آب کم می‌شود، هر نفر فقط چند ساعت حق آب دارد. برای

۱. ماجدی، سیدخدابخش، اصفهان، کاشان، ۵۰/۴/۳۱.

مثال از ساعت ۳ عصر تا ۶ غروب که البته به مقدار زمین بستگی دارد. در مورد شراکت در آبیاری نیز باید گفت که شریک هر کشاورز معمولاً تا آخر سال زراعی با او بوده و به همدیگر کمک می‌نمایند.^۱

در شهرضا حساب کردن آب با دشتبان است که در جایی به نام قرشگاه /qerešgâh/ می‌نشیند. قرشگاه اتاق کوچکی است در وسط صحرا که دشتبان در آنجا می‌نشیند و وقت آب را حساب می‌کند. آب مورد نیاز را سرطاق به زمین‌های زراعی می‌آورد و انتخاب سرطاق به این صورت است که مالکین عمده و خرده مالکان باید او را بشناسند و به صداقت و درستکاریش ایمان داشته باشند.^۲

در میمه نیز مبنای تقسیم آب براساس طاق است و هر طاق یک شب یا یک روز است. از ۱۵ فروردین برای آب دادن به گندم‌ها به دشت می‌روند. «هر طاقی که برای اولین بار آب به دشت می‌برد، زن‌های افرادی که صاحب آن طاق هستند حتماً باید برنج بپزند و آن را با خوراکی‌های دیگر به دشت ببرند و وقت نهار همه مردان سر سفره می‌نشینند و شروع می‌کنند به خوردن پلو و خوراکی‌های دیگر که عبارت است از خاکینه، کوکو، دوغ و ماست. در این روز زن‌ها و بچه‌هایشان لباس نو می‌پوشند و مانند جشن، شادی می‌کنند و پس از سیر شدن مردان، زنی که بزرگتر از زنان دیگر است از هر قاب پلو یک مشت برمی‌دارد و همه را در کاسه‌ای ریخته و آن را روی آب روان جوی می‌ریزد و همه صلوات می‌فرستند و سوره حمد می‌خوانند و عقیده دارند که آب از شادمانی آنها برکت پیدا می‌کند و گندم‌هایشان خوب می‌شود. این جشن تا هفته آخر که روز طاق‌ها تمام می‌شود، برای زن‌های ده برقرار است. مردم آب کاریزی را که به طور بی‌صدا و آرام و روان است ماده و آب قنات را که خیلی خروشان و تند می‌رود، نر می‌دانند.^۳

در نطنز نیز برای تقسیم آب از پنگ /pang/ و پیاله استفاده می‌کردند. به کسی که مسئول شمارش آن بوده و حساب آب را داشت، پنگ‌انداز می‌گفتند.

۱. عباسی، رضاعلی، اصفهان، فریدون شهر، ۱۳۶۶.

۲. طیبیان، سیدعبدالرسول، اصفهان، شهرضا، ۵۱/۵/۸.

۳. احمدجو، امرا...، اصفهان، میمه، ۴۷/۷/۱۶.

در روستای چالگر گیوی اردبیل، برای آبیاری در اوایل اردیبهشت ماه که فصل آبیاری است، اهالی نهرهای موجود را لایروبی و ترمیم کرده و کشاورزان جهت تعیین نوبت آب در خانه یکی از ریش‌سفیدان روستا جمع می‌شوند و نحوه گردش آب را بین خود به مدت پایان فصل آبیاری، در همان سال زراعی با قرعه‌کشی یا پوشک آتماق /pušk âtmâq/ تعیین می‌کنند. برای این کار هر کشاورز که دارای حق‌آبه است، برای خود پوشکی تعیین می‌کند. پوشک عبارت از چیزی مثل چوب کبریت، ریگ یا نخود و چیزی شبیه این‌هاست که هر فرد برای انجام قرعه‌کشی آن را درون کلاهی می‌اندازد. پس از ریختن اشیا یا پوشک‌ها در درون کلاه، آن را به دست یک نفر می‌دهند و او یکی از پوشک‌ها را برمی‌دارد و بیرون می‌آورد و مال هر کس بود او اولین نوبت آب را دارد و برای دیگران نیز به این ترتیب نوبت آبیاری در نظر گرفته می‌شود. نوبت آبیاری بر هر دانگ دو شبانه‌روز بوده و در هر دانگ از زمین زراعی سه نفر شریک هستند و بعد آن سه نفر هم دانگ، دو شبانه‌روز آب را بین خود به این قرار تقسیم می‌کنند: یک شب تا ظهر را یک نفر آبیاری می‌کند و شب تا ظهر بعدی را نفر دوم و دو تا بعدازظهر را نفر سوم آبیاری می‌کند. پس از هر دو روز آبیاری نوبت‌ها عوض می‌شود. این تعیین نوبت آبیاری تا پایان سال زراعی به طور دقیق رعایت شده و برای همه محترم است و هیچ‌گونه اختلافی پیش نمی‌آید. به کسی که در نوبت اول آبیاری می‌کند سر او /sar ow/ می‌گویند. مقدار آبی را که در نهرها جاری می‌سازند بر حسب بیل اندازه‌گیری می‌کنند و یک بیل، مقدار آبی است که سنگ‌های یک آسیاب آبی را بگرداند. در گذشته که ساعت نبود، تعیین وقت برای آبیاری به وسیله آفتاب صورت می‌گرفت. در جلوی مسجد جایی بود به نام خوجانشین یا قوجانشین /qojânešin/ و هر وقت آفتاب به آن قسمت می‌افتاد می‌فهمیدند که ظهر شده است. در هر نوبت آبیاری دو یا سه نفر آبیاری را انجام می‌دادند.^۱

کشاورزان مرند آذربایجان شرقی، برای تأمین آب مورد نیاز خود، در حد وسیع مالی یا در یکی از قنات‌ها و موتور پمپ‌ها سهم می‌شوند یا با پرداخت آب بها از سهمیه آب دیگران

۱. رزاقی چالگر، مطلب، اردبیل، چالگر، ۶/۱۱/۶۹.

استفاده می‌کنند که سو نوبتی /su nobati/ نام دارد که به معنی نوبت آب است. نوبت آب ممکن است هر ده روز یکبار یا معمولاً ۱۵ روز یکبار تعیین شود. موقع آبیاری، کشاورز ممکن است مسئولیت آبیاری را خود شخصاً بر عهده گیرد، در غیر این صورت از سوچی /su či/ که شخص مجرب و کارآموده‌ای در فن آبیاری است کمک می‌گیرد. سوچی به اقتضای حرفه‌اش، با تمام کانال‌های اصلی و فرعی آب محلات و باغات آشنا بوده و قادر است آب را با مهارت و بی‌کم و کاست به باغ و مزرعه مورد نظر هدایت کند. برای رفع هر گونه تبعیض، رسم است که آب را یک نوبت روز و یک نوبت شب می‌گیرند، چرا که آبیاری در شب مشکلاتی دارد و همه دلشان می‌خواهد هنگام روز آبیاری کنند. وسایل کار سوچی عبارتند از: بیل، چکمه ساق بلند و فانوس (برای آبیاری در شب).

سوچی قبل از شروع به کار، مزد خود را اعلام می‌کند و معمول است که فانوس و چکمه را مالک، به طور امانت در اختیار سوچی بگذارد، اما بیل از وسایل ضروری کار وی است و باید خود شخصاً تهیه نماید. تهیه غذا به عهده سوچی اما چای را مالک زمین به عهده می‌گیرد (قواعد موجود بین آبیاری و مالک بسیار قابل توجه است). اگر محل آبیاری باغ باشد، آن را باغ سو وارما /bâq su vârmâ/ (آبیاری باغ) و آب آن را باغ سوئی /bâq suee/ می‌گویند. برای تسهیل در کار آبیاری معمولاً باغ را به کردی /kardi/ یا کرت‌های مستطیل شکل با طول و عرض متفاوت و دلخواه تقسیم می‌کنند و از کنار کردی‌های پهلو به پهلو می‌دهند. آبیاری مزرعه را نیز زمی سو وارما /zemi su vârmâ/ می‌گویند. آبیاری مزرعه تا حدودی همانند آبیاری باغ است با این تفاوت که ابتدا زمی /zemi/ (مزرعه) را به سه چهار تخته (قسمت) تقسیم می‌کنند و هر تخته را با دیوارهای کوتاه نیم‌متری از هم جدا می‌سازند که در اصطلاح ما را /mârâ/ نامیده می‌شود. با توجه به شیب زمین، کانالی از ابتدا تا انتهای مزرعه می‌کشند. در موقع آبیاری سوچی، آب را ابتدا به داخل کانال می‌اندازد و سپس همانند آبیاری باغ یک نوبت از انتها به ابتدا و بعد از ابتدا تا انتها را آبیاری می‌کند.^۱

۱. فضل‌زاده، بیژن، آذربایجان شرقی، مرند، ۵۷/۹/۲۵.

در روستای مؤمن آباد بیرجند در روز تعیین و تقسیم آب، هر کدام از کشاورزها یک سنگ‌ریزه در دست می‌گرفتند و هر کس سنگ‌ریزه خود را می‌شناخت و به وسیله آن روز آبیاری هر کس مشخص می‌شد. به این ترتیب که یک نفر ۱۳ خط روی زمین کنار هم می‌کشید وقتی که خطها رسم شد، فردی از میان جمع قهر می‌کرد و از جمع جدا می‌شد. وقتی قهری بیرون می‌رفت، سنگ‌ریزه‌ها را به همه نشان داده و به یک نفر می‌دادند تا همه را به هم بزند. سپس دنبال قهری می‌رفتند و او را می‌آوردند تا آشتی کند. بعد برای اینکه او را راضی کنند به او می‌گفتند تو سنگ‌ریزه‌ها را روی خطها قرار بده تا هم دلخوری برطرف شود و هم کار ما را انجام داده باشی. قهری با تبسمی می‌پذیرفت و با لبخند نشان می‌داد که دیگر قهر نیست. او سنگ‌ریزه‌ها را که در واقع معرف افراد بودند، یکی یکی روی ۱۳ خط قرار می‌داد و آن کس که سنگش روی خط اول گذاشته شده بود، اولین کسی است که بعد از اتمام این جلسه آب را به عنوان تصرف، می‌گرفت. به این عمل تعیین نوبت آب یا رُن کردن آب می‌گویند. رُن همان مدار و گردش آب است. وقتی آب تقسیم می‌شد، هر کس پیش رُن و پس رُن خود را می‌شناخت. پیش رُن یعنی کسی که اول آبیاری می‌کند و پس رُن کسی است که بعد از او آبیاری می‌نماید. هر رُن آب مساوی با ۱۳ روز آب است. البته بلندی و کوتاهی روزها و شبها گاه باعث اختلاف می‌گشت و همچنین بین طاقه‌ای‌ها و نیم‌روزها که اولی ۱۲ ساعت آب می‌گیرد و دومی ۶ ساعت آب، اختلاف پیش می‌آمد. آب را عصرها و یا نزدیک غروب به دیگری تحویل می‌دادند. نیم‌روزی‌ها یعنی کسانی که نصف روز حق آب دارند، تقسیم آب را با تاس انجام می‌دادند. ظرف تاس که برای «تاس دوانی» مورد استفاده قرار می‌گرفت، از ته یک سوراخ بسیار تنگ داشت که اطراف آن سوراخ با چدن سفت و محکم شده بود تا کسی نتواند آن را دستکاری نماید.^۱

از آنجا که صائین قلعه زنجان یک منطقه کشاورزی و دامپروری است، آب و آبیاری از مسائل مهم این منطقه به شمار می‌رود. مزارع کشاورزی این منطقه طی سالیان گذشته به وسیله قنات و چاه‌های عمیق آبیاری می‌شد. هر مزرعه که حدود مشخصی دارد از قدیم‌الایام دارای نام

مخصوص به خود بوده است که قنات یا چاه عمیق مزرعه هم به همان نام معروف است. برای مثال قنات پری‌رخ برای مزرعه پری‌رخ و چاه عمیق جلیل‌آباد برای مزرعه جلیل‌آباد، آب قنات و چاه‌های عمیق بر حسب تعداد مشترکین و سهامداران آنها، دانگ‌بندی می‌شود که در حالت کلی از ده دانگ بیشتر است. هر دانگ معادل ۲۴ ساعت آب است. دانگ‌بندی قنات و چاه‌های عمیق همه ساله در اوایل بهار که شروع فصل آبیاری است، به دست مدیران عامل قنات یا چاه انجام می‌گیرد. تعیین مدیر عامل از طرف کلیه کشاورزان سهم در هر قنات و چاه صورت می‌گیرد که هر چهار سال یک بار تعیین می‌گردد. از طرف مدیران عامل همه ساله برای هر دانگ یک نفر از مشترکین همان دانگ به عنوان سردانگ تعیین می‌گردد که نظارت بر تغییر و تحویل ساعت آبیاری بین کشاورزان دانگ و همچنین رابط بین آنها و مدیران عامل است. در اوایل بهار هر سال از طرف سردانگ‌ها و به دستور مدیران عامل، یک روز معین، جهت کلیه کانال‌های آب به کشاورزان قنات یا چاه عمیق اعلام می‌گردد. لایروبی بر حسب طول کانال ممکن است یک یا چند روز به طول بینجامد. هر دانگ به اجزاء کوچکتر تقسیم می‌شود، یعنی هر ۶ ساعت در اصطلاح محلی یک صدی و هر ۳ ساعت یک چارک و هر ۱/۵ ساعت یک سیه/siya/ و هر ۴۵ دقیقه یک پونزا/ponzâ/ نامیده می‌شود که به ترتیب نوبت و با توجه به سهمی که هر کشاورز دارد، مزارع آنها آبیاری می‌گردد.^۱

در روستاهای فردوس از توابع مشهد، از آب قنات برای آبیاری مزارع استفاده می‌شود. هر سهم از یک قنات را در این منطقه یک فنجان می‌گویند. مدار گردش آب ۱۲ است، فنجان که اهالی آن را فنجو/fenju/ می‌گویند، ظرف کوچکی است از مس که کف آن سوراخ ریزی دارد و در درون یک ظرف بزرگتر به نام طاس قرار می‌گیرد که پر از آب است. وقتی فنجان را داخل آب قرار می‌دهند به تدریج از ته سوراخ آن پر می‌شود. وقتی فنجان پر شد به داخل طاس فرو می‌رود و این فنجان در حدود ۳/۵ دقیقه پر می‌شود و هر فنجان که پر می‌شود یک سهم است، البته امروزه استفاده از این فنجان مرسوم نیست و به جای آن از ساعت استفاده می‌کنند، به این ترتیب

۱. مستعالمه، محمدصادق، زنجان، صائین قلعه، ۶۴/۹/۳۰.

که هر ساعت حدود ۱۸ فنجان است یعنی کسی که ۱۸ سهم دارد، یک ساعت آب از ۱۲ ساعت آب دارد. به علت اینکه برخی روستاهای فردوس در حاشیه کویر قرار دارد هر سهم یا فنجان، حدود ۵۰۰ تومان خرید و فروش می‌شود و علاوه بر آن در مهریه زن‌ها نیز گاه این سهم آب در نظر گرفته می‌شود و هر کس زنی را عقد می‌کند، اگر از این قنات سهمی داشته باشد باید آن را مهریه زنش نماید و هر کس سهم آب بیشتری دارد، زن بهتری گیر او می‌آید! در گذشته در مسیر قنات‌ها چند آسیاب آبی قرار داشته که هم اکنون از بین رفته است. آب قنات از بین روستاها می‌گذرد و یک نفر به نام جوی‌بان که به او جوی وه /*juyvoh*/ می‌گویند، از آن حفاظت می‌کند تا جوی آب خراب نشود و آب هدر نرود. تقسیم آب به این ترتیب است که در این ۱۲ شبانه‌روز که به نام دوازده نفر است، که از بقیه بیشتر حق آب دارند، مثلاً یک شبانه‌روز به نام ملک‌خان معروف است که گویا در گذشته فردوس و طبس حاکم‌نشین بوده و حاکم این ناحیه یک شبانه‌روز از این آب را گرفته و به نام خودش ثبت نموده است و چون فرزندی نداشته آن را وقف کرده که پول آن را به مصرف امور خیریه می‌رسانند. به بقیه شریک‌های هر طاقه یا هر شبانه‌روز چکنه /*čekana*/ می‌گویند. موقع تقسیم آب معلوم است که هر شریک چند سهم دارد و به تعداد سهم خودش با فنجان یا ساعت آب می‌برد. موقعی که زمینش آب خورد یا سهم آبش تمام شد با صدای بلند داد می‌زند و بقیه شریک‌ها را متوجه می‌کند که زمینش آب خورده تا شریک دیگر آب را ببرد. شیوه صدا زدن با صدای «هوی هوی هوی» است. این علامت قراردادی سال‌هاست که بین کشاورزان این منطقه متداول است. هر نصف شبانه‌روز یعنی ۱۲ ساعت آب را یک طاقه می‌گویند.^۱

در فرخ شهر چهار محال و بختیاری، برای اینکه در گرفتن آب برای کشاورزی دچار مشکل نشوند، ملک زراعی خود را به هفت دانگ تقسیم می‌کنند. هر دانگ را به چهار قسمت سه حبه‌ای، تقسیم می‌کنند که هر قسمت را یک نیم فرد می‌نامند. یعنی هر دانگ ۳۲ نیم فرد می‌شود. هفت دانگ معادل ۲۸ نیم جوب می‌شود که به صورت ۱۴ آب محاسبه می‌گردد یعنی

۱. میربرون، امیر، خراسان، مشهد، فردوس، ۵۰/۱۱/۲۲.

۱۴ روز، ۲۸ شب و روز است و این ۲۸ نیم جوب هر ۱۴ روز یک بار شب و یک بار روز نوبت آب آنها می‌شود. از آنجا که برخی محصولات کشاورزی احتیاج به آب هفته‌ای دارند، نیم جوب‌هایی که مقابل هم قرار می‌گیرند، به هم آب قرض می‌دهند و بعد در نوبت خود آب قرضی را پس می‌دهند. از آنجا که هر نیم جوب معادل ۸ نیم فرد است، همه کارهای زراعتی را ۸ نفری انجام می‌دهند و هر نیم فرد به عهده یک نفر است که با هم آب می‌گیرند، با هم کشت و کار و با هم درو می‌کنند و محصول را بین خود تقسیم می‌کنند. هر نیم جوب یک رئیس دارد. رؤسای نیم جوب‌ها یک نفر را به عنوان رئیس دانگ انتخاب می‌کنند و در مجموع هفت دانگ، هفت نفر رئیس دارد که با هم به صورت مشورتی و کدخدانشی در مورد کارهای کشاورزی مثل لایروبی قنات و کارهای دیگر تصمیم می‌گیرند. شیوه آب گرفتن به این صورت است که از غروب خورشید تا طلوع سپیده، نوبت آب کسی است که نوبت شب اوست و از طلوع خورشید تا غروب آفتاب نوبت کسی است که نوبت آب روز اوست.^۱

پنگ و پیاله / pang o piyâle/: در گذشته به علت نبودن ساعت، از ساعت آبی یا پنگ و پیاله استفاده می‌کردند. شیوه استفاده از پنگ و پیاله شبیه طشته و سایر ابزار مشابه بود که در بیشتر به آن اشاره کردیم، اما مسئولیت اجرای تعیین ساعت آب به عهده دشتبان بوده است. در فرنیق خمین زمین‌های زراعی در اصطلاح محلی به صد جفت گاوبندی تقسیم می‌شده است که به اصطلاح امروزی هشتصد سهم به حساب می‌آید. این هشتصد سهم یا صد جفت گاوبندی به تساوی و تقسیمات و قطعات کوچک و بزرگ بین زارعین این آبادی تقسیم می‌شد. البته از گذشته تاکنون اصطلاح محلی این آبادی درباره تقسیم‌بندی زمین‌های زراعی روی حساب دانگ، جفت، لنگ، پا و فرد است. منبع تأمین آب زراعی در فرنیق شامل رودخانه، قنات و کاریز، چشمه و چاه است. اصطلاح آنها هم دانگ و طاق است و گردش آب هم به اصطلاح قدیم و جدید از روی حساب سایه به لنگ و سایه به رگال /regal/ و سایه بدره‌ای محاسبه می‌شود. البته اصطلاح دیگری هم هست که به آن سنگ می‌گویند. منظور از یک سنگ مقدار

۱. هانفی، سیدحسن، چهارمحال و بختیاری، فرخ شهر، ۶۸/۱۱/۱۷.

آبی است که یک سنگ آسیاب را به گردش درآورد. نصف سنگ را یک کرت و نصف کرت را چهار کیز /kiz/ می‌گویند. این واحدها برای آب کم یا زیاد در فرنیق از گذشته تاکنون اعمال می‌شود. گردش آب در کشت خوان‌های زراعتی فرنیق به این قرار است:

کشت خوان قاسم آباد، که به اصطلاح سی و شش جفت یا چهل جفت گاوبندی است، گردش آن در گذشته بین زارعین هشت شبانه روز بود که به اصطلاح دور می‌گشت، ولی در حال حاضر گردش آب بین زارعین ده شبانه روز است. اما کشت خوان‌های دیگر فرنیق خمین، هر کدام شامل شانزده جفت الی هجده جفت گاوبندی هستند و گردش آب این کشت خوان‌ها به ۹ شبانه‌روز است که به اصطلاح محلی می‌گویند گردش ۹ و این کشت خوان‌ها بالاده پایین‌ده است و از آب رودخانه مشروب می‌شوند. بر روی رودخانه نیز بند ایجاد کرده‌اند تا سیلاب‌ها موجب خسارت به مزارع نگردد. در دیگر کشت خوان‌های فرنیق نیز گردش آب به ۹ شبانه‌روز و بر حسب تعیین ساعت است.^۱

در الویر ساوه اساس تقسیم آب بر حسب وضعیت هر مزرعه است. برای مثال در گذشته تقسیم آب در مزرعه قصبه به این شکل بوده است: این مزرعه که به وسیله یک رشته قنات آبیاری می‌شد، به ۱۲۶ شیر تقسیم می‌گردید که هر ۶ شیر آن در گردش یک شبانه‌روز قرار می‌گرفته که چهار شیر آن مربوط به روز و دو شیر آن مربوط به شب بود. واضح است چنانچه ۱۲۶ شیر را بر ۶ تقسیم کنیم، خواهیم دید که گردش نوبتی آب این مزرعه هر بیست و یک روز یک بار است. به نحوی که در جدول پیوست آمده است پس از انقضاء فصل زمستان، آغاز آبیاری از سردانگ است که پس از آن فرهاد الی آخر آبیاری می‌کنند. شیر در لهجه محلی به معنی جو است که در این جدول، هر دانگ یعنی یک شبانه‌روز به سه قسمت تقسیم شده است، صبح، عصر و شب که هر کدام از اینها نیز خود به دو قسمت تقسیم شده و در یکی شیر اول و در دومی شیر دوم قرار گرفته که با حفظ اصطلاح محلی جو اول، جو دوم نوشته شده است و ملاحظه می‌شود که دایره آخر که در آن جو اول و دوم یاد شده، مربوط به دایره محاط اول است که سر

۱. شاه‌محمدی، محمد، مرکزی، خمین، فرنیق، ۵۰/۵۳۱.

دانگ در آن قرار دارد و مجموعاً ۶۶ شیر است و اگر ۶۰ شیر دایره محاط دوم را که در اینجا جای سر دانگ حاشیه زده شد به آن بیفزاییم، ۱۲۶ شیر کل تکمیل می‌شود که وقتی به شش شیر تقسیم شود، گردش نوبتی بیست و یک روز یک‌بار نمایان می‌شود و یک بار دیگر نیز در اینجا به ردیف ۲۱ دانگ نوشته می‌شود:

۱- سردانگ ۲- فرهاد ۳- عربشاه ۴- خرمشاه ۵- محمودشاه ۶- خونیه ۷- جمال‌دینه (جمال‌الدین) ۸- الله‌داد ۹- خواجه محمد ۱۰- محمدیه ۱۱- خونیه ۱۲- فرهاد ۱۳- عربشاه ۱۴- محمودشاه ۱۵- خرمشاه ۱۶- خونیه ۱۷- جمال‌دینه ۱۸- الله‌داد ۱۹- خواجه محمد ۲۰- محمدیه ۲۱- خونیه

باید گفت ممکن است کسی در بین این بیست و یک دانگ فقط یک شیر در محمودشاه اول داشته باشد که بعد از بیست و یک روز، نوبت آب او می‌رسد، اما به طوری که معمرین الویر تعریف می‌کنند، ظاهراً مالک اولیه ده یک نفر بوده است و دارای ۸ پسر به نام فرهاد، عربشاه، خرمشاه، محمودشاه، جمال‌الدین، الله‌داد، خواجه محمد و محمد بوده است که ملک خود را بین ایشان تقسیم نموده و هر روز آب نیز به نام یکی از ایشان موسوم گشته و بعد با اضافه شدن جمعیت و مالکین زیادتر، هشت دانگ دیگر نیز به آن اضافه کرده‌اند که به جای نام‌های جدید، آنها همان اسم‌های اولیه را حفظ و به هشت دانگ دیگر اطلاق نمودند. منتهی برخی از مالکین در هشت دانگ اول مالک و برخی در هشت دانگ دوم و سپس اتفاق بدی رخ می‌دهد که باعث کشمکش‌های محلی و درگیری قبیله‌ای می‌شود تا اینکه اهالی برای رفع این بحران و فتنه‌ها و برای تمشیت امور، یک نفر را از جای دیگر به محل می‌آورند و در عوض مزد و مواجب، وی چهار دانگ دیگر به شانزده دانگ اضافه نموده و به آنها نام خونیه می‌نهند و به او می‌دهند که جمعاً با سردانگ که نمایان‌کننده ابتدای گردش آب است، ۲۱ دانگ می‌شود. البته باید متذکر شد که شیر، کوچکترین واحد تقسیم‌بندی آب نبوده بلکه نیم جو یا نصف شیر و یک چهارم شیر بعد از آن قرار می‌گرفته‌اند و پس از شروع آبیاری برای تقسیم کردن دانگ، یعنی اینکه معلوم شود که چه کسانی باید صبح و چه کسانی بعدازظهر و چه کسانی شب آب بگیرند، از هر دانگ صبح و عصر و شب یک نفر حاضر و با هم پشک /pešk/ یعنی قرعه می‌اندازند. وقتی در اینجا تکلیف هر کسی معلوم شد، مجدداً هر کدام از آنها با رفقای دیگر و شریک آب‌های خود، پشک

می‌اندازند تا مشخص شود که چه کسی شیر اول (جو اول) و چه کسی شیر دوم را بگیرد و تذکر این نکته هم لازم است که کسی که مثلاً در نوبت اول پیش از ظهر آب گرفته است دفعه دیگر بعد از ظهر و در دفعه سوم شب آب می‌گیرد. این امر به جهت کم و زیاد شدن شب و روز انجام می‌گیرد و حسن آن این است که به کسی ضرری وارد نمی‌شود.^۱

مردم از ناو ملایر روز پانزدهم اردیبهشت ماه هر سال که به آن «نیمه سبزه بهار» می‌گویند، سر بند رودخانه محل می‌روند که به آن بن /ban/ می‌گویند و جشن مخصوصی برای بازکردن بند آب برگزار می‌کنند. در گذشته برخی معتقد بودند که این بند نظر کرده بوده و هر کسی در این روز در آب آن برود و آبتنی کند تا سال دیگر مریض نمی‌شود. آب این رودخانه از دو چشمه از زیر کوه سرده^۲ /kuhsarde/ بیرون می‌آید، نام این دو چشمه، آب مرواری (مروارید) و پيله سنگینه /pilasangina/ است. آب چشمه مروارید خیلی سبک و گوارا بوده و آب پيله سنگینه خیلی سخت و دیر هضم است. در هر صورت این دو چشمه وقتی داخل آبادی می‌شوند، زمین‌های زراعی را مشروب می‌کنند. در بالای این رودخانه سد یا بندی است که به صورت استخر بزرگی درآمده است که اهالی در آن به شنا می‌پردازند اما موقع کشاورزی، باز شده و به مزارع جاری می‌گردد. برخی از اهالی به هنگام باز شدن بند برای تماشا به این محل می‌آیند و با صدای بلند صلوات می‌فرستند و بند را باز می‌کنند، موقع باز کردن بند چند گوسفند قربانی می‌کنند و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کنند و عقیده دارند که قربانی کردن، آب را زیاد می‌کند. وقتی که آب باز شد وارد جویی که قبلاً لایروبی شده می‌گردد و به طرف مزارع اهالی می‌رود.^۳

در حسین آباد ناظم ملایر نیز آب مزارع کشاورزی از قنات تأمین می‌شود. وقتی آب قنات کم می‌شود، اهالی معتقدند که آب قهر کرده و برای اینکه آن را از حالت قهر بیرون بیاورند، باید خون ریخته شود و به این ترتیب که اهالی دور هم جمع می‌شوند و مبلغی پول روی هم گذاشته

۱. اسلامی الویری، نورالدین، مرکزی، ساوه، الویر، ۴۶/۸/۶.

۲. نام کوهی در ملایر است، همچنین ملایر کوهی به نام «کوه گرمه» نیز دارد.

۳. قاسمی، رجب، همدان، ملایر، از ناو، ۵۳/۲/۱۷.

و یک رأس گوسفند ماده سفید می‌خرند، سپس گوسفند را زینت می‌کنند و یک شده /šadde/ (حلقه‌ای از گل یا برگ درخت) قرمز رنگ نیز روی گردن آن می‌بندند و آینه کوچکی نیز به پیشانی حیوان نصب می‌کنند و آن را همراه ساز و دهل به سر قنات می‌آورند و در آنجا نگه می‌دارند و ساعتی به شادی می‌پردازند و سپس حیوان را سه بار دور دهنه قنات می‌گردانند و سپس آن را سر می‌برند و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌کنند و عقیده دارند با این تشریفات دل آب را به دست آورده و آب قنات زیاد می‌شود.^۱

در سلیمان آباد همدان نیز زمین‌های کشاورزی از طریق رودخانه آبیاری می‌شود. زمین‌های این منطقه را «جفت» تخمین می‌زنند. جفت عبارت است از یک جفت گاو. به این معنی که هر کشاورز اگر یک جفت گاو برای شخم زدن زمین‌های خود داشته باشد، از قدیم‌الایام به این طریق حساب کرده‌اند که می‌تواند مثلاً دو هکتار زمین را با یک جفت گاو شخم بزند و آماده کشت نماید. اگر دو جفت گاو داشته باشد، همین طور مقدار زمین زیادتر است و اگر تعداد گاوها کم باشد، باز به همین ترتیب کم می‌شود. البته امروزه به دلیل مکانیزه شدن کشاورزی خیلی به ندرت از گاو برای شخم زدن زمین استفاده می‌کنند، اما همان اصطلاح به جای خودش باقی است. مقدار زمین‌ها را به جای هر هکتار، دونوم /dunum/ می‌گویند. هر دونوم عبارت است از حدود ۹۰۰ متر مربع، (ممکن است لفظ دونوم همان کلمه دو نیم یعنی دو قسمت مجزا باشد) حداکثر زمین‌های یک جفت از ۱۰ الی ۱۵ دونوم تجاوز نمی‌کند. در اوایل بهار، اهالی ده به وسیله یک نفر از خودشان اطلاع می‌یابند که فلان روز برای لایروبی بستر و مسیر رودخانه تعیین شده است. در روز معین برای هر یک جفت، یک نفر باید برای لایروبی برود. همه آنهایی که باید برای لایروبی بروند در محل معینی جمع می‌شوند، سپس با بیل و وسایل لازم به طرف مصب رودخانه حرکت می‌کنند و مسیر رودخانه را برای لایروبی بین خود تقسیم می‌کنند. پس از لایروبی و آماده شدن مسیر آب، طبق مقررات و نوع محصول از نظر اینکه چه محصولی به آب احتیاج دارد و هر محصول چند نوبت باید آبیاری شود، نوبت به آبیاری می‌رسد و این کار نسبت

۱. عبدلی، مراد، همدان، ملایر، حسین آباد ناظم، ۵۱/۷/۲.

به نوع محصول کاشته‌شده تنظیم می‌گردد. مثلاً یک کشاورز نخود کاشته و دیگری خربزه و هر دو زمین جنب همدیگرند، تشخیص می‌دهند که مثلاً نخود زودتر از خربزه به آب احتیاج دارد، نوبت اول را به نخودکار می‌دهند. به این ترتیب نوبت‌ها را تنظیم می‌کنند و به یکدیگر اطلاع می‌دهند. زمان آبیاری ممکن است به روز یا شب بیفتد. در مورد تقسیم آب یک تفاهم کلی بین کشاورزان وجود دارد، اگر کشاورزی نوبت آبیاریش برسد و زمین هم احتیاج به آب داشته باشد اما کسی را نداشته باشد تا به آبیاری بفرستد، کسانی که آبیاری ندارند، به یاری او می‌شتابند و کار آبیاری را چه روز باشد و چه شب، انجام می‌دهند و این کمک در مواقع دیگر و در کارهای مختلف کشاورزی جبران می‌شود.^۱

در روستاهای زابل، آب مصرفی برای کشاورزی از رود هیرمند تأمین می‌شود و به وسیله نه‌های کوچک و بزرگ به همدیگر وصل شده و به مزارع کشاورزی می‌رسد. هر آبادی یا محل یک آبیاری دارد که به لهجه محلی به او میراو /mirâv/ می‌گویند. میراو به اهالی اطلاع می‌دهد که موقع تیشه زدن نه‌ور است، یعنی موقع لایروبی نه‌رهاست. کشاورزان به تعداد هر سهم زمین، یک نفر را جهت لایروبی می‌فرستند. آبیاری از سهم زمین خود از مشارکت در لایروبی معاف است و فقط سرپرستی زارعین را به عهده دارد و بر این کار نظارت دارد. در موقع لایروبی یک نفر با صدای بلند می‌گوید: برای خشنودی و خوش نفسی از مدح علی، هر کس که محمدی است آقای علی است، با آواز جلی بلند بگوید یا علی، تمام نفرات حاضر می‌گویند: یا علی. باز مرتبه دوم گوینده می‌گوید: ای لال نمیری بگو یا علی، همه می‌گویند یا علی، سوم بار می‌گوید: اگر سر بیفتد میان بلا، مترس از بلا و سه مرتبه جلی و خراسانی بگو یا علی، جمعیت سه مرتبه یا علی می‌گویند. پس از مدتی کار دوباره نفر دیگری می‌گوید: اگر خسته جانی بگو یا علی، اگر ناتوانی بگو یا علی، اگر تن بیفتد میان بلا، مترس از بلا و سه مرتبه بگو یا علی، بعداً صلوات می‌فرستند. در آغاز فصل آبیاری مثلی در میان اهالی رایج است که می‌گویند:

سنبله او بگیر و میزو بکار

اگر بخواهی که گندمه بکنی به جوال

۱. فضیلت، نبی‌ا...، همدان، سلیمان آباد، ۶۵/۲۶.

یعنی اگر بخواهید بیشتر محصول برداشت کنید، در این ایام آب و آبیاری را شروع کنید. با زدن بند (سد) در رودخانه، آب را جمع‌آوری کرده و به اصطلاح مه‌روزیبندی /meruzbandi/ می‌کنند، یعنی آب را تقسیم می‌کنند و یا قرعه می‌اندازند. طرز تقسیم آب به این طریق است که هر نفر که دارای یک سهم زمین است (یک سهم شامل ۴ هکتار است)، یک مه آب می‌گیرد، یک مه، ۱۲ ساعت آب در شب یا روز است.^۱

در **خچره طالقان**، زمین‌های کشاورزی به چهار قسمت تقسیم می‌شود که هر قسمت را یک زیوار /zivâr/ می‌گویند. آب مزارع این منطقه از محل رودخانه و چشمه تأمین می‌شود. در اول اردیبهشت هر سال اهالی برای جوی‌روبی جمع می‌شوند، از هر خانه‌ای یک نفر برای جوی‌روبی می‌رود. پس از اینکه لایروبی جوب تمام شد، هشت نفر که نماینده زیوارها هستند، قرعه (پشک) می‌اندازند که نوبت اول کدام زیوار باشد. هر زیوار یک نفر را صبح اول وقت می‌فرستد دنبال آب که آب را جاهای دیگر کسی نگیرد و یا آب هرز نرود، به این ترتیب کسی که به اصطلاح او پی /ow pay/ رفته، یعنی دنبال آب رفته، دیگران می‌توانند زمین‌های او را آب بدهند. برخی مواقع زمین‌های زیوار دنبال هم قرار گرفته است که در بالا یک زمین را آب بدهند ممکن است تا پایین بیست تا زمین هم آب بخورد. مقدار آب یک زمین را یک ورگه /vargah/ می‌گویند.^۲

در روستاهای اردکان یزد معیار تقسیم آب به دو صورت بود: ۱- به وسیله سبو طشته ۲- از روی نشانه و خط سنگ استخر. در تقسیم‌بندی آب به وسیله نشانه این گونه عمل می‌کردند: نشانه که چوب باریکی بود همیشه لب استخر قرار داشت که به اندازه‌های هشت یک (معادل یک ساعت آب) و شانزده یک (معادل ۳/۵ ساعت آب) و سه شانزده یک بود. در تقسیم‌بندی سبو طشته، نیز هر ۱۲ دقیقه یک بار، طشته در آب فرو می‌رفت، هر ۵بار مجموعاً یک ساعت می‌شد، بنابراین براساس تعداد دفعات فرو رفتن در آب، تقسیم‌بندی صورت می‌گرفت و براساس زمین‌های کشاورزی هر یک از اهالی آب بین آنها تقسیم می‌شد. در میبد برای اندازه‌گیری آب

۱. مختاری، محمدرضا، سیستان و بلوچستان، زابل، ۱۳۷۱/۱۲.

۲. نعمتی، دانیال، تهران، طالقان، ۵۰/۵/۲.

از ۲ طشت استفاده می‌کردند. ظرف بزرگ حدود ۲۰ لیتر گنجایش داشت و ظرف کوچک دو لیتر گنجایش داشت. ته طشت کوچک که به شش قسمت مساوی تقسیم شده و هر قسمت را یک دنگ /dung/ می‌نامیدند، سوراخی وجود داشت، هر گاه طشت کوچک پر می‌شد، یک مهره به سر ریسمانی که به دسته سطل بسته بودند، آویزان می‌کردند تا میزان آب فراموش نشود و زمان را به راحتی بتوانند محاسبه کنند. گاهی اوقات در تقسیم آب تقلب صورت می‌گرفت به این صورت که قبل از اینکه طشت کوچک پر شود، با فشار دست آن را در آب فرو برده و با این کار طشت زودتر پر می‌شد و آب کمتری به مزارع می‌رسید به همین دلیل گاهی اوقات یکی از زارعین در کنار میراب یا دشتبان می‌نشست تا کسی نتواند تخلف نماید. محل تقسیم آب نیز کشتمان /keštmân/ نامیده می‌شد.^۱

در اوایل فروردین در روستاهای لرنشین گچساران، طوایف هر محل، جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و در مورد نحوه تقسیم آب و نحوه لایروبی جوی‌های آب به مذاکره می‌پردازند، برای مثال در قریه کته /kete/ که از نظر نسق زراعی دارای یکصد و چهار سهم آب است، به نسبت سهم، اهالی به لایروبی جوی‌ها اقدام می‌کنند. واحد اندازه‌گیری، چوب خشکی از نی است که حدود ۳ الی ۴ متر طول دارد. در اندازه‌گیری زمین‌ها طول همه زمین‌ها یکسان است و فقط به ازاء هر سهم چهار نی یعنی حدود شانزده متر از عرض زمین‌ها جدا می‌کنند و به افراد می‌دهند و هر کس زمین خود را می‌شناسد و شروع به جمع‌آوری سنگ‌ها، خار و چوب و غیره در آن می‌کند. فاصله سرچشمه آب تا زمین‌ها حدود ۲ کیلومتر است. لایروبی جوی‌ها با اقدام دسته جمعی حدود ۱۰ روز طول می‌کشد، بعد هر چند خانواری که زمین آنها نزدیک به هم است با هم شریک شده از تشکیل و اشتراک پانزده سهم یک بُنک /bonak/ به وجود می‌آید و کل زمین‌های شلتوک کاری به هفت بنک تقسیم می‌شود و در ابتدای ورود جوی آب به زمین‌ها، آن را به هفت قسمت مساوی تقسیم می‌کنند و هر قسمت وارد یکی از بنک‌ها می‌شود. سپس برای آبیاری یک نفر را تعیین می‌کنند و قرار می‌گذارند که پس از برداشت محصول از هر سهم، پنج من برنج به عنوان

مزد به آبیاری بدهند (هر من این منطقه معادل با هفت کیلو و ربع است) البته به علت کم‌آبی برخی شب‌ها «آب دزدی» می‌شود. به این ترتیب که برخی از کشاورزان شب‌ها که آبیاری در منزل است، دزدانه وارد زمین‌ها شده و از آب بنک‌ها کم می‌کنند و آب بنک خود را اضافه می‌کنند. فردا صبح که آبیاری و یا مردم به مزرعه می‌روند، پس از اطلاع یافتن از موضوع، گاه درگیری بین طرفین پیش می‌آید که با پا در میانی ریش‌سفیدان ماجرا فیصله می‌یابد و آب دزد جریمه می‌شود.^۱

در شهداد کرمان از آنجا که اراضی و باغ‌های این محل نسبتاً بزرگ است، تقسیم‌بندی جالبی در مورد توزیع آب وجود داشته که علت این تقسیم‌بندی وجود خرده مالک‌هاست که نیمی از مردم این محل را تشکیل می‌دهد. منبع تأمین آب رودخانه‌ای است که از کوه‌های اطراف کرمان سرچشمه می‌گیرد. واحد آب در شهداد بُرق /borq/ نامیده می‌شود. این نام از قدیم‌الایام انتخاب شده و هم‌اکنون نیز به کار می‌رود. یک برق معادل یک صدویستم آب کل رودخانه در یک روز یا یک شب است. یعنی اگر کل آب رودخانه را دویست و ده قسمت بنمایند، یک قسمت آن در یک روز یا یک شب، یک برق نامیده می‌شود و یک برق را به اجزای کوچکتر نیم برق، ربع برق تقسیم می‌کنند. اجاره یک برق آب برای یک سال است که به اصطلاح دمن /demn/ آب سیزده روز است و چون طول شب و روز در فصول مختلف سال متفاوت است، برای آن که حقی از کسی ضایع نگردد، فردی که در یک دمن روز آب داشته دمن دیگر شب آب می‌گیرد و بالعکس. برای سه روز اول دمن نام ویژه‌ای انتخاب شده است که عبارتند از: نخست /nexest/ بت /bet/ و ست /set/ که به ترتیب برای اول، دوم و سوم است ولی برای روزهای بعد نام خاصی ندارند و چهارم، پنجم و الخ می‌خوانند. به یک روز یا یک شب در اصطلاح آبیاری طاق /tâq/ می‌گویند و هر دمن ۲۶ طاق است.^۲

در قریه گلو از توابع رامیان گنبد، برای تقسیم آب در مزارع پنبه، یک روز در جایی مثلاً مسجد محل جمع می‌شوند و میان خود برای هر قنات به طور جداگانه قرعه‌کشی می‌کنند. برای هر دو هکتار زمین یک قرعه یا یک امتیاز قائل می‌شوند. مثلاً یک نفر که دو هکتار زمین دارد

۱. آذرگون، غضنفر، کهگیلویه و بویر احمد، گچساران، ۶۲/۱۲/۲۸.

۲. خدازاده، محمدداد، کرمان، شهداد، ۵۰/۱۱/۱۰.

در قرعه‌کشی فقط یک کارت قرعه و امتیاز دارد و اگر فردی ۲۰ هکتار زمین داشته باشد، ۱۰ کارت قرعه و امتیاز در میان کارت‌های قرعه خواهد داشت. کارت قرعه نیز تکه کاغذهایی است که اندازه آن حدود ۲۵ سانتی‌متر است و اسم همه را در کارت‌های قرعه می‌نویسند. اگر در قرعه‌کشی با قنات می‌بایست بر فرض صد هکتار زمین آبیاری شود، باید ۵۰ کارت قرعه‌کشی باشد چون صد هکتار زمین صاحبانی دارد، چه صاحب آن پنج نفر باشد چه پنجاه نفر، که جمعاً هر یک به نسبت زمینشان امتیاز داشته و در قرعه‌کشی شرکت داده می‌شوند. در هر کارت اسم یک نفر را می‌نویسند و کاغذ را لوله می‌کنند به طوری که اسم داخل آن قابل خواندن نباشد و درون ظرفی می‌اندازند و به هم می‌زنند سپس از یک بچه نابالغ می‌خواهند کارت‌های لوله‌شده را یک یک از ظرف جدا کند و بردارد و به دست یک نفر بدهد. آن شخص لوله را باز می‌کند و اسم نوشته‌شده بر روی کارت‌ها را می‌خواند و به این ترتیب نوبت آبیاری هر کس مشخص می‌شود. مدت زمان آبیاری برای هر قرعه دو شبانه‌روز است مثلاً اگر کسی دو قرعه دارد چهار شبانه‌روز زمین‌های خود را آبیاری می‌کند و سپس آب را به دیگری می‌دهد. معمولاً آبیاری از صبح آغاز می‌شود و تا عصر ادامه دارد. آنهایی که امتیاز آب زیادی دارند، مثلاً فردی ۱۰ شبانه‌روز آب داشته باشد و در مدت ۸ شبانه‌روز کار آبیاری خود را تمام کرده باشد، آب دو روز باقیمانده را می‌تواند به یک نفر که احتیاج دارد به عنوان قرض بدهد و بعداً که نوبت آب او می‌رسد، از سهم آب او استفاده کند. ضمناً هر کس می‌تواند در صورت تمایل با موافقت طرف دیگر، نوبت خود را با دیگری عوض کند و اگر هر دوی آنها توافق داشته باشند که نوبت‌هایشان را با هم عوض کنند، افراد دیگر حق دخالت و جلوگیری از این کار را ندارند.^۱

در روستاهای تنکابن برای آبیاری مزارع برنج، ابتدا شخصی را به عنوان میرآب یا رئیس آب انتخاب می‌کنند. میرآب به مدت سه سال انتخاب می‌شود. در گذشته حقوق میرآب از طرف مردم تأمین می‌شد، اما هم اکنون به وسیله اداره آبیاری پرداخت می‌گردد. میرآب در تقسیم آب اختیار تام دارد، وی در هر پنج شش روستا، نماینده‌ای انتخاب می‌کند که به او آب سوار /âbsuvâr/

۱. صفی‌زاده، پولاد، گلستان، گنبد، رامیان، ۴۸۷/۱۶.

می‌گویند. آب سوار هم باید یکی از کشاورزان خوب محل یا فردی مورد اعتماد باشد. در بالای رودخانه‌ای که آب را به روستاها می‌رساند، نه‌رهای بزرگ وجود دارد که حفاظت و هدایت آب این نه‌رها به سوی مزارع بر عهده آب سوار است. آب سوار وظیفه دارد آب این نه‌رها را به تمام مزارع روستاها برساند. آب سوار حقوق خود را از طرف مردم یا میرآب می‌گیرد. میرآب و آب سوار در سال، شش ماه حقوق می‌گیرند، آن هم در فصل بهار و تابستان که فصل کشاورزی برنج است. در تابستان که آب رودخانه‌ها کم می‌شود، میرآب به آب سوار دستور می‌دهد که هر محل شخصی را به نام آبدار (âbdâr) مشخص نماید، کار آبدار هم این است که وقتی آب سوار آب را از بالای رودخانه توی روستا می‌آورد، آبدار هم آن آب را از نه‌رهای کوچک به زمین‌ها کشیده و زمین‌های کشاورزی مردم را آبیاری نماید، چون آبدار مسئول این نه‌رهای کوچک است، دیگر صاحب زمین نمی‌تواند تجاوز نماید یا دو نفر کشاورز آب زمین‌های همدیگر را بگیرند و یا آب زیادی به زمین خود ببرند. کشاورزان هم حرف آب سوار را گوش داده و در تابستان شخصی را به این کار می‌گمارند تا هرج و مرج نشود. حق آبدار هم توسط کشاورزان داده می‌شود که معمولاً برنج یا پول است به این ترتیب که مثلاً هر جریب زمین که یک هزار مترمربع است مقدار سه کاسه (کیله) /kile/ شالی که هر کاسه حدود دو نیم کیلو است و یا به مبلغ معادل آن پول مرسوم است که به آبدار می‌دهند. پول را نقدی می‌دهند اما برنج را پس از برداشت محصول در پاییز می‌دهند. عده‌ای از مردم در فصل تابستان وقتی زمین زراعی خود را به آبدار تحویل دادند برای تفریح به بیلاق می‌روند و مسئولیت آبیاری مزارع به عهده آبدار است، تا ۱۵ مرداد که به اصطلاح نیمه اسد است، زمین‌ها مرتب آبیاری می‌شود. از پانزدهم مرداد به بعد چون بیشتر مزارع مشغول بیرون آوردن خوشه هستند به آب نیاز ندارند، چرا که ته شالی باید سفت شود تا در اثر باد و باران نیفتد و برنج بهتر خوشه بزند. پس از ده تا ۱۵ روز دوباره به مدت چند روز آب می‌دهند و در شهریور خوشه برنج رو به زردی می‌رود و برنج رسیده می‌شود.^۱

در رضوان شهر گیلان، اسفندماه هر سال نماینده آبیاری به منطقه رفته، مردم را در مسجد

۱. نیکدوست، محمدعلی، مازندران، تنکابن، ۴۹/۵/۱۷. تا آنجا که نگارنده این سطور اطلاع دارد این شیوه آبیاری هم‌اکنون نیز در روستاهای تنکابن رایج است.

جمع می‌کند و برای هر رودخانه یک میرآب یا سرآبیار تعیین می‌کند و میرآب نیز فردی را به عنوان جوب سالار انتخاب می‌کند که برای هر نهر آب وظایفی را به عهده او می‌سپارد. هر رودخانه هر تعداد نهری که داشته باشد به همان میزان جوب سالار تعیین می‌شود. بعد از تعیین این افراد میرآب موظف است صورت این اسامی را به اداره آبیاری منطقه ارسال نماید تا نسبت به اختصاص حقوق فصلی آنها اقدام گردد. البته میرآب، و جوب سالارها از میان افراد محل انتخاب می‌شوند. میرآب، آب رودخانه را به طور مساوی و نسبت به سهم و مقدار شالیزار هر نهر تقسیم کرده و در اختیار جوب سالار قرار داده و جوب سالار هم آن را به همان طریق به نسبت سهم و مقدار آب مورد نیاز هر مزرعه تقسیم می‌کند تا انتهای مزارع. در این موقع جوب سالار آب را به صورت اندازه‌گیری شده در اختیار هر شالیکار قرار داده و هیچ شالیکاری حق دست زدن به آن آب را ندارد و اگر کم یا زیاد شد بایستی جوب سالار را در جریان بگذارد. وضع آب و آبیاری به همین طریق ادامه دارد تا نشا و وجین و دوباره تمام شود. فاصله هر کار با کار دیگر ۱۵ روز خواهد بود یعنی از نشا تا وجین ۱۵ روز، از وجین تا دوباره ۱۵ روز خواهد بود. وجین یعنی کندن علف‌های هرز و «دوباره» یعنی کندن بار دوم علف‌های هرز. در طول این مدت ساقه برنج بزرگ شده و استقامت آنها در برابر کم‌آبی بیشتر است ولی در ایام نشا، وجین و دوباره، حتماً باید مزرعه آب داشته باشد. ناگفته نماند، میرآب و جوب سالارها تمام سعی خود را خواهند کرد که آب به طور عادلانه تقسیم شود، اما در برخی مواقع تبعیض‌هایی پیش می‌آید که به درگیری و نزاع میان زارعان منجر می‌گردد، البته موقعی که مزارع برنج به اصطلاح قوشه /quše/ (خوشه) درآورد، دیگر نیازی به آب نیست و این درگیری‌ها بیشتر قبل از خوشه زدن برنج است.^۱

در خوی آذربایجان غربی، کشاورزان هر منطقه برای آبیاری، همه ساله پس از گذشت ده روز از فروردین، شب در خانه یکی از زارعین جمع می‌شوند و از بین خود یک نفر را که امین همه است، انتخاب می‌کنند و او را به سرپرستی آبیاری منصوب می‌کنند که به اصطلاح محلی به او جووان /juvân/ می‌گویند. جووان هر منطقه اسم زارعان آن منطقه را در دفترچهای یادداشت

۱. کاظمی، رضا، گیلان، رضوان‌شهر، ۶۵/۷۷.

می‌کند و نوبت آب را هر روز به دو نفر از کشاورزان می‌دهد، وقتی نوبت آب به همه رسید، دوباره از سر شروع می‌کند و این کار همچنان ادامه می‌یابد تا پایان آبیاری. هریک از کشاورزان ماهانه مقداری پول به جووان می‌دهند. در خوی شبها زمین را آبیاری نمی‌کنند. اگر جووان هر منطقه در طی سال، خوش اخلاق بود و با مردم به خوبی رفتار کرد، برای سال دیگر نیز او را انتخاب می‌کنند و گرنه جووان را از میان افراد دیگر انتخاب می‌کنند. همه ساله جوی‌های منطقه را کشاورزان لایروبی می‌کنند. آبیاری در خوی معمولاً به سه طریق انجام می‌شود: ۱- آبیاری موضعی ۲- آبیاری کرتی (کردی /kardi/) ۳- آبیاری نشتی. آبیاری موضعی فقط در مورد درختان مخصوصاً درختان بدون میوه به کار می‌رود، به این ترتیب که دور یک درخت را به عمق ۱۰ الی ۱۵ سانتی‌متر و قطر یک متر می‌کنند و آن را گود و مسیر جویباری را به آن وصل می‌کنند و به این ترتیب درختان آبیاری می‌شوند، این نوع آبیاری را آبیاری تشتی نیز می‌گویند. در مورد نهال‌های تازه غرس‌شده نیز از این نوع آبیاری بهره می‌گیرند. آبیاری کرتی یا کردی، بیشتر برای سبزیجات، چغندر، کدو و صیفی‌جات دیگر به کار می‌رود. آبیاری نشتی بیشتر برای درختان قابل استفاده است به این ترتیب که سطح نهر آب با بازوهای پهن در حدود ۲۵ الی ۳۵ سانتی‌متر تفاوت دارند، یعنی نهرها خیلی گود هستند و موقعی که آب وارد نهر گود می‌شود، مدتی طول می‌کشد که پر شود و وقتی پر شد، آب اضافی آن خارج می‌شود و به اضافه آب جوی اصلی وارد نهر گود دیگری می‌شود.^۱

در روستاهای الیگودرز لرستان، زمین‌ها را به شش دانگ تقسیم می‌کنند و هر دانگ شش جفت و هر جفت دو لنگ است. از هر دانگ یک نفر که از همه بزرگتر است، انتخاب می‌شود و هر شش دانگ یک نماینده دارد که مجموعاً شش نماینده می‌شوند. سپس اسامی شش نفر را می‌نویسند و کاغذها را که اسامی بر روی آنها نوشته شده، درون کلاهی می‌گذارند و سپس از بچه کوچکی می‌خواهند تا قرعه‌ها را یکی یکی بیرون بیاورد، نفر اول به عنوان سربیلدار /sarbildâr/ و اول آب نامیده می‌شود. اما از دانگی که اول آب شده است، یک نفر داوطلب

۱. کاظم‌زاده، جعفر، آذربایجان غربی، خوی، ۵۰/۴/۱۵.

جدول نوبت‌های آبیاری و انواع و عمق آبیاری در کشت‌های مختلف شهرستان خوی

شماره	نام نبات	فصل آبیاری	روزهای نوبت آبیاری	نوع آبیاری	عمق آبیاری	تعداد دفعات آبیاری
۱	آفتابگردان	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی و نشتی	۲۰-۳۰ سانتی متر	۱۰ نوبت اوایل اردیبهشت تا اوایل مهر
۲	بید - تبریزی	بهار - تابستان - پاییز	۵-۱۲ روز	کرتی و نشتی	۲۰-۱۰۰ سانتی متر	۲۰ نوبت
۳	پنبه	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی	۲۰-۳۰ سانتی متر	۱۰ نوبت اوایل اردیبهشت تا اوایل مهر
۴	چغندر و ترب	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی	۲۰-۳۰ سانتی متر	۱۰ نوبت اوایل اردیبهشت تا اوایل مهر
۵	خربزه	بهار - تابستان - پاییز	۱۰-۱۲ روز	نشتی	۲۰-۲۵ سانتی متر	۱۲ تا ۱۵ نوبت
۶	خیار	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی	۱۵-۲۰ سانتی متر	۲۵ تا ۳۰ نوبت
۷	زردآلو - گیلاس	بهار - تابستان - پاییز	۱۵-۲۰ روز	کرتی و نشتی	۲۰-۵۰ سانتی متر	۴ تا ۶ نوبت
۸	سبزیجات (به طور کل)	بهار - تابستان	۶ روز	کرتی	۱۰-۱۵ سانتی متر	۲۵ نوبت
۹	سایر درختان میوه	بهار - تابستان - پاییز	۱۴-۲۱ روز	کرتی و نشتی	۲۰-۱۰۰ سانتی متر	در حدود ۴ الی ۱۵ نوبت
۱۰	کرچک و کنجد	بهار - تابستان	۱۵ روز	کرتی و نشتی	۲۰-۳۰ سانتی متر	۱۰ نوبت اوایل اردیبهشت تا اواخر شهریور
۱۱	گل‌های زینتی	بهار - تابستان	روزانه	کرتی	۲-۵ سانتی متر	حداقل ۷۰ نوبت
۱۲	گندم و جو و امثال آن	بهار - پاییز	۲۰ روز	کرتی	۱۵-۲۰ سانتی متر	۵ نوبت (۳ نوبت بهار - ۲ نوبت پاییز) (اکثراً دیمی)
۱۳	گللابی - گوجه - آلو - آلبالو - سیب - سنجد - به	بهار - تابستان - پاییز	۱۵-۲۰ روز	کرتی و نشتی	۲۰-۵۰ سانتی متر	۴ تا ۱۲ نوبت
۱۴	مو و انار	بهار - تابستان	۲۱ روز	نشتی	۳۰-۲۰۰ سانتی متر	۴ تا ۶ نوبت
۱۵	هندوانه	بهار - تابستان	۲۰-۳۰ روز	کرتی	۲۰-۲۵ سانتی متر	۲ تا ۴ نوبت (اکثراً دیمی)
۱۶	یونجه	بهار - تابستان - پاییز	۱۲ روز	کرتی	۲۵-۴۰ سانتی متر	۱۵ نوبت

می‌شود و به پنج نفر دیگر سور می‌دهد و خودش عنوان سربیلداری را می‌گیرد. هر دانگ یک شبانه‌روز سهم آب است که نیم دانگ در شب و نیم دانگ در روز سهم آب دارد. نیم دانگی که دفعه اول در شب قرار دارد، دفعه دوم در روز نوبت او می‌شود. اما وقت آب‌گیران از آفتاب زدن تا آفتاب نیش است. محلی از جوی‌ها را برای آب‌گیران تعیین می‌کنند تا به هنگام غروب یا اول صبح، شخصی که می‌خواهد آب بگیرد در محل آب‌گیران یا پیش‌انداز حاضر شود برای گرفتن آب. هنگامی که آفتاب پیدا شد، آبیاری چند عدد بوته داخل آب می‌اندازد و همراه بوته پیش می‌آید تا آب حامل بوته به زمین آن شخص برسد که در آن هنگام گرفتن آب به پایان می‌رسد. در هنگام جابه‌جایی نوبت آب با علامتی به یکدیگر می‌فهمانند، اگر شب باشد، شخصی که آبیاری او به پایان رسیده چراغ دستی‌اش را تکان می‌دهد و اگر روز باشد، بیلش را پر از آب کرده و به هوا می‌پاشد یا کلاهش را روی دسته بیل می‌گذارد و آن را به عنوان علامت در هوا تکان می‌دهد. البته آبیاری در شب‌ها دشوارتر است چون آبیاری نمی‌تواند بخوابد زیرا ممکن است آب به زمین‌های دیگر برود و یا باعث هدر رفتن آب شود. در یک نوبت نیز به آبیاری گندم نمی‌پردازند، زیرا معتقدند به محصول آسیب می‌رساند و آن ایام خمسه است. یعنی سه روز آخر خرداد و دو روز اول تیرماه، زیرا در این ایام، زمین گندم باید خشک باشد و هیچ رطوبتی به آن نرسد چرا که رطوبت در این ایام به اصطلاح موجب «زنگ‌زدگی» گندم می‌شود و گندم سبز، خشک می‌شود.^۱

در صحنه کرمانشاه، اوایل اسفند پس از لایروبی، پاکار مردم را جمع می‌کند و آب را تقسیم می‌کند. نحوه تقسیم آب به این ترتیب است: ۲۴ جفت به سه دسته ۸ نفری تقسیم می‌شوند، هر گروه یک نفر را انتخاب کرده و از بین همه افراد یک نفر را انتخاب می‌کنند. آن شخص از همه دور می‌شود. آن‌گاه آن سه نفر هر کدام چیزی از جیب خود یا از زمین برمی‌دارند و آن را در میان کلاهی می‌ریزند. سپس شخصی را که از آنها دور شده صدا می‌زنند، او نزدیک می‌آید و اشیاء درون کلاه را یکی یکی در می‌آورد، شیء اول متعلق به هر کس بود، گروه او نوبت اول را در آبیاری دارد. همین‌طور برای بقیه نیز نوبت آبیاری تعیین می‌شود. شبانه‌روز را به ۴ قسمت تقسیم

می‌کنند و نوبت‌ها را در این چهار قسمت رعایت می‌کنند.^۱

در گرمسار سمنان، واحد آب در گذشته «سنگ» بود. گردش آب نیز بر اساس «بُنه» محاسبه می‌شد. هر بُنه شامل پنج نفر بود که در زراعت با هم شراکت داشتند و بر این عده یک نفر سربُنه نظارت داشت و هر بُنه نیز زمین‌های خود را به سه بخش جهت کشت پنبه، گندم و یک بخش آیش، تقسیم می‌کرد. جای کشت‌ها و آیش‌ها هر سال عوض می‌شد. هر بُنه معمولاً یک شبانه‌روز آب داشت و گاهی آب به قسمت‌های کوچکتر تقسیم می‌شد که به آن یک طاق می‌گفتند و طاق مانند سایر نقاط شامل ۱۲ ساعت آب بود و برای محاسبه زمان آن از آفتاب استفاده می‌کردند، یعنی از طلوع تا غروب آفتاب یک طاق و از غروب تا طلوع آفتاب را نیز یک طاق به حساب می‌آوردند. نصف طاق را نیز یک ربع می‌گفتند که از طلوع آفتاب تا ظهر یا از ظهر تا غروب و غیره بود. برای اینکه کسی آب سهم خود را زیاد نکند، چوبی را در کنار جوی آب فرو می‌کردند که اگر آب زیاد می‌شد و از چوب بالاتر می‌رفت و یا آب کم می‌شد و از محل مشخص شده پایین‌تر می‌رفت متوجه می‌شوند و این عمل را داغ زدن می‌گفتند و آن چوب را «چوب داغ» می‌نامیدند. در تمام ایام سال آب در گردش بود، مگر در روز عاشورا که آب «قربا»/qorabâ/ بود، یعنی هر کس می‌توانست از آب استفاده کند، چرا که در روز عاشورا هر کاری را حرام می‌دانستند، حتی حاصلی که از آبیاری در روز عاشورا به دست می‌آمد.^۲

در اهرم تنگستان بوشهر، برای بهره‌گیری و تقسیم آب از کیل /keyl/ یا پیاله استفاده می‌کردند. به این شکل که دیگ بزرگ و پیاله از ابزار این کار است. این پیاله که مخصوص همین کار درست می‌کردند مانند پیاله‌های معمولی بود با این تفاوت که در وسط این پیاله سوراخ بسیار ریزی داشت. ابتدا دیگ بزرگ را پر از آب می‌کردند و در محل باغ یا مزرعه که باید آبیاری می‌شد، قرار می‌دادند و چند نفر امین و معتمد کنار این دیگ آب می‌نشانند، سپس یک نفر پیاله را در وسط دیگ بر روی آب می‌گذاشت. آب آهسته آهسته از سوراخ، داخل پیاله می‌شد و همین که پیاله پر می‌شد به ته آب فرو می‌رفت و به ته دیگ می‌خورد و صدایی آرام و خفیف می‌داد.

۱. مرادی، عبدالقاسم، کرمانشاه، صحنه، ۵۰/۵/۴.

۲. بی‌نام، سمنان، گرمسار، بی‌تا.

این صدا نشان‌دهنده فرو رفتن پیاله در آب بود و معیار شمارش آن. شخصی که در کنار دیگ می‌نشست با شنیدن این صدا، فوراً پیاله را از دیگ بیرون می‌آورد و آب درون آن را خالی می‌کرد و دوباره پیاله را روی آب دیگ می‌گذاشت و به همین ترتیب کار ادامه پیدا می‌کرد. لازم به ذکر است شخصی که کنار دیگ نشسته و مأمور خالی کردن پیاله بود، طناب مخصوصی در دست داشت که با هر بار فرو رفتن و صدای برخورد پیاله به ته دیگ، یک گره به طناب می‌زد تا تعداد پیاله‌هایی را که آب به باغ یا مزرعه رفته، فراموش نشود. هر سه پیاله‌ای که زیر آب فرو می‌رفت و مجدداً بیرون آورده می‌شد، نیم ساعت و هر شش پیاله یک ساعت زمان می‌برد و با توجه به مساحت اراضی یا تعداد بُنه نخل‌ها، تعداد پیاله‌های آب، مشخص می‌شد.^۱

اصطلاحات آبیاری سنتی و معرفی نمونه‌های شاخص آن (کلیات)

۱- صنفی: مقنی، آبکار، میراب، آبیاری، مقنی باشی، کیال /kayâl/، آب بان، آب سوار، آب شناس، دشتبان و غیره

میراب: مباشر و ناظر تقسیم آب‌ها، کسی که متصدی تقسیم آب مشتری است و آب را به خانه‌ها، باغ‌ها، مزارع و غیره می‌رساند.^۲

سر برون کن هم بین میراب را (مولوی)

چند بینی گردش دولاب را

می‌دهد گر قطره‌ای میراب این دریا مرا

می‌شکافد سینه‌ام را عاقبت همچون صدف

(کلیم کاشانی)

۲- آبیاری سنتی: مانند کاریز، قنات، لایروبی، آب آسیا و غیره.

۱. دهداری، بهزاد، بوشهر، اهرم تنگستان، ۵۲/۵/۲۴.

۲. فرمنگ معین، مجلد چهارم، ص ۴۴۸۹.

کاریز: واژه کاریز یا کهریز، پهلوی بوده که در اوراق مانوی به آن کریز /qyriz/ می‌گفته‌اند به معنی قنات و آبرو، در زبان کردی گاریز /gâriz/ و در اراک (سلطان‌آباد) کاریز /kâriz/ گویند.^۱

شهره کاریزیست پر آب و حیات
آب کش تا بردمد از تو نبات
(مولوی)

۳- سازه‌های آبی: مانند بندها، پل‌ها، آب‌انبارها، قنات‌ها، آسیاب‌ها، آب‌دنگ و غیره.
آسیای آبی یا آسیاب: آسیابی است که با نیروی آب می‌گردد و آن را آب آسیا یا آس‌آب /âs âb/ نیز می‌نامند. در برخی از شهرها و روستاهای خراسان، کرمان، اصفهان، کلمه عربی طاحون و طاحونه را نیز به کار می‌برند. رکن اصلی آسیاب یک چرخ چوبی است که با نیروی آب می‌گردد. چرخ‌آب (توربین آبی) که به آن پُر هم می‌گویند، به سنگ رویی آسیاب وصل است و آن را می‌گرداند. چرخ‌آب محوری استوانه‌ای دارد که در یک سر آن نوکی فلزی و بر سر دیگرش میله‌ای آهنی فرو رفته و پره‌هایی به سطح دور آن وصل است. چرخ‌آب را به دو صورت افقی و عمودی در گذر آب قرار می‌دهند. چرخ‌آب افقی محور قائم دارد که پره‌ها به طور افقی در شکاف‌های مایل روی آن فرو رفته و محکم شده است. این چرخ‌آب زیر سنگ‌های آسیاب کار گذاشته می‌شود. طرز قرار گرفتن چرخ‌آب چنین است که نوک فلزی سرپایی محور در سوراخ سنگی که بر کف آب قرار داده شده، فرو می‌رود و میله آهنی سر بالای آن از میان سنگ ثابت زیرین آسیاب^۲ می‌گذرد و در گلوی سنگ گردان آسیاب محکم می‌شود. چرخ‌آب قائم که محوری افقی دارد، معمولاً در کنار سنگ‌های آسیاب کار گذاشته می‌شود. یک سر محور این چرخ‌آب در سوراخی در دیوار قرار می‌گیرد و سر دیگرش با یک چرخ‌دنده چوبی به محور عمودی زیر

۱. همان، ص ۲۸۲۰.

۲. شاید به سبب فشاری که سنگ زیرین آسیاب تحمل می‌کند و البته در مورد ثابت قدم بودن فرد، این ضرب‌المثل رایج شده باشد: «مرد باید که در کشاکش روزگار سنگ زیرین آسیاب باشد».

سنگ‌های آسیاب متصل می‌شود. از قدیم سه گونه آسیای آب گرد در ایران معمول بوده است. این آسیاب‌ها را تنوره‌ای یا پری، آسیاب ناوی یا ناودانه و آسیاب چرخ‌ی یا شیبی می‌نامیدند.^۱

آب دنگ /âb dang/: یکی دیگر از ابزار سنتی که به نوعی با آب ارتباط داشته و در فرهنگ مردم ایران به‌ویژه مناطق شمالی مورد استفاده قرار می‌گرفت، آب دنگ^۲ است. از این وسیله برای کوبیدن شلتوک /šaltuk/ و تبدیل آن به برنج استفاده می‌شد. اجزای این وسیله عبارت بود از:

- ۱- محور گردان (در اصطلاح محلی تیر /tir/) که از چوب محکم و قطوری به دست می‌آید و دو سر آن باریک و مدور و صیقلی است و برای آنکه مانع ترکیدن چوب شوند، نزدیک به انتهای تیر دو حلقه آهنی نصب کرده که آنها را دل‌بند /delband/ می‌نامند.
- ۲- دو چوب بسیار محکم و مقاوم که بر آنها شیارهایی به صورت نیم دایره ایجاد کرده‌اند که قاشق خوانده می‌شود و هر یک از دو سر تیر، جزم و جفت، در یکی از دو قاشق قرار می‌گیرد.
- ۳- پره‌ها که دایره‌وار به طور عمودی بر تیر نصب شده‌اند و بر اثر فشار آبی که روی آنها می‌ریزد تیر را به گردش درمی‌آورند.
- ۴- زبانه چوبین خمیده‌ای که در اصطلاح محلی کوتینا /kutinâ/ خوانده می‌شود، روی تیر با محور گردان نصب شده است و با گردش آن، اهرم اصلی دنگ را که پل نام دارد به حرکتی آلاکلنگی وا می‌دارد.
- ۵- اهرم اصلی یا پل که بر دستک‌هایی موسوم به مرزه /marze/ استوار است و حالتی آلاکلنگی دارد. پل طوری قرار گرفته که کاملاً بر محور گردان عمود است.
- ۶- چوب مدور و بسیار مقاومی که از سوراخی نزدیک به انتهای اهرم یا پل گذشته است به حالت دو دسته در آمده که هر یک از آنها را مرزه می‌خوانند. مرزه‌ها که مانند دو سر محور گردان، صاف و صیقلی‌اند، همچنان در شیارهایی نظیر قاشق‌های تیر که بر دو چوب محکم دیگر ایجاد شده‌اند، حرکت می‌کنند و نقاط اتکای اهرم یا پل به شمار می‌روند.

۱. جمعی از نویسندگان، دایرةالمعارف اسلامی، مجلد اول، ص ۳۷۳.

۲. این وسیله سابقاً در دهات تنکابن به کار می‌رفته است و شرح ابزار و اجزای آن مربوط به این منطقه است. (نگارنده)

۷- پل، از سویی که با محور گردان تماس پیدا می‌کند، دارای پَنخی /pax/ صیقلی است که هر بار، پشت محدب زبانه یا کوتینا بر آن فرود می‌آید و بر اثر گردش محور بر آن فشار می‌آورد و باعث می‌شود سر دیگر آن تا ارتفاعی حدود نیم متر بالا برود و پس از گذشتن زبانه و رها شدن، به جای خود برگردد.

۸- انتهای خارجی اهرم که بر اثر حرکت کوتینا بالا می‌رود، مجهز به کوبه‌ای است که در اصطلاح محلی ساره/sâre/ خوانده می‌شود و کلاhek آهنی دارد که دندان‌های ناهمواری بر آن نشانده‌اند.

۹- ساره، پس از رها شدن پل، در هاون سنگی کم‌عمقی فرو می‌آید که نام محلی آن چاله /čâlê/ است و شلتوک را در آن می‌ریزند.

۱۰- خار چوبینی که زبانه یا کوتینا را در جای خود چفت می‌کند، که آن نیز پارس/pârs/ خوانده می‌شود.

۱۱- ناوی که آب را با شتاب لازم به سوی پره‌های محور گردان هدایت می‌کند، ناب /nâb/ نام دارد.

لازم به ذکر است که برای سفید شدن برنج مقداری از کف آب دریا را به شلتوک اضافه می‌کردند که بعداً به همراه سبوس، از برنج جدا می‌شد.^۱

۴- ابزار و وسایل آبیاری سنتی: مانند بیل، پنگ /pang/، ساعت آبی، پیاله، آب پاش، دلو /dalv/، کول /kaval/ و غیره.

کول: حلقه‌های سفالینی که در مجرای قنات نشانند تا مانع از نشت قنات شود.^۲

لوله بزرگ و فراخ سفالینه که در قنات به کار برند و آن را در کرمان نای و نای‌سار گویند.^۳

کول در اصطلاح قنات‌شناسی نوعی تنبوشه بیضی شکل است که گشادی دهانه و قد

۱. نیکدوست، محمدعلی، مازندران، نورالدین محله تنکابن، ۵۰/۵/۶. همچنین در کتاب کرچه شاملو نیز شرح

کامل این وسیله، ذیل واژه آب‌دنگ آمده است.

۲. فرهنگ معین، مجلد سوم، ص ۳۱۳.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه کول.

(ارتفاع) آن به اندازه‌ای است که یک نفر آدم می‌تواند در حالی که خودش را خم بکند از داخل آن عبور کند. در گذشته کول‌ها از جنس سفال بود، یعنی از گل رس قالب‌ریزی کرده و بعد در کوره کول پزی، پخته می‌شد، اما امروزه کول‌ها معمولاً از سیمان و ماسه درست می‌شود و احتیاجی هم به کوره ندارد. این نوع کول‌ها را بیشتر در همان محل کار (روی پشته قنات) درست می‌کنند و همانجا هم در کنار قنات به مصرف می‌رسانند. کول مصالحی است که بعد از آجر به کار گرفته شد، قنات‌های قدیمی همگی آجر بست هستند، اما در قنات‌های جدیدتر (شاید کمتر از یک قرن) برای حفاظت از قنات و پیشرفت کار، کول به کار می‌رود که قبلاً سفالی بوده ولی حالا اغلب از جنس سیمان و ماسه است. کول بست کردن قنات خیلی ارزان‌تر از آجر بست کردن آن تمام می‌شود، روی این اصل، امروزه دیگر نه در احداث قنات جدید و نه برای مرمت قنات‌های قدیمی از آجر استفاده نمی‌شود. قالب کول را معمولاً به اندازه دهانه کوره (مجرای) قنات انتخاب می‌کنند. کول‌ها را در نقاطی از مجرای زیرزمین قنات که احتمال ریزش دارد، طوری پهلوی هم می‌چینند که سطح سقف و دیوارها و کف کوره را می‌پوشاند و مقنی هم می‌تواند برای انجام کارها از داخل آنها، در حالت خمیده عبور کند و یا در حالت نشسته کار کند (لاپروبی کند). برای اینکه کول‌ها در جای خود، خوب سفت و محکم باشد، در فضاهای خالی بین کول و سطح دیواره مجرا، قطعات کول شکسته و یا خرد شده را جای می‌دهند.

به طور کلی آجر بست یا کول بست کردن قنات‌ها، احتمال خراب شدن آن را خیلی کمتر می‌کند. آجر بست یا کول بست باعث استحکام قنات‌ها در مواقع به اصطلاح «آب بند شدن» می‌شود و نمی‌گذارد پشته‌های قنات، به اصطلاح زود بخوابد (فرو بنشیند)، بارها دیده یا شنیده شده است که برخی از چاه‌ها کور شده، یعنی فرو ریخته و آب در آنها دیده نمی‌شود ولی چون قنات کول بست بوده، جریان آب بند نیامده و آب از لابلائی یا پشت کول‌ها خارج می‌شود، بنابراین کول بست در جلوگیری از آب بند شدن کامل قنات و در نتیجه از بند آمدن آب آن و به اصطلاح خوابیدن کامل قنات بسیار مؤثر است.^۱

۱. کردوانی، پرویز، منابع و مسائل آب در ایران، مجلد اول، تهران، آگاه، ۱۳۶۳، صص ۳۱۸ - ۳۱۶.

برخی دیگر از اصطلاحات آبیاری سنتی در فرهنگ عامه ایران

آب چاق: آب پُر

آب مال: مراقبت از بندها و جدول‌ها و باز کردن راه آب به عهده آب مال است. (اسفرجان، اصفهان)

آبخش /âbaxš/: جایی است که یک حوضی قرار دارد با چندین دریچه که آب محل‌ها را تقسیم می‌کند. (برزک، کاشان)

آبدار /âbdâr/: مسئول آب چند مزرعه. (تنکابن، مازندران)

آستر /aster/: جلوگیری آب که شاخ و برگ درختان را در مسیر آب قرار می‌دهند تا جریان آب کندتر شود.

آفتاب خور: آن نقطه از قنات است که آدم و حیوانات بتوانند به آسانی از آب آنجا استفاده کنند.

آوسوار /âvsuvâr/: آب سوار، مسئول تقسیم آب.

ابواب جمع: صاحب نیم‌طاق، کسی که ورقه‌ای دارد و معادل ۱۷/۵ حبه از مالکین آب در آن نوشته شده و اسامی مالکین مشخص است. (زفره، کوهپایه اصفهان)

اج یا اژ: رشته فرعی قنات که آب آن به رشته اصلی می‌پیوندد.

ارخ /arx/: جوی آب. (جوشقان، کاشان)

اوخوران /owxorân/: واحدی که باغداران برای مدت آب دادن به درختان به کار می‌برند.

اودار /owdâr/: آبدار، کسی که با بیل زمینی را آبیاری می‌کند و مواظب آب است.

اودون /owdun/: آبدان، آبگیر، تالاب.

اوسالی /owsâli/: آبسالی

اوکلوغ //owkluq/: آب اول که به مزارع می‌دهند.

اویار /owyâr/: آبیار

بارگا /bârgâ/: به محلی که آب را از نهري به نهري ديگري مي‌بندند، بارگا مي‌گویند.

باهالغ سویی /bâhâlx suye/: آب گردانی

برجه /berja/: سنگ بزرگی که چهار قسمت آن را تراش داده و آن را جلوی آب گذاشته‌اند

تا آب را تقسیم کند.

بگه /bageh/: جایی که آب وارد مزرعه می‌شود.

بلگی /bolgi/: محلی که آب رودخانه بین روستاها تقسیم می‌شود.

بُنکوم /bonkom/: آخرین چاه آب ده قنات، مادرچاه نیز گویند.

بنگه /banogah/: بنگاه آب، محلی که آب در آن جمع می‌شود.

بنيچه /boniče/: ۱۵ دقیقه آب. (اردستان، اصفهان)

بیل‌داری: آبیاری

پاتاق /pâtâq/: سوراخ‌هایی که در دنباله چاه برای گذاردن جای پا به منظور پایین و بالا

رفتن حفر می‌کردند.

پاتاق /pâtâq/: کسی که در ۱۲ ساعت، آب مزرعه خود را تأمین می‌کند.

پاکار /pâkâr/: دشتبان

پتار /petâr/: خار و خاشاکی که جلوی مجرای آب جمع شده باشد.

پشته /pošte/: شکاف کردن زیر زمین از چاهی تا چاه بعدی با در نظر گرفتن تراز آب.

(قزوین)

پندام /pandâm/: مانعی که در جوی در مسیر آب ایجاد شده است. (خوی، آذربایجان

غربی)

پنگ /pang/: وسیله سنجش زمان آبیاری.

پنگ انداز /pangandâz/: متصدی سنجش زمان برای مصرف آب مزروعی است.

پنگو /pengu/: ظرفی که به وسیله آن آب را می‌سنجند (پنگ).

پنگوکش /pengukaš/: کسی که با پنگو آب را می‌سنجد.

پی‌کلوغ /peykluq/: آب دوم که به مزارع می‌دهند. (کازرون، فارس)

پی‌لوون /piluvon/: بندی که برای جلوگیری از سرعت آب جوی‌ها ایجاد می‌کنند.

ترنگ /terong/: محلی که آب از بالا به پایین می‌ریزد.

تورنه /tuona/: گودی جوی آب.

ته او /tahow/: آبی که هنگام قطع شدن آب می‌آید (دنباله آب).

جوب سالار: مسئول رسیدگی به آب هر نهر. (گیلان)
جو رویی /jurubi/: لایروبی. (ملایر، همدان)
جوغ /juq/: جوی آب. (کرمان)
جووان /jovân/: سرپرستی که برای تقسیم آب انتخاب کنند. (جوی‌بان)
جووو /juvu/: نگهبان آب. (خراسان)
چاشت /čâšt/: سهمی که هر کشاورز از آب دارد. هر چاشت شامل سه ساعت آب است.
(مشکین شهر، اردبیل)
چایلاخ /čaylâx/: رودخانه
چهاو /čahâv/: چاه آب.
حبه /habbe/: هر ۳۲/۵ جریب زمین را یک حبه گویند و صاحب آن را سر حبه نامند.
حریم: منطقه‌ای از اطراف قنات که دیگران حق چاه زدن یا حفر قنات در آن را ندارند.
خاک آب: اولین آبی که به زراعت می‌دهند. (شهریار، تهران)
خاک او /xâkow/: به آب اول گندم و پنبه می‌گویند.
خال وچین /xâlvečîn/: کسی که خاک و خاشاک را از دهنه نهر پاک می‌کند.
خراز /xorâz/: پایان آبرسانی به یک محل را گویند.
خرسنگ: سنگ بزرگی که در مسیر حفر قنات پیدا شود که باید آن را دور بزنند یا بشکنند.
دانگ /dâng/: به هر ۱۲ حبه یک دانگ گفته می‌شود.
دنگ: معادل ۲۴ ساعت آبیاری. (زنجان)
دانگ، طاق، سنگ، کرت و گیز /giz/: واحدهای تقسیم آب. (فرنق خمین)
دلم /dalm/: دلو چاه (سطل).
دم بیلی /dombili/: اولین مقدار آب که از اول سال برای زراعت می‌رود.
دُن باو /donbâv/: دنباله آبی که آن را بسته‌اند. (اردهال، کاشان)
دول گیر: کارگری که دلو پر از گل و لای را که به سطح زمین رسید، گرفته و خالی می‌کند
و مجدداً به قلاب سر طناب وصل می‌کند و به ته چاه می‌فرستند. طناب‌گیر هم گویند.
دول یا دلو /dul, dalv/: ظرف چرمی یا پلاستیکی که با آن آب یا خاک و شن از چاه

می‌کشند.

دینگل /dingel/: آخرین دانگ در آبیاری را می‌گویند.

ذی قوه یا ذی قاو /ziqâv/: آبی که به مقدار کم از زیر وال جریان دارد.

رشن /rašn/: تقسیم‌بندی آب

رشن نومه /rašn nume/: کاغذی که سهم‌بندی آب همه شرکا در آن نوشته شود. (دستجرد،

گلپایگان)

رقم /raqm/: قالب چهار گوشه‌ای که در دیواره آن علامت مخصوصی است و آن را دم

چشمه درون آب قرار می‌دادند تا مقدار آب را اندازه‌گیری نمایند.

رُونج /rovanj/: آن نقطه از قنات که رویش باز باشد اما آدم و حیوانات چهارپا نتوانند از آب

آنجا استفاده کنند.

زر او /zarow/: به آب سوم گندم می‌گویند. (گرمسار، سمنان)

زیغ آوه /ziqâve/: مقدار بسیار مختصر آبی که از محلی در امتداد جوی یا رودخانه، تراوش

می‌کند.

سالار: اولین دانگ

ساورد /sâvord/: پوشش نسبتاً محکمی که بر اثر رسوبات آهکی در سطح نقب (مجرای

قنات) به وجود می‌آید.

سراو /sarow/: آبی که اول و در جلوی آب اصلی می‌آید.

سرخ /serx/: استخری است که جهت آب‌بندی ساخته شده تا هرگاه آب زیاد بود، در استخر

جمع شود.

سنگ: مقدار آبی که یک سنگ آسیاب را به گردش درآورد.

سوچی /suçi/: کسی که آبیاری می‌کند.

سوقویوسی /suquyusi/: چاه آب

سوورماخ /suvârmâx/: آبیاری کردن. (آذربایجان شرقی)

شاه‌جوی: آب عمومی هر مزرعه.

شکر آب: دومین آبی که به زراعت می‌دهند. (شهریار، تهران)

- شکر او /šakarow/ : به آب دوم گندم می‌گویند.
- شولات /sulât/ : مسیره‌های سست یا شنی که سقف و دیواره‌های آن فرو می‌ریزد و قنات را مسدود می‌کند.
- طاق /tâq/ : هر دوازده ساعت آب را یک طاق گویند. (راوند، کاشان) و در بعضی نواحی یک شبانه‌روز آب را طاق گویند.
- طوقه: بدنه داخلی میله چاه را که با آجر یا سنگ ملاط می‌کنند.
- غرم غرم /qeram qeram/ : صدای پیایی آب.
- غمبو /qombu/ : گودی‌های وسط نهر آب که از لجن پر می‌شود.
- قفیز /qafiz/ : واحدی برای اندازه‌گیری آب، شامل یک دهم سنگ آب.
- قلم آب /qolom âb/ : یعنی کسی که در یک شبانه روز از همه بیشتر آب دارد.
- کت کن /katkan/ : مقنی. (آباده، فارس)
- کت کنج /katkonj/ : محلی که آب وارد باغ می‌شود.
- کمش /komeš/ : کسی که پیشه‌اش کندن چاه یا لایروبی قنات است (مقنی). (جوشقان، کاشان)
- کمیشی /komiši/ : پولی که هر یک از سهامداران بابت تنقیه قنات یا لایروبی و دیگر مخارج مربوط به قنات و آب می‌پردازد.
- کن کان /kankân/ : چاه کن
- کومیش /kumiš/ : دو نفری که در کندن قنات همکاری می‌کنند. (بروجرد، لرستان)
- کهکین /kehkin/ : مقنی
- کیش /kiš/ : جوی خیلی عمیق، فاصله بین قنات تا جوی معمولی.
- کیل و پیاله /kil o piyâle/ : وسیله‌ای برای اندازه‌گیری زمان تقسیم آب.
- گمانه: چاه آزمایشی که برای اطمینان از وجود آب در منطقه‌ای زده می‌شود.
- گیلون /gilun/ : گذرگاه آب به مزرعه.
- لنگ کمر: کسی که بی جهت آبی را بسته و مجدداً باز کرده است.
- لیسه /lise/ : مقدار کم آب که در کف جوی جریان دارد.

مؤلف: میرآب.

مادرچاه: به اولین چاه هر قنات مادرچاه می‌گویند. عمق مادرچاه از ۲۰ الی ۳۰ متر تجاوز نمی‌کند.

مرگ آب: آخرین آبی که به زراعت گندم و جو می‌دهند. (شهریار، تهران)
مزغل /mazqal/: سوراخی در یک گوشه سد که باز و بسته می‌شود تا آب جمع گردد یا خارج شود.

مست آب /maste âb/: آبی که به کندی پیش می‌رود.

مشرف /mošref/: کسی که مأمور تقسیم آب است. (صدوق و بافق، یزد)

مقسم /maqsem/: محلی که آب قسمت می‌شود.

نایدون /nâydun/: ناودان. (بوشهر)

نغم /naqm/: دالان‌هایی را که در چاه می‌کنند تا به چاه دیگر راه یابند، نقطه اتصال دو جوی آب

وار /vâr/: قسمتی از مرز زمین که مدخل آن را برای ورود آب باز کرده‌اند.

وال /vâl/: بند

ورجوی /varjuj/: جوی‌های کوچکی که از شاه‌جوی انشعاب می‌یابد.

ورگه /vargah/: نقطه اتصال دوجوی آب. (جوشقان، کاشان)

ولگو /valgu/: محلی که آب را به زمین‌های زراعتی می‌بندند و باز می‌کنند. (خمین، مرکزی)

هگ سالی /hogsâli/: خشکسالی

هلیجن /hilijen/: مجرای آب زیر دیوار برای عبور آب. (نطنز، اصفهان)

همابه: کار دسته جمعی زارعین برای پاک کردن و لایروبی قنات یا جوب‌های اصلی مسیر آب.

هنجیدن /hanjidan/: آب دادن زمین و آبیاری کردن

پیوست‌ها

پیوست ۱: مراحل کندن قنات

کندن قنات در روستاهای اراک به‌ویژه در انجیرک به این ترتیب بوده است: مقنی برای کندن قنات از منزل خارج می‌شد. وسایل کار آنها عمدتاً عبارت بود از یک ریسمان ضخیم، که جنس آن از پنبه تابیده بود که به چرخ دستی می‌بستند، چاهی که می‌خواستند بکنند باید به قولی ۷۰ متر ریسمان خور داشته باشد. سطل آنها از پوست گاو تهیه می‌شد و به آن دلب /dalab/ می‌گفتند. دلب را قبل از کار در یک ظرف پر از آب آهک می‌گذاشتند تا صبح که می‌خواستند با آن کار کنند نرم باشد، چون اگر خشک بود امکان داشت بترکد. لباس مقنی‌ها یک پیراهن و شلوار از جنس کرباس سفید بود. آنها باید دو یا سه نفر در یک محل کار کنند، چون یک نفری این کار امکان ندارد. نفر اولی وقتی می‌خواهد به چاه برود، به همراه خود طنابی که به چرخ چهار پره نصب شده است، می‌برد. مقنی‌ها طناب را از کمر تا دورشان محکم می‌بستند، نفر بعدی کنترل چرخ و پایین دادن طناب یار خود را به عهده می‌گرفت و به قول خودشان نوبت به وصیت خودشان می‌رسید و به رفیق خود می‌گفت که در صورتی که اتفاقی برایم افتاد، هوای زن و بچه او را نگه دارد. بعداً یک طناب به نام دستگیره که این طناب تا کف چاه می‌رسید، به پایه چرخ محکم می‌بندند و داخل چاه رها می‌کنند، البته باید یادآور شد که این طناب با طناب اولی فرق دارد. طناب اولی به کمر و شانه‌های مقنی بسته می‌شود و کار بالا کشیدن دلب را نیز انجام می‌دهد، ولی طناب دومی در چاه رها می‌شده، این طناب را برای این در چاه رها می‌کردند که وقتی مقنی به طرف چاه پایین می‌رود، دستش را به این طناب بگیرد که اگر احیاناً رفیقش

نتوانست چرخ را کنترل کند و چرخ از دستش رها شد، نفری که به چاه می‌رود به ته چاه سرازیر نشود و به قول خودشان، حایلشان باشد و نیفتد و همچنین سنگینی خود را به تمامی روی طناب اول نیندازد و برای بالا آمدن نیز راحت باشد. بعداً با گفتن بسم الله وارد چاه می‌شدند و وقتی که مقنی به ته چاه می‌رسد، طناب را از خود باز می‌کند، برای اینکه رفیق خود را از رسیدن به ته چاه باخبر کند، یک علامت مخصوصی هم داشتند، مثلاً اینکه با تکان دادن طناب همدیگر را مطلع می‌کردند. بعد نفر دوم به همان ترتیب وارد چاه می‌شد و علامت می‌داد و طناب را از خود باز می‌کرد. وسیله روشنایی درون چاه چراغ روغنی بود که شعله آن از پنبه بود. وسایلی را که برای کندن چاه یا قنات و لایروبی آن به کار می‌بردند عبارت بود از: بیل کوچکی که به آن بیل کار می‌گفتند. کلنگ کوچکی بود که طول دسته آن از ۲۰ تا ۴۰ سانتی‌متر بود و دلب بزرگی که قبلاً درباره جنس و مشخصات آن صحبت شد، دور دلب را یک ورق آهن تسمه‌ای شکل می‌بستند تا لبه‌های دلب در موقع ریختن خاک یا لجن، جمع نشود. پس از پر کردن دلب با علامت به رفیق خود که در بالای چاه بود خبر می‌دادند و او هم طناب را می‌کشید و دلب را خالی کرده و به ته چاه می‌فرستاد. صاحب چاه که مالک آن بود وقتی به سر چاه می‌آمد، رفیق بالای چاه با تکان‌های شدید طناب بقیه رفقای مقنی خود را خبر می‌کرد. برای اینکه وقت و ساعت را بدانند به چراغی که می‌سوخت نگاه می‌کردند و از روی پنبه‌ای که می‌سوخت، وقت را مشخص می‌کردند. موقع نهار با بستن طناب به کمر خود بالای چاه می‌آمدند و به خوردن آبگوشت که عمده غذای آنها بود مشغول می‌شدند. بعد از خوردن نهار دوباره تا غروب آفتاب به کار مشغول می‌شدند. پس از اینکه قنات دایر شد، بخشی را می‌کنند که به راهنگ /*râhang*/ معروف بود، که از مظهر قنات شروع شده تا جایی که آب تقریباً با زمین هم سطح می‌شد، ادامه داشت. پس از آن جوی را احداث می‌کردند که از خاتمه راهنگ تا سر زمین‌های زراعی ادامه پیدا می‌کرد و این جوب را شاه جوب می‌گفتند. پس از تکمیل شدن قنات و جاری شدن آب اگر در نقاطی زمین سست بود، آن را تعمیر می‌کردند تا آب نشست نکند، در اوایل بهار، زارعان شاه جوب را لایروبی می‌کردند.^۱

پیوست ۲: خاطره‌ای مربوط به کندن قنات

خاطره‌ای از یکی از مقنی‌های قزوینی به نام استاد حسین قزوینی روایت شده است که به جهت اهمیت کار مقنی‌ها و مهارت ایرانی‌ها در این فن، به نقل آن می‌پردازیم. وی می‌گوید: در اوایل راه‌سازی خط شوسه از رشت به قزوین و همدان، از آنجا که نقشه و خط راه‌سازی در خاک نظام آباد قزوین با قنات سلطان آباد برخورد می‌کرد، چهار پنج دستگاه چرخ کریزکاری سر چاه‌ها دیده می‌شد و کارگرهای مقنی مشغول کار بودند، از طرفی نقشه‌برداران هر قسمت کار محوله خود را انجام می‌دادند، در میان آنها مهندسی روسی بود که «انجنار» نام داشت، از دیلماج (مترجم) خود پرسید: اینها (اشاره به کاریزها) چیست و دارند چه کار می‌کنند؟ دیلماج گفت: اینها کاریزکار می‌کنند. انجنار گفت: می‌بینم در زیر زمین چیزی بیرون می‌کشند، کریز چیست و کدام است؟ دیلماج گفت: آنها همه کریزات است داخل آنها آب می‌رود تا به نزدیکی آبادی بر روی زمین سوار شده و زراعت را مشروب کند. انجنار توی چاه‌ها نگاه کرد، آب مثل یک ستاره به چشمش خورد، پرسید عمق چاه چقدر است (چند متر است)؟ استاد حسین مقنی گفت: ۵۵ متر تا ۶۰ متر می‌شود. انجنار تعجب کرد و گفت: چنین چیزی چطور ممکن است؟ سپس در ادامه به اتفاق استاد حسین و دیلماج، کریز به کریز نگاه کرد تا رسید به آنجا که آب روی زمین جریان داشت. در برگشتن هم با دقت نگاه کرد و گفت: من که مهندس روسی هستم از هنر شما ایرانیان خیلی عجب دارم، دست استاد حسین را فشار داد و به لفظ روسی گفت: آسباسپا (موفق باشید).^۱

نتیجه گیری

در عرصه تاریخ، بشر هرازگاهی به تقدیر و تقدیس عناصری می‌پرداخته که به آنها نیازمند بوده و یا با محدودیت در آنها مواجه بوده است. با گذشت زمان این عناصر صاحب حرمت و اعتبار خاصی می‌شده و اعتقادات و باورهایی در اطراف آنها شکل می‌گرفته است. آب یکی از آن عناصر است. آب، هویتی پاک و مقدس دارد. مردم ایران، در قبل از اسلام، آن‌اهیتا(الله آب) و بعد از اسلام حضرت فاطمه(س)را مظهر آب می‌دانستند. انتخاب چنین چهره‌های پاک و الهی به عنوان مظهر آب، دلیل بر اهمیت و نقش آب در زندگی ایرانیان بوده است.

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، ایرانیان از دیرباز همواره آب را محترم شمرده و حتی آن را مقدس می‌دانستند و برای نظافت و پاکیزگی آب و جلوگیری از آلودگی آن دستورها و قوانین خاصی نیز وضع کرده بودند. آب، مایه روشنایی و خیر و برکت است به این جهت در جشن‌ها و مراسم گوناگون ایرانی، همواره حضور داشته و دارد. اسلام نیز اهمیت زیادی برای آب قائل است، در قرآن کریم چندین آیه درباره آب نازل شده است. برای مثال: «وجعلنا من الماء کل شیء حی»، از آب هر چیزی را زنده گرداندیم (قسمتی از آیه ۳۰ سوره انبیاء). در شریعت اسلام آب جزء بهترین پاک‌کننده‌هاست و گفته شده است که شیء نجس یا آلوده را باید سه الی هفت بار شستشو کرد که آب آخرین مرحله شستشو، یعنی مرحله هفتم را آب پاکی می‌گویند که این خود منشأ ضرب‌المثلی شده است (آب پاکی را روی دستم ریخت). علاوه بر این آب در فرهنگ مردم ایران به‌ویژه در ضرب‌المثل‌ها، کنایات و اعتقادات و باورهای مذهبی عامه، بازتاب وسیعی یافته است. در گوشه و کنار سرزمین پهناور ایران به تناسب میزان منابع آب موجود، شیوه‌های آبیاری سنتی ویژه‌ای رایج است که نظر به اهمیت آب و بروز خشکسالی‌ها و کم‌آبی‌ها، این شیوه‌های آبیاری که با حساب و کتاب بسیار دقیق انجام می‌گرفته دارای اهمیت فراوانی است. در همین جا

باید خاطر نشان کرد که ایرانی‌ها یکی از ملت‌های کهن در زمینه حفر قنات و بهره‌برداری از منابع آب‌های زیر زمینی نیز بوده‌اند. آب همچنین در قالب ابزار فرهنگی در فرهنگ مذهبی ما نیز راه یافته و برای حفظ و یاد خاطره شهدای کربلا، این بار با کارکردی دیگر، مورد استفاده قرار گرفته است. از این رو نذر کردن و سقا شدن و توزیع آب به‌ویژه در ایام محرم، بین عزاداران و مردم، با استفاده از پشتوانه‌های اعتقادی مرسوم شده است. همچنین برخی چشمه‌ها در فرهنگ عامه ایران با استفاده از همین ظرفیت‌های فرهنگی و اعتقادی، از کارکرد ویژه‌ای برخوردار گشته‌اند که چشمه‌های نذر کرده از آن جمله‌اند. مراسم باران‌خواهی و بند آمدن باران نیز در نتیجه ارتباطی بوده که بین انسان، اعتقادات و نیازهایش شکل گرفته است. برای مثال بررسی مراسم باران‌خواهی در مناطق مختلف کشور نشان می‌دهد که این مراسم، به نوعی کنش همگانی و عمومی مردم نسبت به موضوع و نیاز مشترک یعنی کمبود یا فقدان آب، زمینه را برای همبستگی بیشتر بین مردم فراهم کرده و تعامل و کنش متقابل و همسو را تقویت می‌کند. به عبارت دیگر، کمبود آب مشکل یا مسئله‌ای فردی تلقی نمی‌شود و جنبه همگانی دارد و به این دلیل انسجام وحدت گروه‌ها را برای تأمین این نیاز عمومی محکم‌تر و پایدارتر می‌سازد.

به این ترتیب آن آداب و رسوم اجتماعی‌ای که تحت تأثیر حادثه یا پدیده‌ای اجتماعی یا طبیعی به وجود می‌آید، تضمین‌کننده موجودیت، وحدت، انسجام و انتظام و تحول فرهنگی است. از طرفی امروزه در چرخه حیات، مسئله کم‌آبی و احتمال قهر و غضب طبیعت، هراسی عظیم در دل بشر افکنده است. اکنون که در قرن بیست و یکم هستیم، این معضل بسان بحرانی بزرگ رخ نموده، به گونه‌ای که اذهان بسیاری از متخصصان کشورهای جهان را به خویش معطوف داشته است و حتی برخی معتقدند جنگ جهانی بعدی احتمالاً بر سر آب خواهد بود. از این رو با توجه به اینکه از سوی سازمان ملل روزی نیز به عنوان «روز آب» (۲۲ مارس مصادف با دوم فروردین) نامیده شده است، همچنین حرکت‌های کوچک و بزرگ و همایش‌های جهانی برای دستیابی به شیوه‌های نوین برای جمع‌آوری، نگهداری و بهره‌وری بهتر و بیشتر از آب در جای جای گیتی، شکل گرفته است که نشان می‌دهد این عنصر حیاتی چه جایگاهی در فرهنگ و تمدن بشری داشته و دارد، بایسته است مسئولان کشورمان نیز با بهره‌گیری از تجربیات گذشتگان به حفظ و احیای شیوه‌های حرمت آب نزد مردم ما پرداخته و با تاسی به الگوهای موجود در فرهنگ مردم ایران به‌ویژه در زمینه تقسیم آب و آبیاری سنتی، به فکر حفظ منابع آب برای نسل آینده باشند.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم، ترجمه الهی قمشهای، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۴.
- اسدی طوسی، ابونصر علی، گرشاسب‌نامه، تهران، ۱۳۵۴.
- اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان، گزارش و پژوهش، جلیل دوستخواه، چاپ سوم، تهران، نشر مروارید، ۱۳۷۵.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، خاتون هفت قلعه، تهران، روزبهان، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، طوس، ۱۳۶۲.
- پاپلی یزدی، محمدحسین، «آیین‌های باران‌خواهی در زمان خشک سالی‌ها»، نشریه تحقیقات جغرافیایی، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره‌های ۵۴ و ۵۵.
- جمعی از نویسندگان، دایرةالمعارف اسلامی، مجلد اول.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران، انتشارات مجلس، ۱۳۳۰.
- رضی، هاشم، آیین میترانیسم، تهران، بهجت، ۱۳۷۱.
- شاملو، احمد، کتاب کوچه، مجلد اول، تهران، مازیار، ۱۳۵۷.
- سلحشور، موسی الرضا، «بررسی نوسانات زمانی با بارندگی فصل بهار در استان خراسان با تأکید بر تقویم‌های تجربی آب و هوایی سنتی، نمونه ایام شیشه»، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۷۵.
- صفی‌نژاد، جواد، «تاریخ آب و آبیاری در ایران»، مجموعه مقالات همایش آب و آبیاری کشور، شیراز، کمیته آبیاری و زهکشی ایران، شهریور ۱۳۷۷.

- عطار نیشابوری، فریدالدین، مختارنامه، تهران، ۱۳۵۸.
- قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۷.
- فرهادی، مرتضی، فرهنگ یاریگری در ایران، مجلد اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
- کردوانی، پرویز، منابع و مسائل آب در ایران، مجلد اول، تهران، آگاه، ۱۳۶۳.
- کارنوی، ا. جی. اساطیر ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۱.
- گردیزی، عبدالحی، تاریخ زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- معین، محمد، فرهنگ معین، مجلد چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری ایران در دوره قاجاریه)، مجلد ۳، تهران، علمی، ۱۳۶۰.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر احمد طاهری عراقی، مصطفی میرسلیم، نصرالله پور جوادی، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

اسامی راویان و فرهنگیاران

- آذرگون، غضنفر، کهگیلویه و بویراحمد، گچساران، ۶۲/۱۲/۲۸
- آجری، محمدتقی، خراسان، سرخس، ۵۱/۱۰/۱۷
- آقازاد، علیجان، مازندران، بابل، ۴۸/۸/۵
- آزادبخت، مهدی، لرستان، نورآباد، ۴۹/۵/۲۲
- ابراهیمی، صغری، مازندران، محمودآباد، ۵۴/۳/۲
- ادب، محمدرضا، مرکزی، ساوه، ۱۳۵۳
- افشارنادری، غلامحسین، گلستان، گرگان، ۴۸/۱۱/۲۸
- افشاریان زاده، رحیم، خوزستان، دزفول، ۵۵/۱۱/۲۶
- اکبری، عباس، لرستان، الیگودرز، ۴۹/۱/۱۱
- افشین، امیر، کرمانشاه، ۴۸/۲/۲۶
- اسلامی الویری، نورالدین، مرکزی، ساوه، الویر، ۴۶/۸/۶
- احتشامی، حبیب‌ا...، اصفهان، کاشان، ۵۳/۱۰/۱۷
- احمدجو، امرا...، اصفهان، میمه، ۴۷/۷/۱۶
- احدی، اختیار، اردبیل، ۴۹/۱۱/۱
- احمدی، سیفا...، اصفهان، گلپایگان، ۵۷/۳/۲۹
- اصلاحی، غلامعلی، خوزستان، ماهشهر، ۴۸/۱۰/۳۰
- بی‌نام، خراسان، فریمان، بی‌تا.
- بی‌نام، چهارمحال و بختیاری، امیرآباد، ۴۷/۱۲/۹

- بی‌نام، سمنان، گرمسار، بی‌تا.
بهرامی، مسعود، اصفهان، اسفرجان، ۴۸/۴/۲۶.
بکرانی، جعفرقلی، اصفهان، فلاورجان، ۵۳/۱۰/۱۱.
بدیعی، هیبت‌ا...، خراسان، نیشابور، بی‌تا.
بی‌نام، خراسان، مشهد، ۵۰/۸/۱۰.
بنائیان، قاسم، خراسان، نیشابور، ۱۳۵۱.
پیشدادفر، فرخنده، هرمزگان، بندرعباس، ۱۳۵۵.
تدین، محمود، فارس، اقلید، ۴۶/۹/۲۱.
توشکانی، احمد، بوشهر، بندر دیر، ۵۰/۹/۲۷.
جوکار، محمدصادق، فارس، آباد، ۶۲/۸/۲۲.
جویباران، علی، اصفهان، کاشان، ۵۹/۱/۴.
حدادی، شعبان، مازندران، آمل، ۴۷/۶/۳۱.
حسن‌زاده، محمد، کرمان، رفسنجان، ۴۷/۸/۲۲.
حاجیعلی، ولی‌ا...، اصفهان، خوانسار، ۵۰/۱۱/۱۸.
حبیب کاظمی، حبیب‌ا...، تهران، کیلان، دماوند، ۵۰/۵/۲۸.
حسام‌پور، دهقان، فارس، فسا، ۴۷/۸/۲۳.
خدازاده، محمدداد، کرمان، شهداد، ۵۰/۱۱/۱۰.
خسروی، فرح، خراسان، فردوس، ۴۶/۱۱/۲۲.
خاکی، صادق، لرستان، بروجرذ، ۵۲/۱۲/۲۰.
داداشی، یدا...، مازندران، نوشهر، ۶۰/۳/۲.
دهداری، بهزاد، بوشهر، اهرم تنگستان، ۵۲/۵/۲۴.
دریای سلامه، مهدی، بوشهر، ۵۰/۶/۲۵.
دیانت‌خواه، ضیاءالدین، فارس، داراب، ۴۹/۶/۲۵.
دوستی، حسین، آذربایجان شرقی، اهر، ۷۰/۷/۳۰.
رجایی زفزی، محمدحسن، اصفهان، کوهپایه، ۴۷/۷/۲۰.

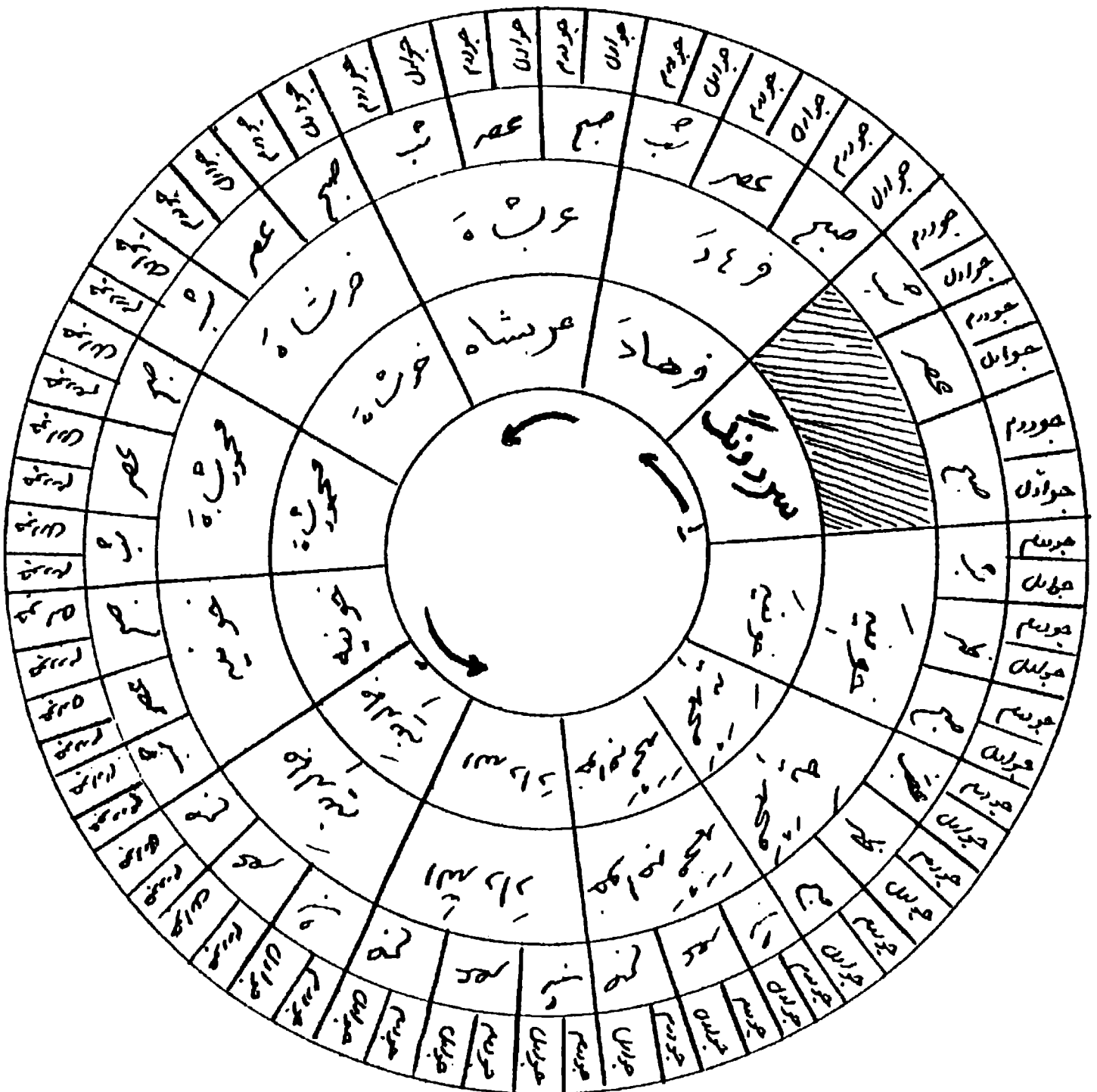
- رحمانی، علی، کهگیلویه و بویراحمد، گچساران، ۷۰/۹/۲۷.
رشادتی اهری، باقر، آذربایجان شرقی، اهر، ۴۸/۳/۱۱.
رضاخانی، مجتبی، تهران، طالقان، بی تا.
رزاقی چالگر، مطلب، اردبیل، چالگر، ۶۹/۱۱/۶.
رضویان، سیدیحیی، آذربایجان غربی، تکاب، ۵۱/۸/۱۰.
ساقی، محمد، کرمان، زرنند، ۴۷/۸/۲۱.
سعیدپور، فریده، کردستان، بانه، ۴۷/۹/۸.
سلیمانی، ناصر، هرمزگان، میناب، ۴۷/۱۱/۱۷.
سجادی، سیدحسین، لرستان، الیگودرز، ۵۰/۴/۶.
سرمدی، آذر، اصفهان، گلپایگان، ۴۷/۱۱/۱۶.
سعیدی، علی، خراسان، مؤمن آباد بیرجند، ۵۰/۱۰/۱.
سروش کابلی، بهرام، کرمان، ۵۰/۲/۲۰.
شوشتری، مصطفی، اصفهان، خوانسار، ۴۷/۱۲/۲۵.
شکیبا، ابراهیم، مازندران، لاریجان آمل، ۴۸/۳/۱.
شمسی، حسینعلی، مرکزی، اراک، ۵۰/۹/۲۷.
شاه محمدی، محمد، مرکزی، خمین، فرق، ۵۰/۵/۳۱.
شوقیان، پروانه، همدان، لالجین، ۱۳۷۰.
صادقی، محمد، فارس، آباده، ۱۳۵۰.
صفی زاده، پولاد، گلستان، گنبد، رامیان، ۴۸/۷/۱۶.
صادقی ویلنی، غلامحسن، گیلان، رودسر، ۵۰/۱/۳۱.
صابر، علی جان، فارس، اقلید، ۷۶/۷/۲۰.
صالحی، جمشید، مازندران، تنکابن، ۵۰/۸/۱.
صفایی، نازیلا، خراسان، بیرجند، ۸۰/۱۱/۲۸.
طبیبیان، سیدعبدالرسول، اصفهان، شهررضا، ۵۱/۵/۸.
طاهری، علی محمد، قزوین، تاکستان، ۵۰/۱۱/۲۵.

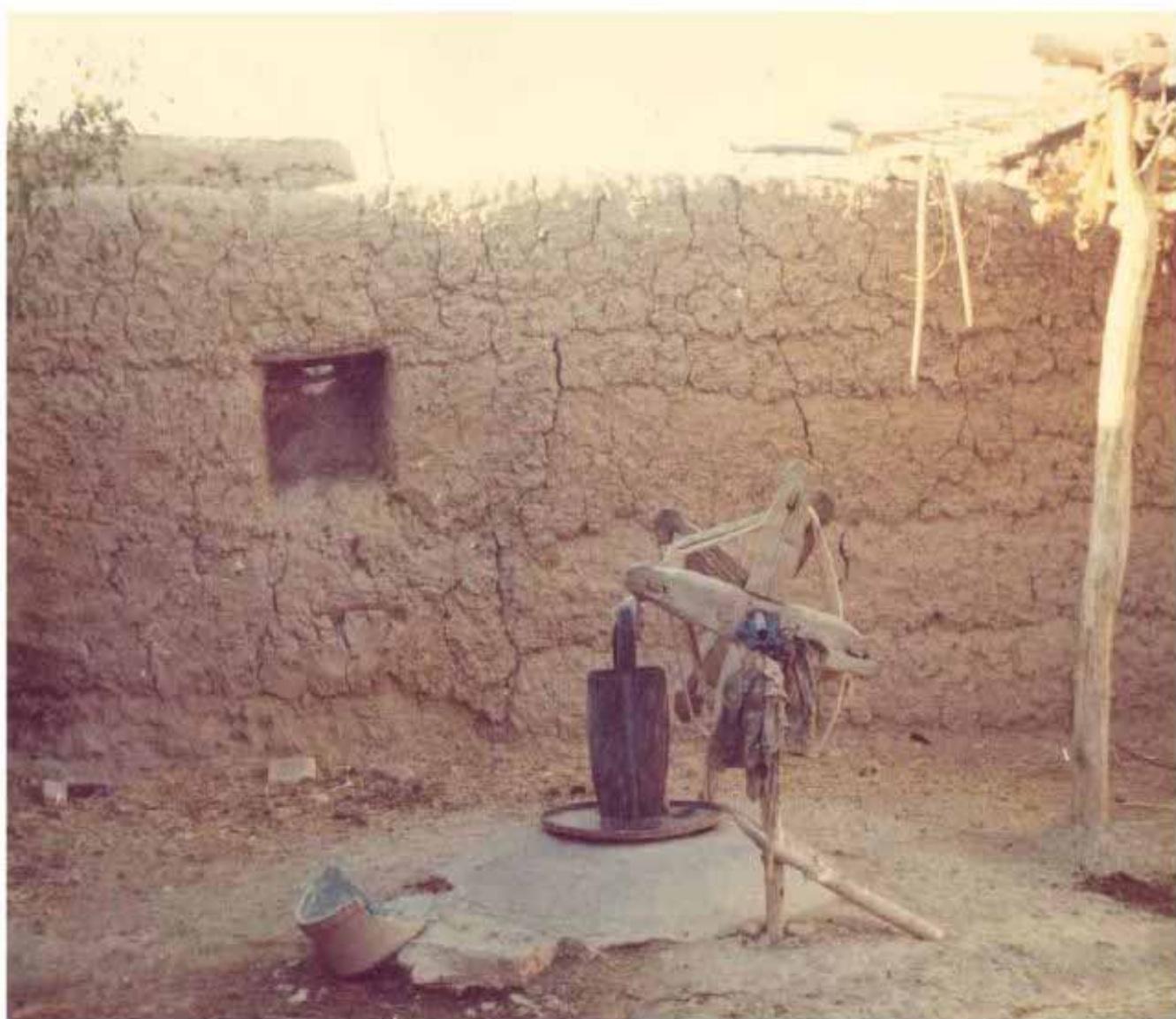
- طیب شوشتری، عبدالمجید، شوشتر، ۴۹/۱۲/۱۵.
- عرب، سپهدار، فارس، نورآباد ممسنی، ۵۶/۱۰/۱۵.
- عزیزی، عزیز، آذربایجان غربی، مهاباد، ۵۱/۹/۱۶.
- عبدلی، مراد، همدان، ملایر، حسین‌آباد ناظم، ۵۱/۷/۲.
- علی‌پور، محمد، خوزستان، اندیمشک، ۴۸/۹/۷.
- عبدالله‌زاده، حسن، گیلان، بندرانزلی، ۴۹/۶/۱۱.
- عباسی، رضاعلی، اصفهان، فریدون شهر، ۱۳۶۶.
- فصیحیانی، ضیاء، فارس، شیراز، ۵۳/۸/۲۵.
- فضیلت، نبی‌الله، همدان، سلیمان آباد، ۶۵/۷/۲۶.
- فضل‌زاده، بیژن، آذربایجان شرقی، مرند، ۵۷/۹/۲۵.
- فاطمی، فاطمه، خوزستان، هندیجان، ۴۷/۹/۹.
- فاطمی، فرامرز، اردبیل، آتشگاه، ۵۱/۲/۲۸.
- قنواتی، فاضل، خوزستان، هندیجان، ۴۷/۷/۱۶.
- قوامی گرگری، سیدابوالقاسم، آذربایجان شرقی، مرند، ۴۸/۵/۳.
- قهرمان، اخترالدوله، خراسان، مشهد، ۵۷/۶/۲۰.
- قاسمی، رجب، همدان، ملایر، ازناو، ۵۳/۲/۱۷.
- قاسمی، عباس، مازندران، أمل، لاریجان، بی‌تا.
- قاسمی، منوچهر، مازندران، ساری، ۸۱/۳/۱.
- کاوه، فرامرز، گیلان، ماسال، بی‌تا.
- کرمی، علی احمد، کرمانشاه، ماهیدشت، ۴۸/۷/۱۸.
- کریمی، محمدحسین، اصفهان، قمبوان، ۱۳۵۶.
- کریمی، مرتضی، یزد، ابرقو، ۵۰/۹/۲۱.
- کاظم‌زاده، جعفر، آذربایجان غربی، خوی، ۵۰/۴/۱۵.
- کاظمی، رضا، گیلان، رضوان شهر، ۶۵/۷/۷.
- کیانی، محمد، آذربایجان غربی، خوی، ۶۰/۶/۳.

- مساعی، ناصر، اصفهان، شهررضا، ۵۳/۶/۲
- مظلوم زاده کازرونی، محمدمهدی، فارس، کازرون، ۵۱/۵/۲
- مصطفوی فر، لطف‌ا...، همدان، لالجین، ۴۶/۱۰/۲۱
- محبی مدرس، عبدالصمد، هرمزگان، بندرعباس، ۵۱/۱/۵
- مافی، توران، قزوین، ۵۰/۲/۲۵
- موسوی، سعید، یزد، اردکان، ۴۸/۹/۱۱
- ماجدی، سیدخدابخش، اصفهان، کاشان، ۵۰/۴/۳۱
- مرادی، ابوالقاسم، کرمانشاه، صحنه، ۵۰/۵/۴
- محمودی، ابوالقاسم، فارس، لارستان، ۵۷/۷/۲
- مختاری، محمدرضا، سیستان و بلوچستان، زابل، ۵۱/۷/۱۲
- مستعالمه، محمدصادق، زنجان، صائین قلعه، ۶۴/۹/۳۰
- مسلمی، فریدون، گیلان، قاسم آباد، ۴۸/۲/۳
- مستوفی، ابوتراب، مازندران، تنکابن، ۴۶/۶/۹
- مقدم، عباسعلی، خراسان، بیرجند، ۱۳۶۶
- میربرون، امیر، خراسان، فردوس، ۵۰/۱۱/۲۲
- نخودی، سعدا...، مازندران، ساری، بی‌تا.
- نیکدوست، محمدعلی، مازندران، تنکابن، ۴۹/۵/۱۷
- نعمتی، دانیال، تهران، طالقان، ۵۰/۵/۲
- هنری، منیره، همدان، ۱۳۴۸
- هاتفی، سیدحسن، چهارمحال و بختیاری، فرخ شهر، ۶۸/۱۱/۱۷
- هاشمی، ابوتراب، اصفهان، نطنز، ۵۰/۶/۳
- هاشمی، سیدحسین، قزوین، بوئین زهرا، ۴۷/۱۰/۱۵
- یعقوبی، هادی، خراسان، تربت حیدریه، ۴۹/۱۱/۱
- یوسفی، پریش، کردستان، قروه، ۴۹/۵/۲۵

عكسها و طرحها

دیداره نمایشی گردش آب در ۲۱ دانگ قصبه الویر در نزدیکی ساوه





دلو و چرخ چاه آب در یک منزل مسکونی



مقنی با ابزار حفر قنات



چاه کول بست و مقنی



دَلُوْ يا دُول



نوعى دلو



آب انبار



بادگیر آب انبار برای خنک نگهداشتن آب



پنگ و پیاله



پنگ در حال فرو رفتن در پیاله



سبو طشته



طشته



طشته مدرج



طشته با خط‌های مدرج



آب تقسیم کن سنگی



برکه حاج علی رضا (کل کادی) - بخش کوخرد



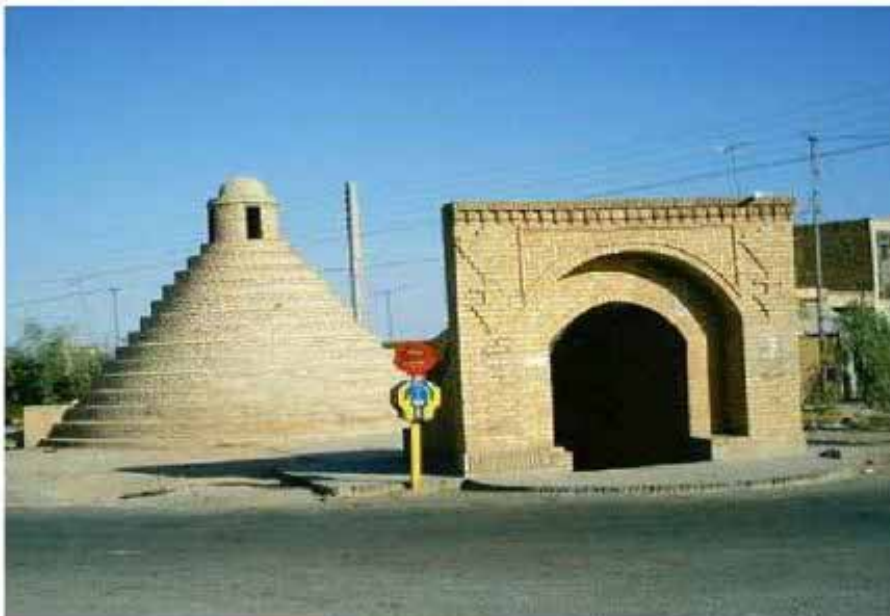
آب انبار با بادگیر



ورودی آب انبار



نمای درونی آب انبار



آب انبار



آب دنگ



نمایی دیگر از آب دنگ



سنگ آسیاب قدیمی

الفبای صوتی یا آوایی

أ	به جای	a
آ	"	â
ب	"	b
پ	"	p
ت + ط	"	t
س + ث + ص	"	s
ج	"	j
چ	"	č
خ	"	x
د	"	d
ر	"	r
ز + ذ + ض + ظ	"	z
ژ	"	ž
ش	"	š
ف	"	f
غ + ق	"	q
ک	"	k
گ	"	g
ل	"	l
م	"	m
ن	"	n
و	"	v
ح + ه	"	h
ی	"	y
أ	"	o
او	"	u
اِ کوتاه	"	e
ای (بی)	"	i
یی کشیده	"	î

آب

آیین‌ها و باورهای مربوط به آن در فرهنگ عامه

آب در ایران کهن، هویتی پاک و مقدس دارد و وجود آیین‌های مختلف در مورد آن دلیلی بر این مدعاست. با ورود دین اسلام به ایران و پس از وقایع کربلا، آب در نزد مسلمانان و به خصوص شیعیان حرمت و ارزش والایی مذهبی پیدا کرده است. این کتاب حاصل پژوهشی است که در واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات با موضوع آب انجام گرفته و به موضوعاتی مانند منزلت و اهمیت آب در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی؛ گزیده‌ای از مثل‌ها، چیستان‌ها و قصه‌های مربوط به آب؛ آب از منظر باورها و اعتقادات مردم و آیین‌های باران خواهی پرداخته است.



مرکز تحقیقات
اسلام‌شناسی و پژوهش‌های اسلامی ایران
RESEARCH CENTER OF
ISLAMIC REPUBLIC
OF IRAN BROADCASTING